



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

پہلی جلد

تاریخ ہندوستان

جلد اول

پروفیسر ایچ ایم سہاسرائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب (نقض)

نویسنده:

علی درویشانی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض»
۶	مشخصات کتاب
۱۱	فهرست اجمالی
۱۳	یادداشت دبیر علمی
۱۹	مقدمه
۲۵	پیش گفتار
۲۹	فصل اول: ویژگی ها و برجستگی های کتاب «نقض»
۵۶	فصل دوم: جمله
۶۸	فصل سوم: فعل
۹۲	فصل چهارم: اسم
۱۰۷	فصل پنجم: گروه های اسمی و وابسته های آن
۱۲۱	فصل ششم: ضمیر
۱۳۲	فصل هفتم: قید
۱۴۲	فصل هشتم: شبه جمله
۱۴۸	فصل نهم: نقش نماها
۱۸۲	فصل دهم: انواع وندها
۱۸۸	فصل یازدهم: دگرگونی واج ها
۱۹۴	گزارش نهایی و نتیجه گیری
۲۰۲	فهرست منابع و مآخذ
۲۰۶	فهرست تفصیلی مطالب
۲۴۸	درباره مرکز

بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض»

مشخصات کتاب

سرشناسه : درویشانی، علی، 1353-

عنوان و نام پدیدآور : بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض» [کتاب] / علی درویشانی؛ ویراستار حسین پورشریف.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، 1391.

مشخصات ظاهری : 218 ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی؛ 3.

شابک : دوره: 0-618-493-964-978 ؛ 6-616-493-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی.

یادداشت : کتابنامه: ص. 193؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسین، 504-585؟ق. . نقض فضائح الروافض -- نقد و تفسیر

موضوع : فارسی -- قرن 6ق -- دستور

موضوع : فارسی -- دستور

شناسه افزوده : پورشریف، حسین، 1354 -، ویراستار

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی (1390 : قم)

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

شناسه افزوده : کتابخانه 'موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

رده بندی کنگره : PIR2686/د4ب4 1391

رده بندی دیویی : 5ف4

شماره کتابشناسی ملی : 2764706

ص: 1

فهرست اجمالی

یادداشت دبیر علمی.....	7
مقدمه.....	13
پیش گفتار.....	19
فصل اول: ویژگی ها و برجستگی های کتاب «نقض».....	23
فصل دوم: جمله.....	49
فصل سوم: فعل.....	61
فصل چهارم: اسم.....	85
فصل پنجم: گروه های اسمی و وابسته های آن.....	99
فصل ششم: ضمیر.....	113
فصل هفتم: قید.....	123
فصل هشتم: شبه جمله.....	133
فصل نهم: نقش نماها.....	139
فصل دهم: انواع وندها.....	173
فصل یازدهم: دگرگونی واج ها.....	179
گزارش نهایی و نتیجه گیری.....	185
فهرست منابع و مآخذ.....	193
فهرست تفصیلی مطالب.....	197

یك. ری، یکی از کهن ترین مراکز تمدنی ایران است که قدمت چندین هزارساله دارد و مردمان آن را قومی با تمدن و هنر پیشرفته توصیف کرده اند. این شهر در سال 22 هجری به دست مسلمانان افتاد و توسعه اش از آن پس آغاز شد و تا پیدان جا گسترش یافت که پیش از حمله مغول (سال 616 ق)، آن را یکی از بزرگ ترین و آبادترین بلاد اسلامی توصیف و جمعیت آن را بالغ بر دو میلیون نفر گزارش کرده اند.⁽¹⁾

در دوره اسلامی، ری، از سده سوم و چهارم، دارای يك حوزه نسبتاً توانمند علمی شد و شخصیت های بزرگی را، از شیعه و اهل سنت، در خود پروراند. عالمان و اندیشمندانی چون: ثقه الاسلام کلینی (م 329 ق)، ابن قِبّه رازی (ق 4)، ابن مُسکویه (م

321 - 421 ق)، ابو حاتم رازی (م 322 ق)، ابن فارس رازی (329 - 395 ق)، ابو بکر رازی (325 - 385 ق)، محمد بن زکریا رازی (م 302 ق) و ... در این دوره می زیسته اند.

با افول و از رونق افتادن حوزه های علمی بغداد و قم، ری به سرآمد شهرهای علمی شیعه در آن روزگار تبدیل شد و قرن پنجم و ششم، دوران بالندگی علمی ری به شمار می رود. در این برهه، عالمانی همچون: ابو الفتح رازی (ق 6)، صفی الدین رازی (ق 6) صاحب کتاب تبصرة العوام، سدید الدین حمصی رازی (م 600 ق) نویسنده کتاب المنقذ من التقليد، شیخ منتجب الدین رازی (504 - 585 ق) نویسنده کتاب الفهرست و قطب الدین رازی (م 696 - 766 ق) تأثیرگذار بوده اند.

ص: 7

1- ر. ر. ك: أشكال العالم، ص 146؛ عجایب المخلوقات، ص 226؛ آثار البلاد، ص 375؛ معجم البلدان، ج 3، ص 116؛ الكامل فی التاريخ، ج 1، ص 58؛ تاریخ آستانه ری، ص 33.

دو. از زندگی عبد الجلیل رازی، اطلاعات دقیقی در دست نیست. تنها منبع برای شناخت اجمالی او، فهرست شیخ منتجب الدین رازی است که معاصر وی بود و نیز کتاب نقض از خود وی که در لابه لای آن و به مناسبت، مطالبی را در باره خود، بازگو کرده است. منتجب الدین، او را چنین توصیف کرده است:

الشیخ الواعظ، نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی، عالم، فصیح، دین (1).

این تعبیرها (الشیخ، الواعظ، نصیر الدین، عالم، فصیح، دین) نشان دهنده جایگاه علمی، اجتماعی و معنوی عبد الجلیل است.

آثار عبد الجلیل، بنا بر کتاب های فهرست و نقض، عبارت اند از:

1. تزیه عایشة عن الفواحش العظيمة (تألیف شده در سال 533 ق)؛

2. البراهین فی إمامة أمير المؤمنين (تألیف شده در سال 537 ق)؛

3. السؤالات و الجوابات (در هفت جلد)؛

4. مفتاح الراحة فی فنون الحکایات یا مفتاح التذکیر؛

5. رساله ای در ردّ ملحدان؛

6. بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» معروف به نقض (تألیف شده بین سال های 556 تا 566 ق).

روزگار عبد الجلیل، دارای ویژگی ها و شاخصه هایی است که آشنایی با آنها در شناخت عبد الجلیل و کتاب او بی تأثیر نیست، چنان که از روی عناوین آثار عبد الجلیل نیز می توان تا حدودی به این تأثیر و ارتباط، پی بُرد.

زمانه عبد الجلیل، یعنی نیمه دوم قرن پنجم تا اواخر قرن ششم را می توان دارای چند ویژگی عمده دانست:

1. آبادانی ری و ایران؛

ص: 8

1- . الفهرست، منتجب الدین، ص 87.

2. سست شدن پایگاه خلافت در جهان اسلام و نیز در فضای سیاسی؛

3. رواج باطنی‌گری و اندیشه‌های حسن صباح

4. اختلافات و منازعات شیعه و سنی؛

5. رونق مجالس دینی با جان مایه مباحث کلامی و برگزاری مجالس مناظره؛

6. هم‌اندیشی دینی و تفاهم مذهبی؛

7. رواج زندقه و دین‌گریزی.

عبد الجلیل، چنان‌که عناوین آثارش نشان می‌دهد، عالمی است حاضر در زمان که رخدادهای فرهنگی زمانه اش را به خوبی درک می‌کند. او به منازعات مذهبی دامن نمی‌زند؛ بلکه با پایبندی به باورها و اعتقادات خویش تلاش می‌کند آنها را به هسته ای

استوار، باورپذیر و قابل دفاع، فروکاهد. لذا نخستین کتابش تنزیه عایشه است. او می‌کوشد پرسش‌های مطرح در جامعه اش را پاسخ دهد و از این رو، کتاب السؤالات و الجوابات را در هفت جلد می‌نگارد. او در کتاب نقض، اتهام‌های بی‌جای یک متعصب را پاسخ می‌دهد. این کتاب، در عین حال، از گستردگی دانش و اطلاعات عبد الجلیل پرده برمی‌دارد و فصاحت و بلاغت و شیوایی نثر او را به نمایش می‌گذارد.

سه. پس از برگزاری کنگره بین‌المللی کلینی در بهار 1388، اندیشه‌برگزاری کنگره بزرگداشت عبد الجلیل، به صورت جدی شکل گرفت و از آغاز سال 1389 با برگزاری جلسات شورای عالی سیاست‌گذاری و نیز جلسات شورای علمی کنگره، فعالیت‌های کمیته علمی کنگره آغاز شد. محصول دو سال فعالیت‌های این کمیته را در چند بند، فهرست می‌کنیم:

الف. آماده‌سازی مجموعه آثار کنگره (7 جلد)

1. کتاب نقض با ویرایش علمی جدید؛

2. عبد الجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی؛

3. شناخت نامه عبد الجلیل و «نقض»؛

4. بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض»؛

5. مجموعه مقالات کنگره (در دو جلد):

6. چکیده مقالات با ترجمه عربی و انگلیسی.

ب. خبرنامه کنگره (3 شماره)

ج. تهیه لوح فشرده (DVD) از مجموعه آثار کنگره

همچنین شورای علمی، برنامه های دیگری را نیز لازم و مفید تشخیص داد که از جهت اجرا متوقف بر آماده سازی کتاب نقض با ویرایش جدید بود و از این رو، انجام یافتن آنها به پس از برگزاری کنگره موکول شد. این کارها عبارت اند از:

1. بازنویسی کتاب نقض؛

2. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان انگلیسی؛

3. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان عربی.

چهار. سپاس گزاری و قدرشناسی از همه کسانی که در شکل گیری و به ثمر نشستن این کنگره سهم داشتند، وظیفه ای اخلاقی و دینی است. بدین سبب، با یادکرد نام افراد

و سازمان هایی که به شکلی در آن نقش داشته اند، کمترین وظیفه را در سپاس گزاری، به جای می آوریم.

الف. برگزارکنندگان

این کنگره با مشارکت علمی، معنوی و مادی این مراکز به ثمر نشست که به ترتیب حروف الفبا عبارت اند از:

1. آستان حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، تولیت: آية الله محمد محمدی ری شهری؛

2. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین محمد جواد ادبی؛

3. جامعة المصطفى صلى الله عليه و آله العالمية، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین علیرضا اعرافی؛

4. کتاب خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان؛

5. مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین محمد حسن اختری؛

6. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، رئیس: آیه الله محمدعلی تسخیری؛

7. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین حمید شهریاری؛

8. معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاون: جناب آقای بهمن درّی؛

9. مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، رئیس: آیه الله محمد محمدی ری شهری.

یادآوری می شود که جلسات شورای عالی سیاست گذاری، با حضور رؤسا و مدیران مراکز و نهادهای یاد شده برگزار می گردید.

ب. اعضای شورای علمی کنگره

شورای علمی کنگره، مرکب از شخصیت های علمی حقیقی و نمایندگان علمی مراکز برگزارکننده بود که به ترتیب حروف الفبا عبارت اند از:

1. حجّة الاسلام و المسلمین علی اصغر اوحدی (نماینده مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی)؛

2. جناب استاد ناصر باقری بیدهندی (نماینده جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیة)؛

3. حجّة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان؛

4. جناب استاد قاسم جوادی (صفری)؛

5. حجّة الاسلام و المسلمین محمدحسین درایتی؛

6. حجّة الاسلام و المسلمین محمدکاظم رحمان ستایش؛

7. حجّة الاسلام و المسلمین محمد سالار (نماینده مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام)؛

8. حجّة الاسلام و المسلمین علی صدرایی خویی؛

9. آقای دکتر پرویز فارسیجانی (نماینده انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)؛

10. جناب استاد میرهاشم محدّث (فرزند میر جلال الدین محدّث ارموی، مصحح کتاب نقض)؛

11. حجّة الاسلام و المسلمین محمد مهدی معراجی؛

12. حجّة الاسلام و المسلمین محمدعلی مهدوی راد.

ج. گروه آماده سازی آثار، شامل: حروفچینی، ویرایش، نمونه خوانی و صفحه آرایی

1. آقای حسین پورشریف (ویراستار)؛

2. آقای مهدی جوهرچی (نمونه خوان)؛

3. آقای محمد کریم صالحی (حروفچین و صفحه آرا).

د. گروه اجرایی کنگره

1. حجّة الاسلام محمد مهدی خوش قلب (دبیر اجرایی)؛

2. آقای امیرحسین سعیدی صابر.

ه. مشاوران علمی کنگره

1. آقای هادی ربّانی؛

2. آقای محمد هادی خالقی.

همین جا باید از نویسندگان آثار و مقالات و اساتیدی که در مراحل مختلف ویرایش جدید کتاب نقض، تلاش و همکاری داشتند، سپاس گزاری کرد که البته نام آنها بر روی آثار و نیز در شناسنامه کتاب ها آمده است. همچنین از همه بزرگوارانی که

در ارزیابی آثار یا دسترسی به آنها یا برقراری ارتباطات علمی کوشش نمودند، قدردانی می کنم و تلاش همکاران خود را در بخش های مختلف معاونت اداری - مالی مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث می ستایم.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

جمعه 18 فروردین 1391

14 جمادی الأولى 1433

6 آوریل 2012

ص: 12

محققان حوزه زبان و ادب فارسی، با توجه به دیدگاه خاص خود، هرکدام تعاریف گونه‌گونی از زبان ارائه داده‌اند. از جمله محمدرضا باطنی، محقق معاصر، آن را بدین گونه تعریف می‌کند:

زبان، مجموعه‌ای نامحدود از جمله‌هایی است که دستور زبان می‌تواند بزیانند یا تولید کند. دستور (grammar) نیز به مجموعه محدود قواعدی که می‌تواند مجموعه نامحدودی جمله خلق کند، اطلاق می‌شود. (1)

باطنی در جای دیگری می‌نویسد:

دستور، در دو معنای متفاوت، ولی مربوط به هم به کار برده می‌شود: یکی، به مفهوم مجموعه قواعدی است که اهل زبان در ذهن خود فراگرفته‌اند و به کمک آنها می‌توانند جمله‌های تازه‌ای در زبان خود بگویند و جمله‌های تازه دیگران را درک کنند؛ دوم، توصیف‌صوری این قواعد ذهنی است که زبان‌شناس، بر روی کاغذ برای ما به تصویر می‌کشد. این تفاوت و تمایز، مثل نقشه ساختمان است با خود ساختمان. به نوعی دیگر می‌توان گفت: دستور، یعنی تصویری که زبان‌شناس از قواعد زبان به دست می‌دهد و این، توصیفی است از توانش زبانی گوینده، نه از کُشش یا رفتار زبانی او؛ چون کنش زبانی، تحت تأثیر عوامل غیرزبانی قرار می‌گیرد و اغلب نابه‌سامان می‌گردد. بنا بر این برای دست یافتن به قواعد زیربنایی زبان باید به

ص: 13

توصیف توانشِ زبانی پرداخت. از این جاست که گفته می‌شود دستور زبان، یعنی توصیف توانشِ زبانی اهل زبان. برای مثال اگر کسی در حین انجام دادن یک عمل ضرب یا جمع، دچار اشتباه شود، اشتباه در انجام دادن این اعمال است، نه در قواعد زیربناییِ عمل.

پس به نوعی می‌توان گفت که دستور زبان ساختاری، کار توصیف زبان را بر بنیاد پیکره زبانی که مشتی جمله‌های ضبط شده باشد، قرار می‌دهد. به گونه‌ای دیگر، می‌کوشد دستور زبان را از کنش زبانی استخراج کند؛ ولی در دستور زبان زایشی، کنش زبانی، مورد اعتنا نیست و نمی‌تواند مبنای کشف دستور زبان باشد. (1)

خیامپور نیز در مقدمه دستور زبان فارسی خود می‌نویسد:

مبنای هر زبان، بر اصول و قواعد مخصوصی است که اهل زبان در محاورات خود از روی قریحه و بی‌آن که خود متوجه باشند، عموماً رعایت می‌کنند؛ منتها در پاره‌ای از زبان‌ها این اصول را مدوّن ساخته و دستوری برای آن به وجود آورده‌اند، ولی در بعضی دیگر چنین اقدامی نشده است. فرق این دو، به اعتبار نتیجه آن است که اگر زبانی دارای قواعد مدوّن و منظمی باشد، می‌توان آن را به آسانی فراگرفت، و نیز چنین زبانی در سایه قواعدی که دارد، می‌تواند در برابر تحریفات و مداخله‌های ناروا - که ممکن است از خارج، آن را تهدید کند - مقاومت کند؛ ولی زبان بی‌دستور، نه این مقاومت را دارد، نه آن سهولت را.

اگر زبان فارسی، تا کنون دوام پیدا کرده است و بر مبنای مستحکم آن، خلی راه نیافته، فقط از داشتن فردوسی، نظامی، سعدی، حافظ و شخصیت‌هایی مانند آنان است که از آثار گران بهایشان سرمشق‌های بارزی به دست اخلاف خود سپردند. به عقیده نگارنده، در نوشتن دستور هر زبان، روش آده لونگ (Adelung) آلمانی را باید پیش گرفت؛ یعنی به اصول و قواعدی

ص: 14

که دیگران گفته و نوشته اند، پایبند نبود و توجه خود را به خود زبان معطوف داشت، وگرنه ممکن است اشتباهاتی رخ بدهند، چنان که دستورهایی که تا کنون نوشته شده اند، از این قبیل اشتباهات، خالی نیستند. (1)

به تعبیر کوآین (Quine) یک نظریه زبان شناسی بر پایه آنچه در زبان وجود دارد، همراه با سادگی قواعدی که این موجودی را با آنها توصیف و برون یابی می کنیم، توضیحی است کلی در باره آنچه خواهد توانست در زبان وجود داشته باشد، به دست خواهد داد. (2)

با توجه به مطالب یاد شده در باره اهمیت زبان باید گفت که پاسداری از زبان فارسی، امری ضروری است تا پیوند عمیق گذشته با حال، گسسته نشود و نسل امروز بتواند با این ارتباط، از میراث بزرگان زبان خود، بهره برداری کند.

با در نظر گرفتن این مقدمه، تدوین دستور توصیفی برای هر کدام از آثار ادبی ارزشمند به جا مانده از گذشته، در تحقق اهداف بلندمدت یاد شده، از اهمیت خاصی برخوردار است. در عین حال، پرداختن به چنین موضوعی در زمینه دستور زبان، باعث گسترش سطح ارتباط با آثار پیشینیان می شود؛ چراکه بدون آشنایی با نکات دستوری نمی توان با زبان گذشتگان خود، به خوبی ارتباط برقرار کرد و آن را فهمید. این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که دستور زبان ها یا بر اساس دستور زبان عربی

نگاشته می شد، یا بر پایه نظریه های زبان شناسانی که اصل را بر قواعد و دستور زبان های غربی قرار می دادند و دستور زبان می نگاشتند. هر چند که شاید اشتراکاتی وجود داشت؛ اما این کار، زمینه های ارتباط نزدیک با آثار بزرگان، همچنین حفظ ساختار زبان، به همراه جلوگیری از نفوذ و رشد زبان بیگانه در زبان فارسی را کمتر و کمتر می کرد.

ص: 15

1- . دستور زبان فارسی، خیامپور، ص 7 - 8.

2- . ساخت های نحوی، چامسکی، ترجمه: احمد سمیعی، ص 13.

بر اساس مطالعات دستوری ایرانیان و سابقه ای که از این قوم در بررسی های آواشناسی، نحو، معناشناسی و دیگر موارد موجود است - که بسیار قدیمی است - و مشخص نیست که به چه دلیل، ناگهان دستور زبان فارسی به ابزاری برای «درست نوشتن و درست گفتن» تبدیل شد. گویا میرزا حبیب اصفهانی برای نخستین بار، واژه «دستور» را برای نام کتاب مجموعه قواعد خود، در نظر گرفت. میرزا حبیب، به دلیل آشنایی با زبان فرانسه، طبقه بندی ارائه شده در کتاب خود را به نوعی، از دستورهای آن زبان الگو می گیرد. مثلاً اصطلاح «فرع فعل» دقیقاً با وجه وصفی پریسکیانوس (participium)، تطبیق دارد که به تقلید از فن دستور دیونوسیوس تراکس، از زبان لاتین ترجمه شده است. (1)

این تأثیرها و سرمشق پذیری های صرف دستورنویسان، باعث شد تا کنون نتوانیم به دستور زبان واحدی، برای استفاده در حوزه آموزش و رسیدن به اهداف یاد شده برسیم.

در راستای رسیدن به دستور زبان فارسی واحد، موضوع بررسی توصیفی دستور زبان، بر اساس کتاب نقض - که از آثار ارزشمند فارسی است -، جهت پژوهش انتخاب شد. در این راستا، تمام جنبه های دستوری کتاب نقض عبد الجلیل قزوینی، مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفت. برای تحقق این هدف، چندین کتاب دستوری، به عنوان الگو و شاخص کار، برگزیده شد و در هر بخشی با توجه به موضوع، پس از بررسی مطالب همه کتاب یاد شده، کامل ترین و بهترین آنها به عنوان اصل و الگو قرار گرفت. حاصل این تلاش، در یک پیش گفتار، یازده فصل و گزارش نهایی و نتیجه گیری فراهم آمد.

در پیش گفتار، ابتدا به دلیل کمتر شناخته شده بودن این اثر، به معرفی اثر، مؤلف آن و مصحح پرداخته شد. سپس در فصل اول، بررسی ویژگی های تاریخی - جغرافیایی،

برجستگی های سبکی و ارزش های دیگر این اثر، مطمح نظر قرار گرفت.

فصل دوم، به دو بخش تقسیم شد که در بخش اول، جملات، از جنبه های مختلفی چون: تعدد فعل، بیان مفهوم و مقصود، وجود و عدم فعل، و جمله های ساده از حیث ارکان و ترتیب اجزای جمله، پرداخته شد. در بخش دوم، به بررسی جمله های مرکب و تقسیم آن به جمله های پایه و پیرو و همچنین، نقش جمله های وابسته، مورد بررسی قرار گرفت.

در فصل سوم، فعل از جنبه ساختمان و ویژگی های آن از قبیل: گذر، وجه، معلوم و مجهول، زمان و همچنین افعال معین، افعال غیر شخصی و افعال ربطی، مورد بررسی قرار گرفت. این بخش، تقریباً گسترده ترین قسمت این تحقیق به حساب می آید و برای بیان مطالب، از کتاب دستور تاریخی فعل احمدی گیوی، بیشترین بهره برده شد.

فصل چهارم، به مبحث اسم، اختصاص دارد. در این فصل، اسم از لحاظ: شمار، ساختمان، معرفه، نکره، اسم جنس و همچنین انواع مصدرها مورد بررسی قرار گرفت. در این فصل، بیشتر از کتاب دستور زبان وحیدیان کامیار، سود جستیم.

فصل پنجم، گروه اسمی و وابسته های آن و جایگاه وابسته ها و نقش های آنها در جمله و چگونگی ساخت بعضی از این وابسته ها، توضیح داده شد.

فصل ششم، انواع ضمائر موجود در کتاب نقض، و کاربرد آنها در جمله، بررسی و مشخص شد.

در فصل هفتم، انواع قید از جنبه ساختمان و از جهت مفهوم، مورد بررسی قرار گرفت. در پرداختن به بخش قید از جهت ساختمان، تلفیقی از نظریات وحیدیان و فرشیدورد، اساس کار قرار داده شد و در بخش بررسی قید از جهت مفهوم، از دیدگاه های خیامپور و انوری - احمدی گیوی بهره گرفته شد.

در فصل هشتم، به بررسی شبه جمله ها پرداخته شد و نمونه هایی از موارد موجود، بیان شد.

فصل نهم، به صورت مفصل و گسترده، به انواع نقش نماها اختصاص یافت. در

قسمت معانی حروف اضافه و ربط، از کتاب دستور زبان خطیب رهبر و دستور مفصل امروز فرشیدورد استفاده شد و در مجموع، مبحث نقش نما، طبق تقسیم بندی های دکتر وحیدیان کامیار، صورت گرفت.

در فصل دهم، وندها و کلمات مشتق، شناسایی و توضیح داده شدند و در این بررسی، نقطه نظرهای فرشیدورد و انوری - احمدی گیوی، ملاک قرار گرفتند.

فصل یازدهم، به واج ها اختصاص یافت. در این فصل، تحولات واج ها و تفاوت آنها با فارسی امروز در نظر گرفته شد و از آثار فرشیدورد و وفایی استفاده شد.

کتاب، با کلیاتی در باره خصوصیات دستوری کتاب نقض پایان می پذیرد که در واقع، نتیجه ای از یافته ها و ویژگی های دستوری کتاب نقض است.

در پایان، فهرستی از منابع و مآخذ به کار رفته در این تحقیق، به صورت الفبایی آمده است.

گسترده‌گی کار، این تحقیق را از نقص و کاستی میرا نساخته است و مطمئنا لغزش هایی به آن راه یافته است که از نگاه تیزبین محققان، پوشیده نخواهد ماند.

قبا گر حریر است و گر پرنیان *** به ناچار خشوش بود در میان!

در خاتمه سخن، لازم می دانم مراتب سپاس و قدردانی خود را از استاد ارجمند دکتر مستعلی ابراز کنم. همچنین از ره نمودهای استاد دکتر اورنگ ایزدی تشکر و قدردانی کنم که با سعه صدر فراوانشان، همیشه راه گشای حقیر در انجام یافتن این پژوهش بوده اند.

سپاس دیگرم از استاد فرهیخته جناب آقای دکتر مهدی محقق است که انگیزه تحقیق روی این موضوع را در ذهن من برانگیخت و در طول کار پژوهشی، همواره از نظریات صائب ایشان بهره مند بوده ام.

عبد الجلیل قزوینی رازی و کتاب «نقض»

کتاب نقض یا همان کتاب بعضی مبالغه‌آمیز فی نقض «بعض فضائح الروافض» ، تألیف نصیر الدین ابو الرشید عبد الجلیل بن ابی الحسین قزوینی رازی، از دانشمندان و عالمان امامی شهرری، در سده ششم هجری است. وی بنا بر آورده دکتر صفا، در سال 504 ق، ولادت یافته و بعد از سال 585 ق، درگذشته است.⁽¹⁾

شیخ الواعظین نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی، عالم، مفسر و متکلم شیعی، از محضر اساتیدی همچون برادرش - اوحد الدین ابو عبد الله حسین - و همچنین امام ابو منصور مظفر العبّادی - که از مشاهیر و اعظام

علمای زمان خود بود - ، بهره برد. در عصر او، یکی از غلات اهل سنت و نواصب ری - که حدس زده می شود نامش شهاب الدین تواریخی شافعی باشد - ، پس از حدود بیست و پنج سال، بودن در زی تشیع و بازگشت به اصل خویش، اقدام به تألیف مجموعه ای به نام بعضی فضائح الروافض نمود.

ذکر کلمه «فضائح»، در این جا به آن سبب است که در دوره مناقشات مذهبی، هریک از فرق اسلامی می کوشید تا موارد ضعف فرقه های دیگر را بنا بر نظر و طریقه خود بجوید و آنها را بزرگ و واژگونه کند.

حتی اگر لازم می دانست پیرایه هایی نیز بر آنها ببندد و هریک از آن موارد را به عنوان رسوایی معرفی کند.

ص: 19

1- . ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج 2، ص 984 - 988.

پس از نگارش بعضی فضائح الروافض، علمای شیعه، همگی اذعان داشتند که شایسته ترین فرد برای جوابگویی به آن، همین عبد الجلیل قزوینی است و حاصل این تعامل، به تألیف کتاب نقض انجامید. خود او در ابتدای کتاب آورده که:

بعد از آن چنان که ما بر امام حق - ضاعف الله دولته - ثنا گفته ایم، او سلطان سعید محمد بن محمود را - قدس الله روحه - ، که تألیف در عهد دولت و حیات او اتفاق افتاده بود، مدحی و ثنایی گفته است. (1)

عبد الجلیل قزوینی، آثار دیگری نیز به نام های: البراهین فی إمامة امیر المؤمنین علیه السلام،

مفتاح الراحة (الدرجات) فی فنون الحکایات، مفتاح التذکیر، و تنزیه عایشه دارد که هر چهار کتاب را پیش از کتاب نقض نگاشته است. (2)

زمان شروع نگارش نقض، به آورده خود مؤلف، (3) در عهد سلطان غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (م 555 ق) است و تا سال 559 ق، در آن اثر، دخل و تصرف و حک و اصلاح می نموده است. (4)

علامه قزوینی، حال خود را پیش از دستیابی به این اثر، این گونه ذکر می کند:

تمام فصول و فقراتی را که صاحب مجالس المؤمنین از نقض الفضائح

نقل کرده، از اول تا به آخر مطالعه کردم و بیش از پیش، به مندرجات این کتاب دلکش آشنا شدم و یک بر هزار آتش شوق و حرص من بر اطلاع از وجود این گوهر شب چراغ در کتاب خانه ای از کتاب خانه های دنیا فروخته می شد. (5)

در جای دیگری نیز ارزشمندی و برجستگی این اثر را این گونه یادآوری می کند:

چیزی که در رقیمة کریمه، این جانب را از هر چیز، بیشتر خوش وقت و

ص: 20

1- . نقض، ص 12.

2- . همان، مقدمه مصحح، ص هفده - نوزده.

3- . همان، ص 19.

4- . همان، مقدمه مصحح، ص بیست و دو.

5- . همان، مقدمه مصحح، ص سیزده.

سراپای وجود مرا غرق فرح و شادی و شمع نمود، خبر خبریت اثر وجود کتاب بسیار بسیار نفیس مهم مفید ممتع دلکش، ضالّه منشوده چندین ساله این حقیر، یعنی مستطاب جلیل القدر عظیم الشان نادر الوجود اعزّ از کبریت احمر، بعضی مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» تألیف شیخ جلیل عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی است. (1)

این کتاب، پس از سال ها، به پای مردی علی اصغر حکمت، و با تشویق و پیگیری اساتید بزرگوارى همچون عباس اقبال آشتیانی و علامه قزوینی - که خود قصد چاپ این اثر را داشتند، ولی بنا به دلایلی انجام نشد - توسط استاد بزرگوار مرحوم علامه

میرجلال الدین محدث ارموی و با تلاش و پیگیری بی حدّ و حصر ایشان در سال 1331 ش به چاپ رسید. در سال 1336 ش، مقدمه و تعلیقات وی بر این اثر نیز چاپ شد؛ ولی سرانجام در سال 1358 ش، این اثر، در سه مجلد - شامل یک جلد متن و دو جلد تعلیقات - توسط انجمن آثار ملی، به چاپ رسید.

ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، آورده:

این کتاب، نه تنها از حیث توضیح بسیاری از مبانی مذهب شیعه و تاریخ و اطلاعات مربوط به رجال این مذهب و علما و شعرا و مراکز تعلیم و تدریس و کتاب خانه های شیعه و امثال این مثال، کمال توجه و عنایت است، بلکه از باب اشتغال بر بسیاری از اطلاعات مربوط به امور تاریخی و اجتماعی زمان، از جمله کتب بسیار مهم و درجه اول فارسی محسوب می شود، چنان که نظیر آن را از این حیث در میان کتب فارسی کمتر می توان یافت. مؤلف در این کتاب، هر جا از قول صاحب کتاب بعضی فضائح الروافض نقل کرده و آن گاه به ردّ آن پرداخته است. شیوه نگارش عبد الجلیل در این کتاب هم از جمله وجوه امتیاز آن شده است؛ زیرا کتاب نقض با انشایی بسیار روان و پخته و در عین حال عالمانه و استوار و مستدل نوشته شده است.

ص: 21

در پاره ای از موارد این کتاب، شیوه بیان و عَماظ - که نثری شبیه به نثر مسجّع، و یا بهتر بگوییم، از قبیل نثر موزون است -، به کار رفته است؛ ولی این گونه موارد، کمیاب اند، اگرچه لحن نویسنده کتاب، بر اثر استدلال و استشهاد به احادیث و اخبار و روایات، در برخی موارد خشک است؛ اما در پاره ای موارد هم - که در راه دفاع از همکیشان خود گرم رو می شود -، نَفَسی مؤثّر و کلامی جالب و دل انگیز می یابد. بر روی هم رفته، کتاب نقض از جمله متون خوب نثر پارسی در قرن ششم هجری و در زمره کتب درجه اوّل آن قرن است. (1)

مبحث مهم ادّعاهای گوناگون نحله ها و فرقه های مختلف، در مباحث کلامی، در طول تاریخ مطرح بوده و هست که این امر، هرچند در اصل، ادّعا و جواب ادّعا بوده، ولی باعث ایجاد کتاب هایی بسیار ارزشمند و مؤثّر شده است. از این جمله می توان به فهرست عظیم کتب شیعه، یعنی فهرست الذریعة شیخ آقا بزرگ تهرانی اشاره کرد، که فهرست 25 جلدی، از آثار تألیفی شیعه است که شرح آن در زندگی نامه شیخ آقابزرگ تهرانی آمده است. (2)

ص: 22

1- . تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج 2، ص 986 - 987.

2- . ر.ک: زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی شیخ آقا بزرگ تهرانی، پیش گفتار.

کتاب نقض، موسوم به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، تصنیف

عبد الجلیل قزوینی رازی، یکی از مهم ترین متون کلامی شیعه است که به زبان پارسی، نگاشته شده است و ردی است بر کتاب بعض فضائح الروافض، که در آن کتاب، اصول و فروع و افکار و کردار شیعیان، به باد استهزا و ناسزا گرفته شده بود. کتاب نقض، علاوه بر جنبه دینی و کلامی، در ادبیات فارسی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است؛ چه در آن، تنها مسائل علم کلام مورد بررسی و تعمق قرار نگرفته است؛ بلکه بسیاری از امور زندگی مردم آن روزگار از زشت و زیبا و هنجار و ناهنجار، منعکس شده اند. این کتاب در حقیقت، آینه ای است از روش زندگانی و افکار و کردار مردم ری و ایران مرکزی در سده ششم هجری، و کارنامه ای است از مدنیت و فرهنگ چند سده این مرز و بوم؛ چه تازه نیم قرن از تألیف این کتاب گذشته بود که اقوام خونخوار و ویرانگر تاتار، از دشت های آسیای مرکزی به سوی سرزمین های آباد و مهد تمدن بشری این سوی عالم سرازیر شدند، و در کوتاه زمانی، بود و نبود ما را نابود ساختند.

گرچه پیش از آنان نیز قبایل ویرانگر دیگری نظیر غزنویان و خوارزم شاهیان و غیر آنان بر ما تاختند و به نوبه خود تا توانستند کشتند و نابود کردند و به تعبیر عطاملک

جوینی: «آمدند و کدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند».⁽¹⁾

به هر حال این کتاب - که تا اندکی پیش از آن که این بلایا بر سر ما فرود آید، تألیف شده -، برحسب معمول می بایست چون دیگر گنج های علمی و ادبی ما دستخوش بوار و نابودی می گردید؛ اما با آن که چند قرن در محاق غیبت بود و گمان می رفت که

ص: 25

نابود شده، خوش بختانه از گزند حوادث روزگار مصون ماند و اکنون در دست ماست.

در آن روزگاران و خصوصاً در سده های ششم و هفتم هجری، پیروان مذاهب و گروه های مختلف اسلامی، با قلم و زبان و متأسفانه در برخی موارد با شمشیر، به جان یکدیگر افتاده، خون یکدیگر را می ریختند و گرچه اختلاف فکری برای رسیدن به راه درست، رحمت است، با این حال، شدت تعصب و جهالت، اختلاف فکری را در موارد بسیاری به جنگ و خونریزی مبدل می کرد. سرزمین ما پُر است از میدان های نبرد و خونریزی که گذشتگان ما از روی بی خردی برپا نمودند؛ و اگر چنین فضای آکنده از دشمنی و کینه توزی بر ما چیره نشده بود، بی شک به آن آسانی، حملات تاتار و صلیبیون، ما را از پا در نمی آورد.

همان طور که گفته شد، تألیف کتاب های کلامی و عقیدتی در آن چند سده، افزونی یافت، و این گونه برخوردهای فکری در مناطق گوناگون، رنگ مخصوص به خود گرفت. مسلمانان در پی آشنایی یا برخورد بیشتر با ملل غیر اسلامی، کتاب هایی در ردّ

و ابطال ادیان دیگر (نظیر یهود و مسیحیت) تألیف نمودند.⁽¹⁾ این مباحث در شهرها و مناطق مسلمان نشین، بین گروه ها و فرقه های مختلف مسلمان درگیر بود. پُر واضح است که اختلاف عقیدتی تا آن جا که اصولی و بر مبنای حق طلبی باشد، سازنده و مفید است، و محصول آن، بسیاری از کتب ارجمند کلامی است که از جمله افتخارات ما به حساب می آیند؛ ولی متأسفانه چنان که گفته شد، حتی بسیاری از مردم اهل فضل، در اثر شدت تعصب و جهالت، اختلافات فکری را دامن می زدند تا آن جا که به خونریزی و کُشتار و آتش زدن و ویران کردن سرزمین های فراوانی منجر می شده است که مستندات تاریخی فراوانی از این مطلب، به عنوان شاهد مثال، در کتاب نقض نیز آورده شده اند.

به هر روی، این اثر نفیس، مزایای بی شماری دارد که باعث شد در فصلی جداگانه و هر چند مجمل، به بررسی و ارائه این ویژگی ها (شامل برجستگی ها و ویژگی های

ص: 26

1- . ر.ک: تاریخ الأدب العربی، فروخ، ج 3، ص 148 - 149.

سبکی، تاریخی و جغرافیایی و...) پرداخته شود که عبارت اند از:

1. ویژگی ها و ارزش های تاریخی - جغرافیایی؛

2. ویژگی ها و ارزش های ادبی؛

3. تفاوت سبکی نثر بعض فضائح الروافض با نثر نقض.

1. ویژگی ها و ارزش های تاریخی - جغرافیایی

هدف این بخش، پرداختن به زمینه های تاریخی و جغرافیای کتاب نقض است. هرچند که ذبیح الله صفا به صورت گذرا به برخی ارزش های تاریخی و جغرافیای کتاب اشاره کرده، با این حال برای دستیابی به ارزش اثر، پرداختن بیشتر به آن، لازم و

ضروری می نماید. باید یادآور شد که محتوای این اثر، معارضه و محاجّه اهل سنت و شیعه است و همان طور که می دانیم تا کنون نیز آثاری فاخر در این زمینه همچون نهج الحق علامه حلی (648 - 726 ق) و احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری (م 1019ق) و بسیاری دیگر نگاشته شده اند؛ لیکن برجستگی ها و مزایای بسیاری که متن این اثر در اختیار پژوهشگران حوزه های تحقیقی ای چون: تاریخ، جغرافی، مردم شناسی، جامعه شناسی و دین و دیگر زمینه ها قرار می دهد، این اثر را در کنار آن آثار، جای داده

است. نکته بسیار مهمی که حتما باید به آن توجه داشت، این است که از آن جا که فلسفه وجودی این اثر، استدلال و پاسخ در باب مسائل اعتقادی است، پس در بسیاری از موارد، چه ادعایی که طرح شده و چه پاسخی که ارائه گردیده، در مظان سلب و ایجاب علمی و تاریخی اند؛ ولی هدف ما، اشاره به بخش هایی از تاریخ است که از میان این سؤال و جواب ها می درخشند و خودنمایی می کنند. برجستگی های تاریخی - جغرافیایی کتاب نقض را به بخش هایی زیر می توان تقسیم بندی کرد:

الف. نام شهرها، آبادی ها و مکان ها يك. کاربرد شکل قدیم اسامی شهرها و آبادی ها

- آبه]: آوه / آوج(1): بایست که به قم و کاشان و آبه و بلاد مازندران و سبزوار و دیگر

ص: 27

1- . مینودر یا باب الجنه، گلریز، ج 1، ص 940. مؤلف کتاب مینودر، این ده را از دهات الموت، آورده است.

بقاع که إلا شیعه نباشند، نخواندندی. (ص 77)

- برزاد [فرزاد یا فرحزاد؟]: (1) بایستی که این مُلحدی برداشته بودندی و ایون (اوین؟) {ونک} و کن و برزاد خراب کرده بودندی. (ص 421)

- صومعه چرا [صومعه سرا؟] و کوه سندلان [کوه سبلان]: از ولایات به زیارت آن مُغ می شوند یا به کوه سندلان باشد یا به صومعه چرا یا به اردبیل... (ص 578)

- گُرپایگان / جربایقان [گُلپایگان؟]: بزرگان دهستان و مؤمنان جربایقان و امینان استراباد... (ص 437)؛ در نواحی اصفهان و کَره و گُرپایگان و دیه به دیه می گشتی... (ص 301)

- مَرَج [دای مرگ/ دای مَرَج (2)]: امیر یرنقش بازبار، مقدّمه لشکر بغداد بود و خوارزمشاه، مقدّمه لشکر سلطان بود. به مَرَج به یکدیگر پیوستند. (ص 382)

- مژدغان [مزدغان/ مزدقان (3)]: اگر شیعیان به ساوه و مژدغان زبون باشند، همه مجّبران و ناصبیان در بلاد مازندران، زبون باشند. (ص 622)

- وروجرد/ بروگرد [بروجرد]: بپرسد از مردم وروجرد تا بدانند شبهتی بنماند. (ص 119)

دو. ذکر نام محلّه ها، مساجد، مدارس، کتاب خانه ها، دروازه ها و دیگر مکان ها

ذکر این مکان ها، بخصوص مساجد و مدارس، بسیار قابل توجه است؛ چراکه مؤلف در بخشی از کتاب، به تفصیل، این مکان ها را مقدّمه و محملی برای استدلال خویش آورده و این استدلال، منبع خوبی برای درک چگونگی شرایط پایه گذاران حکومت ها، کثرت علما و نوع فعالیت هایشان، ذکر مکان جغرافیای در شهر و...

ص: 28

1- . نقض، حواشی ص 421 - 422. به آورده صاحب معجم البلدان، فرزاد، شهری از حوالی ری بوده است.

2- . همان، حواشی ص 382. مراد، موضعی است در نزدیکی همدان معروف به «دای مرگ» و ابن اثیر به شکل «دایمرج» آورده است.

3- . همان، حواشی ص 622. یاقوت حموی در معجم البلدان آورده: «شهرکی معروف است میان ری و ساوه و جماعتی از اهل علم را بیرون داده است و همچنین شهر کوچکی از شهرهای قهستان».

است. اکنون برخی از این مکان‌ها را یادآور می‌شویم:

- باروی شهر ری و قم و مسجد عتیق قم: امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر، مقرب و محترم بود، و باروی شهر ری و باروی قم و مسجد عتیق قم و منارها فرمود، و مشهد و قبه سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیها السلام او کرد و خیرات بی‌مر که به ذکر همه کتاب بیفزاید. (ص 219)

- جامع جدید (ری): در آن تاریخ که سرهنگ ساوتکین، جامع جدید می‌کرد برای اصحاب الحدیث که ایشان را در ری، مسجد آدینه نبود. (ص 35)

- جامع سرهنگ، جامع طغرل و جامع عتیق (ری): خواجه امام بومنصور حنفی - که در اصحاب شافعی، معتبر و متقدم است - ، به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان، درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغی خواند در جامع سرهنگ و قاضی عمده ساویبی حنفی - که صاحب سخن و معروف است - ، در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی، این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سربرهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و مصنف کتاب اگر رازی است دیده و شنوده، و خواجه تاج اشعری حنفی نيسابوری، روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد. (ص 372 - 373)

- جامع عتیق همدان: مملکت و پادشاهی عضد الدوله، خود معروف و مشهور است، و خیرات بی‌مر که فرموده است و هنوز باقی است، چون مصانع راه بادیه و مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام، بند پارس و بیمارستان بغداد با عدت و آلت و اوقاف، و جامع عتیق به همدان که دار الملك سلاطین است. (ص 214)

- جامع قزوین: ... به گوش خواجه بونصر رسید درخواست از امیر، و روز آدینه در جامع قزوین با حضور صد هزار مرد سخن گفت و تقریر مذهب کرد و همه، مدهوش و متحیر شدند و به سلامت باز آمد. (ص 452)

- خانقاه امیر اقبالی و خانقاه علی عثمان: و خانقاه امیر اقبالی، نه در عهد کریم غیاثی

کردند؟ و خانقاه علی عثمان که پیوسته منزل سادات عالم زاهد متدین بوده است، در

آن جا نماز به جماعت و ختم قرآن متواتر و مترادف باشند. (ص 35 - 36)

- خانقاه زنان (ریان/رییان؟) [مدرسه سادات کیسکی]: دگر مدرسه ای میان این دو مدرسه (مدرسه سیّد تاج الدین و مدرسه شمس الإسلام) است که تعلق به سادات کیسکی دارد که آن را خانقاه زنان گویند و مصلحان در او مقیم باشند. (ص 35)

- [در] فیلسان و در شهرستان و در کنده: شیر مردان فیلسان باشند و سپاه سالاران در غایش و سادات در زامهران و جوان مردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان و... چون قماربازان در کنده و سؤاسان پالان گران و خرکولان باطان و خردزندان در شهرستان و کره. (ص 437 - 438)

- دروازه جاروب بندان: و مدرسه خواجه امام رشید رازی، به دروازه جاروب بندان. (ص 36)

- سرای ایالت (قزوین): در سرای عمید ابو المعالی شیرزادی شیعی به مواجهه بر وی به حجّت الحاد درست کردند و بعد از آن در سرای ایالت به قزوین. (ص 126)

- عیالاناباد (ری): پدرش بوصابر المنجم خواندندی که دعوی نجوم کردی و مادرش زکی جادو بود. اصلش از بابل نامش عیالاناه کاهنه، ولادتش به دهی از نواحی ری که عیالاناباد خوانند. (ص 305)

- قبه موسویان (قم): احمد بن موسی بن محمد التّقی علیه السلام را نوازش کرده بود و مال و نعمت و خِلعت فرستاد تا او ساکن قم شد و آن جا مدفون است در قبه موسویان، و رضویان قم همه از نسل وی اند. (ص 305)

- قطب روده و برشته نرصه و... مناقب خوانان در قطب روده و به رشته نرصه و سر بلیسان و مسجد عتیق همان خوانند که به در زامهران و مصلحگاه. (ص 74)

- قلعه ارژنگ: در عهد سلطان سعید مسعود رحمه الله از قلعه ارژنگ بانگ می کردند. (ص 528)

- کاروان سرای کوشک: خواجه محمود حدّادی حنیفی و غیر ایشان در کاروان سرای کوشک و مساجد بزرگ، روز عاشورا چه کرده اند؟ (ص 372)

- کُتب خانه ری و...: کتب شیعه اصولیه ظاهر و باهر است و بیرون آن که در سراهای

ایشان باشد نسخه‌های بسیار در کُتُب خانه‌های بلادِ اسلام نهاده است. به ری در کُتُب خانه صاحبی، و به اصفهان در کُتُب خانه بزرگ، و به ساوه در کُتُب خانه بو طاهر خاتونی و به همه شهرهای عراق و خراسان معروف و مشهور. (ص 18)

- مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد [کیکی] کیسکی (ری): مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کیسکی رحمه الله به کلاه دوزان که مبارک شرفی (شرقی؟) فرموده است و قُرب نود سال است که در آن جا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار، و مجلسِ وعظ هر یک هفته دو بار و یک بار، و در این مدرسه، موضعِ مناظره و نزولِ مصلحان در آن جا که مجاوران اند از اهلِ علم و زهد و سادات و فقهای غریب که رسند و باشند، و معمور و مشهور است نه در عهدِ طغرل بزرگ سقاہ الله [رحمته] کردند؟». (ص 34)

- مدرسه شمس الإسلام حسکا بابویه (ری): و در آن جا مدرسه شمس الإسلام حسکا بابویه [از فقهای قرن 4 و 5 ق] که پیر این طایفه بود که نزدیک سرای ایالت است و در آن جا نماز به جماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلسِ وعظ و طریقِ فتوا و تقوا ظاهر و معین بوده است و هست. (ص 34 - 35)

- مدرسه فقیه علی جاسبی (ری): مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده است که بدان تکلف، مدرسه ای در هیچ طایفه ای نیست و سادات دارند و در آن جا مجلسِ وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد نه در عهدِ سلطان سعید ملکشاہ فرمودند؟ در آن تاریخ که سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب الحدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود. (ص 35)

- مدرسه خواجه عبد الجبار مفید (ری): مدرسه خواجه عبد الجبار مفید که چهارصد مرد فقیه و متکلم در آن مدرسه درس شریعت آموختند نه در عهد مبارک ملکشاہی و روزگار برکیارق - رحمة الله علیهما - کردند؟ و این ساعت معروف و مشهور است به درس علوم و نماز به جماعت و ختم قرآن و نزولِ اهلِ صلاح و فقها، همه به برکات شرف الدین مرتضی مقدم سادات و شیعه است. (ص 35)

- مدرسه خواجه امام رشید رازی (ری): مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه

جاروب بندان که زیادت‌تر از دویست دانشمند در وی درس اصول دین و اصول الفقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند، نه در عهد دولت سلطان سعید محمد رحمه الله کردند؟ و هنوز معمور و مسکون و در آن جا درس علم می رود و هر روز ختم قرآن و منزل مصلحان و فقهاست و کتب خانه دارد و به همه انواع مزین است. (ص 37)

- مدرسه سیّد زاهد بُلْفُتُوح (ری): مدرسه ای به دروازه آهنین که منسوب باشد به سیّد زاهد بُلْفُتُوح هم در عهد دولت سلطان ملکشاهی کرده اند؟! (ص 35)

- مدرسه کوی فیروز (ری): مدرسه کوی فیروز، نه در عهد این سلطان (ملکشاه) کردند؟! (ص 35)

- مدرسه شیخ حیدر مکی (ری): مدرسه شیخ حیدر مکی به در مصلحگاه، نه هم در عهد سلطان محمد رحمه الله کردند؟! (ص 37)

- مدارس جامع (ری): در همه شهرهای اسلام، جامع دو سه باشد، مثلاً شهر اعظم در عالم، یکی ری است و در او جامعی پروده هست از آن اشعری مذهبان، و مسجد طغرل است از آن حنیفیان محض بی خیانت، و مساجد عتیق سه گانه که دیالم شیعه کرده اند گویند: یکی از آن حنیفیانی (حنیفیانی) است که مذهب نجّار می گویند... (ص 551 - 552)

- مدرسه شیخ عبد الجلیل رازی (صاحب نقض): مرا در شهر سنه خمسین و خمسمائه به روز آدینه به مدرسه بزرگ خود نوبت مجلس بود. (ص 137 - 138)

- مدارس جامع: در همه شهرهای شیعت این نماز برقرار و قاعده هست و می کنند با خطبه و شرایط چنان که در دو جامع به قم، و به دو جامع به آوه، و یک جامع به قاشان، و مسجد جامع به ورامین، و در همه بلاد شام و... (ص 395)

سه. ذکر مکان هایی خاص

- خوابه و نرمین و سروهه: رؤسا و مصلحان ورامین، و شبخیزان نرمین و سروهه و معتقدان خوابه، و ملوک اصپهبدان ساری و... (ص 437)

- کندان: چون از کندان و سیستان و اسفیدان و جاجرم باشند... (ص 124)

ص: 32

- در مصلحگاه (مصلی گاه، مصلحکان): کوی مجاهر به در مصلحگاه به پدرش بازخوانند که رازی بود. (ص 250)

- در زامهران و در غایش: و سپهسالاران در غایش، و سادات در زامهران و جوان مردان در مصلحگاه و... (ص 437)

- در کنده: ... طرفه تر آن است که گمان می برد... رندان در کنده و قدان پالانگران... (ص 278)

- طاقِ باجکی (ناجکی): امیر قبحقرشان به طاقِ باجکی برآویخت. (ص 118)

- طاقِ باجگر: باید که بدان هنگامه ها می رود به زیر طاقِ باجگر و صحرای در غایش. (ص 67)

چهار. توصیف شهرها

این توصیفات، شامل بیان ویژگی های معماری، تاریخی و اجتماعی و همچنین جایگاه و مأوای گروه یا فرقه خاص بودن است. البته باید یادآور شد که برخی از آنها، مواردی ادعایی به شمار می روند و سعی ما در این جا ذکر آنهاست که تاریخی و مستندتر به نظر می رسند:

- توصیف شهر قم: معلوم است که در شهر قم - که همه شیعت اند - آثار اسلام و شعار دین و قوت اعتقاد چون باشد از جوامع که بُلْفُضل عراقی کرده است بیرون شهر، و آنچه کمال ثابت کرده است در میان شهر و مقصوره های بازینت و منبرهای باتکلف، و منارهای رفیع، و کراسی علما و نوبت عقود مجالس و کُتُب خانه های ملء از کُتُبِ طوایف، و مدرسه های معروف چون: مدرسه سعد صلب و مدرسه اثیر المملک، و مدرسه شهید سعید عزّ الدین مرتضی - قدس اللّٰه روحه -، و مدرسه سیّد امام زین الدین امیر شرف شاه - که قاضی و حاکم است -، و آن سرای ستّی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام به اوقاف و مدّرس و فقها و ائمّه و زینت تمام و قبول اعظم، و مدرسه ظهیر عبد العزیز، و مدرسه استاد ابو الحسن کمیچ، و مدرسه شمس الدین مرتضی باعدّت و آلت و درس، و مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین بازینت و آلت و حرمت و

قبول... و اخبار که در فضیلت قم و اهل قم از رسول و ائمه روایت شده است، بی نهایت است. (ص 196 - 198)

- توصیف شهر کاشان: و کاشان بحمدالله و منّه، منور و مشهور بوده است همیشه و بحمدالله هست به زینت اسلام و نور شریعت و قواعد آن از مساجد جامع و مساجد دیگر با آلت و عدت و مدارس بزرگ، چون مدرسه صفویه و مجدیه و شرفیه و عزیزیه، با زینت و آلت و عدت و اوقاف و مدرّس چون سیّد امام ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله بن علی الحسنی، عدیم التّظیر در بلاد عالم... و در وی مُصلحان بی مرو حاجیان بی عدد، و عمارت مشهد امام زاده علی بن محمّد الباقر به بارکز است که مجد الدین فرموده است. (ص 198 - 199)

- توصیف شهر آبه: اما شهر آبه، اگرچه شهری است به صورت کوچک، بحمدالله و منّه، بقعه بزرگوار است از شعار مسلمانان و آثار شریعت مصطفوی و سنت علوی در جامع معمور کبیر و صغیر با جمعه و جماعات و ترتیب عیدین و غدیر و قدر عاشورا و برات و ختمات قرآن متواتر، و مدرسه عز الملکی و عرب شاهی، معمور به آلت و عدت، مدرّسان چون سیّد ابو عبد الله و سیّد ابو الفتح الحسینی عالمان باورع، مجالس

علم و وعظ متواتر، مشاهد امام زادگان عبد الله موسی و فضل و سلیمان اولاد موسی کاظم منور و مشتهر... (ص 199)

- توصیف ورامین: اگرچه دهی است به منزلت از شهرها بازماند از آثار شریعت و انوار اسلام... از برکات رضی الدین ابو سعد - اسعده الله فی الدارین - و پسران او بنیاد مسجد جامع و خطبه و نماز و مدرسه رضویه و فتحیه با اوقاف متعمد و مدرّسان عالم متدین... (ص 200)

پنج. ذکر شهرها و مذاهب رایج و غالب در آنها

بی شک می دانیم که آگاهی از این که در هر شهری، چه مذهب و یا فرقه ای برتری دارد، برای پژوهشگر، لازم و مفید است. با نگاهی به نقشه ری قدیم و تقسیم بندی آن شهر، ملاحظه می شود که به سه بخش: شیعه نشین، حنفیان و سنی نشین، تقسیم شده بود.

ص: 34

اینک نمونه هایی از کتاب نقض را می آوریم:

- در هیچ شهری که رافضیان غلبه دارند... چون قم و کاشان و آبه و ورامین و ساری و ارم که قرینه الموت است و خیر العمل، آشکارا گویند... (ص 194)

- هر طایفه ای و مذهبی، هم غالب باشند و هم مغلوب... این مخصوص نباشد به مذهبی و طریقی، آن عام است در همه طوایف باشد تا اگر شیعیان به ساوه و مژدقان زبون باشند همه مجتبران و ناصبیان در بلاد مازندران زبون باشند. (ص 194 - 198)

- اکثر بلاد جیلان و جبال دیلمان و بعضی از بلاد مغرب [را] هم زیدیان دارند و خطبه و سگه به نام ائمه خود کنند... از بلاد خوراسان از نيسابور تا اوژکنند و سمرقند و حدود بلاد ترکستان و غزنین و ماوراء النهر، همه حنیفی باشند يك رنگ و به توحید و عدل خدای و به عصمت انبیاء گویند و به منزلت اهل البیت، مُقرّ و به فضل صحابه، معترف و مُقرّ و جزا بر عمل گویند، و به خوارزم معتزلیان عدلی مذهب باشند و به فقه، اقتدا به امام بوحنیفه کنند و در اصول، مذهب اهل البیت دارند مگر در دو مسئله

امامت و وعید که خلاف کنند و در بلاد عراق حنیفی باشند غلبه آن جا دارند. آنکه بلاد

آذربایجان تا به در روم و همدان و به اصفهان و ساوه و قزوین و مانند آن، همه شافعی مذهب باشند بهری مشبّهی، بهری اشعری، بهری کلابی، بهری حنبلی. آنکه در حدود لرستان و دیار خوزستان و کرّه و گرپایگان و هرگرد و نهاوند و آن حدود، اغلب مشبّهه و مجسّمه باشند، ... آنکه در ولایت حلب و حرّان و کوفه و کرخ و بغداد

و مشاهد ائمه و مشهد رضا و قم و قاشان و آوه و سبزوار و گرگان و استرآباد و دهستان

و جربادقان و همه بلاد مازندران و بعضی دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از وی، و بعضی از قزوین و نواحی آن، و بعضی از خرقان، همه شیعی اصولی و امامتی باشند... (ص 458 - 459)

شش. ذکر مشاغل و مشاغل منتسب به برخی شهرها

- کفشگران در غایش، دباغان آوه، و... کیاکان ساری و ارم. (ص 436)

- جولاهگان ورامین و... خربندگان سبزوار و سرهنگان آبه... (ص 593)

- دَبَاغانِ نِهائونِد و بِياعانِ اصفهان و خارجيانِ كره... (ص 87 - 88)

- اين از ما نسزد و خدای تعالی این کی روا دارد و تورا که پدرت گلگیری کردی، در آتشکده های گبرکان آورد. (ص 583)

- محمد دندان و سعید قدّاح و بوزکریا شیره فروش، سخن در میان نهادند. (ص 302)

- اسناد و اخبار از پاچه فروش و رسن تاب و جوالیقی و حلاج و شانہ تراش می برد. (ص 44)

ب. یادکرد اطلاعاتی از حوادث و مستندات تاریخی مهم يك. حوادث و وقایع تاریخی

- چند را از این مناقیبیان رافضی، زبان بریدند و در ساری، خاتون سعیده سلقم بنت ملك شاه (485 - 465ق) رحمه الله - که زن اصفهید علی بود - ، بو طالب مناقبی را زبان بفرمود بریدن که اندر آن بیشه گریخته و هجو صحابه پاك و قدح زنان رسول خدای می خواند. (ص 108)

- تا مُلکِ مازندران به رستم بن شهریار [حکومت از 449 - 396 ق] افتاد، بیست و هفت هزار مرد ملحد - که در حدّ اعتبار و التفات اند - ، به تیغ او کشته شدند بیرون از آن گروه که به قتل ایشان التفات نباشد. (ص 110 - 111)

- و بدان جا انجامید که مقتدر [282 - 320 ق] خلیفه را بکشستند و چهار هزار ملحد و رافضی را بکشستند و بیاویختند؛ و بهری را آتش درزدند و بادشان بنشست و همیشه چنین بوده است. (ص 101)

- بو طاهر جَنّابی [م 332 ق] و بو سعید جَنّابی، با آن لشکر بی منتها به مگّه راندند و به روز عرفه در عرفات، سی و هفت هزار مرد را از حاجیان بکشستند، و خلایقی خود را در آن چاه ها افکندند، و سه روز، مگّه به غارت دادند و حجر الأسود بکنندند و به مصر بردند و بیست و سه سال بیده بود [ند]. (ص 88)

- تاج الملك، رافضی بود، پاره پاره اش بکردند و آوازه ملحدی اش برآمد، سعد الملك [وزیر محمد بن ملك شاه که در سال 500 ق عزل شد] بود که سلطان محمدش

برآویخت رافضی بود... مجد الملک قمی بود که پاره پاره اش بکردند رافضی بود... (ص 117)

دو. مستندات و اطلاعات تاریخی

- رافضی بر سنت مصریان رَوَد و دو روز پیش، تیت ماه رمضان بکند، و چون دو روز به عید مانده باشد، افطار کند، و به مصر همچین کنند و به جدول روزه دارند، و عید، یک روز پیش تر کنند مخالفت آل عباس را. (ص 568)

- اتفاق است که آل رسول، هر دو رایت داشته است، سپید به علی داد و سیاه به عباس، و آل علی، سپید دارند هنوز، و آل عباس، سیاه دارند و گر بدان که رایت سپید،

ملحد برگرفت باطل شد، مجسمه و مشبّه همه سیاه دارند. (ص 414)

- عوام را عادت نباشد علم داشتن، و ملوک شیعت سبز و سفید و از هر لونی دارند مگر سیاه که شعار ولد العباس است و چون خلفا دارند، دگران چگونه مشابهت کنند؟ نینی که ملوک و آل سلجوق اگر صد هزار مرد جمع کنند، رایت سیاه در آن لشکر نباشد، سبز و زرد و سرخ دارند تا فرق باشد میان خلفا و غیر خلفا...! (ص 560)

- عمرو بن الحجاج که میمنه لشکر کوفه داشت، او بود که در حرب صفین، طلایه دار علی بود و رئیسی بود مُطاع در لشکر علی، و عمر سعد، که امی سپه سالار بود -، روز حرب صفین با پسر عمش هاشم المرقال بن عتبه بن ابی وقاص، میسره سپاه علی داشتند، و شمر ذی الجوشن - که سر حسین بُرید -، صاحب وضوی علی بود و او را علی به رسالت به معاویه فرستاده بود؛ زیرا که خطیبان علی بودند تا در اهل

شام تقریر کنند که معاویه، خلافت را نشاید... خولی بن یزید - که سر حسین به شام بُرد - صاحب سلاح علی بود و سنان بن انس نخعی - که انباز بود با شمر در کشتن حسین -، برادرزاده مالک اشتر بود و... (ص 360 - 361)

- مال بی قیاس بلحسن فرات [وزیر مقتدر عباسی] را در کتاب ها شرح هاست تا

بدان حد که به یک دفعه، او را مصادره کردند، دوازده بار هزارهزار دینار (!) از وی گرفتند برقرار، بیرون از آن که از سرهایش به غارت برگرفتند تا بدان حد که هزار و

ص: 37

صد (/ پانصد) رطل کافور رباحی و هفت هزار نافه مشک بیرون از زرینه و سیمینه و فرش و غیر آن، مستهلک برگرفتند و چهارپای را خود قیاس نه، و در این پنج سال که او وزیر بود، سه بار همچنین مصادره اش می کردند (!) و سرهایش به غارت می دادند و باز خلعتش می دادند و با سرِ کارش می فرستادند. (ص 87 - 88)

2. ویژگی ها و ارزش های ادبی

همان طور که در بخش پیش نیز اشاره کردیم، برای جلوه گری هرچه بیشتر این اثر برجسته، بررسی زمینه های مختلف این کتاب، همچون حوزه دین و کلام اسلامی، ادیان و نحله ها و... ضروری است که ما در این مجال کوتاه، تنها با پرداختن به مسائل و ارزش های ادبی، کار را به پایان می رسانیم.

در کتاب نقض، بجز مسائل دستوری - که موضوع اصلی کتاب است و به طور مفصل اراده شده است -، برجستگی های ادبی و ویژگی های سبک شناسی ای نیز وجود دارد که در ادامه، به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

الف. به کار بردن جمله ها و ترکیبات عربی يك. استفاده از کلمات و ترکیبات عربی

کاربرد جمله های عربی، به منظور استشهاد به کلام خدا و حدیث یا سخن بزرگان در این دوره، امری متداول بوده است؛ اما استعمال جمله های عربی در ادامه جمله های فارسی، از جمله ویژگی های نثر مترسّد لان به شمار می رود و در کتاب نقض، هم به دلیل تاریخی و هم به خاطر جوهره کلامی و استدلال دینی داشتن اثر، از ترکیبات و اصطلاحات عربی، فراوان استفاده شده است که بعضی از آنها را بیان می کنیم.

- در حال، قدم در راه فرمان نهادم و بعد از استخاره تقرّبا إلى ربّ العباد و وسیله و ذخیره لیوم المعاد شروع افتاد. (ص 6)

- آن امام مفترض الطاعة که به فضل و علم و عصمت از اهل زمانه خود مخصوص است. (ص 6 - 7)

- سپاس خدای را به خلق آسمان و زمین و مافیهما و مابینهما و خلقتِ ما از خاک تیره و نطفه مرده. (ص 492)

- خواجه در این منع، مأثوم و مُخطی و مستحق لعنت و عقوبت. (ص 105)

- بدین سخن قلة التفات اولی تر؛ که عقل بر وی می خندد. (ص 55)

- از اصلاب طیبین و ارحام طاهرات، به جهان آمد. (ص 2)

- هریک را به کار و فعل و عمل خود بگذارد که «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». (ص 17)

- چون رجوع کند، تائب باشد که: «الإسلام يجب ما قبله» باشد. (ص 21)

- اگر شیعه اخباری روایت کنند موافق عقل و قرآن به اسانید صحیحه از ائمه که به نزدیک شیعه، «مقطوع علی عصمتهم» اند. (ص 30)

دو. استناد به آیات و اشعار

کتاب نقض، به دلیل این که اثری است در حوزه دین، استناد به آیات و احادیث در آن، بی شمار و بسیار است که ما تنها به ذکر اندکی بسنده کرده ایم.

- متنبی در این قصیده، مدح او می گوید. شعر:

إذا علوی لم یکن مثل طاهر

فما هو إلا حجة للنواصب.

(ص 39)

- در نص قرآن مجید مذکور است که: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أجمعینَ». (ص 5)

- اقتدا به قرآن است آن جا که باری تعالی گفت: «یا ایُّها الذین آمنوا...». (ص 241)

- أنا و جمیع من فوق التراب

فداء تراب نعل ابی تراب.

(ص 542)

سه. به کاربردن ضرب المثل های عربی

- اما بر باید گرفتن در نظام الفاظ و اجراء کلمات و نقل بی اصل «اما کُل انا یرشح بما فیه». (ص 22)

- ملحد، ملحد باشد و مسلمان، مسلمان و «كلام العدى ضرب من الهديان» و بادِ كسى

ص: 39

فروشنید که صدوپنجاه سال باشد تا مذهبش نهاده باشند. (ص 101)

- روا نباشد که اینان نیز دشمن دارند که «الإنسان عبید الإحسان». (ص 410)

- اما چون ضرورت است برسبیل حکایت برود «العهد علی من ابتدأ به». (ص 95)

- که مبغضش هم منافق و هم شقی است که «ولا یبغضه إلا منافق شقی». (ص 5)

- و نوبت های عقود مجالس ایشان «أظهر من الشمس» است. (ص 19)

- مانند این همه شامی و خارجی، متولّی عمر سعد، امیر عبید الله بی راه، سلطان یزید پلید، «کالبحر کالسّ فینة کالملاح»، و اسامی پوشیده نیست. (ص 367)

- در این فصل «جواب الأحمق سکوت» آمده است. (ص 192)

ب. به کاربردن جمله های معترضه و دعایی

مقصود از جمله معترضه، آن نوع جمله ای است که عدم استعمال آن، در پیام نویسنده، خللی وارد نمی کند. جمله های معترضه، بیشتر معنای دعایی دارند و گاه به گونه ای، قسمتی از جمله را توضیح می دهند. در قرون پنجم و ششم هجری، استعمال این گونه جمله ها، در همه کتاب ها شایع نبوده و استعمال آن را باید از ویژگی های رسائل دیوانی برشمرد. بجز تاریخ بیهقی - که در این شیوه، ممتاز است - ، به نظر می رسد که کتاب نقض را نیز باید در کنار آن قرار داد. توضیحاتی که در میان جمله می آورد، هرچند به پیچیدگی نثر تاریخ بیهقی نیست، با این حال، از لحاظ کمیت به کارگیری، قابل توجه است.

- باید به اسم امام روزگار، خاتم الأبرار مهدی بن الحسن العسکری - علیه و علی آباءه الصلوة و السلام - باشد. (ص 6)

- حمزه عبد المطلب را - که اسد الله و عم رسول الله بود - بدان زاری بگشند. (ص 21)

- شرف الدین ملک النقباء سلطان العتره ابو الفضل محمد بن علی المرتضی - ضاعف الله جلاله - . (ص 5)

- و در آن جا مدرسه شمس الإسلام حسکا بابویه - که پیر این طایفه بود - که نزدیک سرای ایالت است و در آن جا نماز به جماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلسِ وعظ و طریق فتوا و تقوا ظاهر و معین بوده است و هست. (ص 34 - 35)

ج . نثر موزون

البته این آهنگین بودن و بهره جستن از موازنه و قرینه و سجع، در مواردی خاص بروز می کند و ویژگی اصلی نثر این کتاب نیست - که پیش تر در مقدمه، در مورد آن سخن رفت - ؛ اما هر زمان هم که ظهور و بروز کند، شاهد نثری زیبا، هنری و شاعرانه هستیم.

- چون نسخه اصل به ما آوردند و تأمل افتاد، عقل چنان اقتضا کرد که اگرچه تقرّب در آن به خدای بی عیب و عار و به احمد مختار و به حیدر کزّار باشد، دیباچه کتاب باید به

اسم امام روزگار، خاتم الأبرار مهدی بن الحسن العسکری - علیه و علی آبائه الصّلوٰة و السّلام - رئیس کبیر جمال الدین علی بن شمس الدین الحسینی باشد که وجود عالم را حوالت به بقای اوست و عقل و شرع، منتظر حضور و ظهور و لقای او؛ و آیت: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و خبر «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا»، بر صحّت عصمت و اثبات امامت گواه اوست، زین الله الدین و الإسلام بخروجه و ظهوره، و ملأ المشارق و المغرب من نوره.

چون این عزم مصمّم شد، دل، مژده به جان داد، و جان، پیغام به زبان، و زبان، به بیان، و بنان، به بیان که اگر می خواهی که این لعل را طرف کمر ایمان کنی، صواب آن

باشد که دیباچه کتاب به نام آخرین امامان کنی. در حال، قدم در راه فرمان نهادم و بعد

از استخاره «تقربا إلى ربّ العباد و وسیلةً و ذخیرهً لیوم المعاد» شروع افتاد. (ص 6)

- سپاس آن خدای را که دل و سینه ما را روشن گردانید به نور معرفت، و از ما بزدود زنگ بدعت به جلای هُدا، تا دور باشیم از ضلالت و متابع باشیم طریق حق را. (ص 14)

- به قضای خدا رضا باید دادن و تعریض ناکردن و تشنیع نازدن. (ص 77)

- با ولیدِ پلید و بوجهلِ پُرجهل برابر دانسته، چگونه راست باشد؟ (ص 47)

ص: 41

- تا شبهت زایل باشد و مقصود حاصل. (ص 63)

- اگر در این معنی مشغول شویم، کتاب ها خواهد و روزگارها باید. (ص 63)

- بعد از وی غریب خراسان، دفین طوس، علی بن موسی الرضا. بعد از وی محمد التقی، صاحب صدق و صفا و معدن وفا، و بعد از وی علی بن محمد التقی زین اصفیا، و بعد از وی الحسن بن علی العسکری، امام از کیا و امروز مهدی است باقی ائمه هدا و خاتم اوصیا محمد مصطفی - علیه و علیهم صلوات ربّ العلی - . (ص 29)

- هر جواهر محامد که غواصان دریای دین، به صحت دلیل از قعر بحر دل، به غوص ارادت به ساحل زبان آرند. (ص 1)

- نه مجبران همه ایمان مؤمنان به هدایت سبحانی گویند؟ و همه کفر کافران به اضلال ربّانی. پس مذهب گبرکان خواجه دارد، تشنیع بر دگران چگونه می زند؟ (ص 410)

- مبارك بادا وی را هند و پسرش و ما را فاطمه و پدرش و پسران و شوهرش! (ص 77)

- به گفت: چون او خسی دَنسی ناکسی شوم، روی خسیس طبعی، غبارِ تهمت بر چهره اهل دین و دولت نشیند. (ص 75)

د. اطناب

یکی دیگر از ویژگی های سبکی نثر عبد الجلیل قزوینی، اطناب است که فراوان در کتاب یافت می شود.

- يك ذره طرفه نشاید داشتن که توفیق و هدایت و سعادت و اقبال و نور و نور شریعت و کمال بصیرت و ضیاء انصاف از آن جا مهجور گردد تا هر چه گوید و کند، همه خطا و ریا باشد. (ص 22 - 23)

- الحق، عباراتی است درست و خوش و سهل؛ اما کلماتی مشبع از سر تعصب و جهل، حوالاتی نه بر جاده حقیقت، تشبیهاتی سقیم پُر شبهت، معارضاتی نامعقول، و اشاراتی نامنقول نامقبول، اسامی از تعریف متقدمان صورت کنیت بدیده نقلی بر این گونه که هر عاقلی فاضل که به انصاف بخواند نامنصفی و نادانی مصتّف بداند و او را از

خود نداند و نخواند. (ص 4)

ص: 42

- از آن ظاهرتر است و روشن تر و معروف تر و مشروح تر در تفاسیر و تواریخ طوایف مسلمانان. (ص 68)

ه. به کاربردن ضرب المثل ها و اشعار فارسی

- خواجه، قصه بلحسن فرات و جتایبان در کتاب یادکرد و چنین حادثه ها فراموش کند که نباید گردی بر چهره آل هند و بوسفیان نشیند. (ص 93)

- بط را چه زیان، اگر جهان را گیرد آب. (ص 64)

- هزار من سرکه را يك قطره چاشنی کفایت باشد بدو نهی. (ص 22)

- همه روز او و امثال او ریش پالان کرده، پیاده به در سرای های ایشان می گردد. (ص 75)

- هرکه چون خاک نیست بر در او *** گر فرشته است، خاک بر سر او!

[حدیقه سنایی] (ص 232)

- مثال این ناقل چنان است که گویند: زنگی در آینه نگاه کرد، روی سیاه و زشت خود را به آینه نسبت کرد تا از آینه به زبان حال آواز آمد که: گناه روی زشت خود را به من حوالت مساز، مگر که از مادر آورده ای! (ص 75)

و. ارزش تاریخی و تاریخ ادبیات، شامل زندگی نامه و آثار علما و دانشمندان

در این اثر، بر اساس زمینه هایی که به وجود می آید، اطلاعات بسیار ارزشمندی در زمینه آثار بزرگان ادب، دین و همچنین برخی از عرفا و زهاد، و عقاید و مذاهب آنها به دست می دهد که به برخی از آنها اشاره می شود:

- از روات و ثقات ائمه چون [بو] بصیر، و زید شحام و محمد بن یعقوب الكلینی، و علی بن یقطين و... که همه آنها را [به] ترتیب کتابی مفرد است. و از متبحران علمای متأخر چون نوبختیان، چهل مرد همه مصنف که تألیف کتاب الآراء و الدیانات کرده اند بسی مطول و مختصر؛... و آنکه علی حسینیان قمی صاحب کتاب الشرايع،

سفیر امام حسن عسکری علیه السلام به قم، و محمد بن شاذان و زکریا بن آدم و ابوجعفر الکبیر البابویی - که مصنف سیصد مجلد از اصول و فروع - ... و شیخ المفید محمد بن

ص: 43

محمد نعمان، رئیس و عالم شیعه... و بعد شاگرد بزرگش المرتضی علم الهدی، متبحر در فنون علم، مصنف کتب بسیار و برادرش سید رضی، عالم و شاعر - که از مختارات کلام امیر المؤمنین، نهج البلاغه به هم برآورده است - ... و بعد از آن، شیخ ابو جعفر طوسی، فقیه عالم و مفسر و مقرر و متکلم و زیادت از دویست مجلد در فنون علم تصنیف ساخته، و ابو یعلی الجعفری و ابو یعلی سلار مصنف کتب بسیار، همه شاگردان مرتضای بزرگ، و خواجه مظفر حمدانی و القاضی الحسین و المفید عبد الجبار الرازی - که چهارصد شاگرد بزرگ داشت - ... و از مفسران گذشته از تفسیر محمد باقر و حسن عسکری علیهما السلام ابو جعفر طوسی که چند مجلد تبیان کرده است در تفسیر قرآن و محمد بن مؤمن الشیرازی - که نزول القرآن تصنیف کرده است فی شأن امیر المؤمنین - ، و بعد از آن، محمد الفتح الیسابوری - که تفسیری مفید ساخته است - و شیخ ابوعلی الطبرسی صاحب التفسیر بالعربیة، و خواجه امام ابو الفتح الرازی -

که بیست مجلد تفسیر قرآن تصنیف اوست - و محمد بن الحسین المحتسب - که مصنف کتاب رامش افزای است چند مجلد - و امام قطب الدین کاشی، مصنف کتب بسیار از تفسیر و فقه و و کلام و جمله علوم و از ائمه لغت، خلیل احمد شیعی بوده است، و ابن السکیت صاحب اصلاح المنطق و سیبویه، و ابن سمکه القمی. (ص 208 - 213)

- خواجه ابو الفضل عمید معروف و مشهور به فضل... و ابو العلاء حسول - که وزیر شاهنشاه و شیعی و معتقد بوده است - ... و بوبکر خوارزمی معروف است و بدیع همدانی... و حکیم عبد الجبار مشکوی و... اما از شاعران متقدم، اولاً حسان بن ثابت

بود... و کمیت بن زید الاسدی... و دعبل بن علی خزاعی... و السید اسماعیل بن محمد حمیری... و ابونؤاس هانی بن هانی... و بختری شاعر... و ابوتمام الطایی شیعی

بوده است... و این جماعت را که از طبقات الناس اسامی و القاب و انسابی یاد کرده شد، همه شیعی و معتقد و مستبصر بودند. (ص 213 - 233)

- اما شعرای پارسیان که شیعی و معتقد و متعصب بوده اند، اشارتی برود به بعضی، اولاً فردوسی طوسی، شیعی بوده است و در شاه نامه، در مواضع به اعتقاد خود اشارت

کرده است، و شاعری طوسی تفاخر می کند آن جا که گفت:

هر وزیر و عالم و شاعر که او طوسی بود

چون نظام الملك و غزالی و فردوسی بود.

و فخر جرجانی، شاعری بوده است و در کسایی، خود خلافتی نیست که همه دیوان او مدایح و مناقب مصطفی و آل مصطفی - علیه و علیهم السلام -، و عبد الملك بنان رحمه الله مؤید بوده است به تأیید الهی و مذهب اصولیه شیعه. (ص 231)

ز. ترکیبات و اصطلاحات خاص

- اتفاق حضور (= همعصری؛ دیدار): او محمّد بن [ابی] زینب را کجا دید و کجا بدو رسید؟ و اتفاق حضور شرط است در وضع مذهب و طریقت. (ص 24)

- اجرا بایست کردن (= دوباره خوانی؛ درک کردن؛ برداشت کردن): و بر مذهب جبر و تشبیه این لفظ چنین اجرا بایست کردن که: این مجموعه ای است در فضایح و قبایحی که خدا آفریده است و خالقش اوست و رافضیان بر آن قادر نباشند. (ص 9)

- اجماع بر کسی منعقد شدن (= با او بیعت کردن؛ او را انتخاب کردن؛ خلیفه و حاکم شدن): بعد از آن که به روزگار عبد الملك مروان رسید که خلیفه روزگار شد و اجماع بر وی منعقد شد. (ص 93)

- اصلی (= اصیل؛ درست؛ واقعی): دیگر باره خواجه نومسلمان که بیست و پنج ساله رافضی اعتراف داده است بر ترکان غازی و سنیان اصلی تشیع می زند. (ص 63) همچنین: مغازی های به دروغ و حکایات بی اصل وضع کردند. (ص 67)

- اعلام گفتن (= نشان دادن): و چون بر پشت مجموعه نام مصنّف نبود و اصل معتمد از نام و لقب و فعل و نسب او اعلام گوید که کیست و غرضش از جمع این کتاب چیست. (ص 5)

- بر کسی غرامت نبودن (= گناهی نیست؛ بر کسی وزر و بالی ندارد): بعضی از صحابه بر وی انکار می کردند، باری تعالی آیت فرستاد که بر وی هیچ غرامت نیست. (ص 19)

- به اعتقاد کردن (= معتقد شدن؛ از روی اعتقاد کاری کردن؛ از روی قصد انجام

دادن): نامش در بانگ بدعت است و به اعتقاد کردن معصیت، و گوینده این در لعنت و غضب خدای باشد. (ص 97)

- به صورت کسی کردن (= مثل چیزی را ساختن؛ همشکل کسی را خلق کردن): باری

تعالی صخر جتئی را به صورت سلیمان کرد. (ص 10 - 11)

- به طفیل کسی افتادن (= بی ارزش شدن): چون هیچ دستار بند را هنوز لقب نبود، ابو القاسم عبّاد را - که در شیعه علم بود - صاحب [الکفّاء] کافی نوشتندی و بعد از وی لقب صاحبی، وزرا را به طفیل او فتاد. (ص 32)

- بیگانه افتادن (= دور شدن؛ درک نکردن): بیچاره از معنی این آیت، بیگانه افتاده که حق تعالی فرموده... (ص 4 - 5)

- تشریف فرمودن (= مقام دادن؛ لباس و خلعت دادن): سلطان محمّد خواجه ابو

اسماعیل را «ناصر الدین» لقب داد و تشریف فرمود و مدرسه اش در فتنه خراب کرده بودند بفرمود تا عمارتش کردند. (ص 36)

- جایگیر شدن (= جانشین): وزیر موسی، هارون، و جایگیر یعقوب، یوسف، و قائم مقام زکریا، یحیی. (ص 53)

- انباز گفتن (= شریک قائل شدن): مشرک آن باشد که خدای را انباز گوید و انکار وحدانیت کند. (ص 14)

- درس علم رفتن (= مجلس درس برقرار بودن): و در آن جا (مدرسه خواجه امام رشید رازی) درس علم می رود و هر روز، ختم قرآن و منزل مصلحان و فقهاست. (ص 36)

- طریقی نهادن (= راهی تازه بنا نهادن؛ روشی نو ایجاد کردن): پس ائمّه و بزرگان خواجه در این مسئله، طریقی نهادند به خلاف خدای و نصّ قرآن و قول رسولان خدای. (ص 21)

- فرموده است (= دستور [ساخت] آن را داده است): مدرسه بزرگ سیّد تاج الدین محمّد کیسکی رحمه الله، به کلاه دوزان که مبارک شرفی فرموده است. (ص 34) همچنین:

چهارطاق عثمان عفان به بقیع هم او فرموده است که هیچ سنی را حمیت آن نیست که درش درنهد. (ص 83)

- اسم مکان + کردن (= ساختن؛ بنیان نهادن): در آن تاریخ که سرهنگ ساوتکین، جامع جدید می کرد برای اصحاب الحدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود. (ص 35)

- نام کتاب + کردن (= تألیف کردن): اخوف شمشیر سلطان بود که کتابی که آن را زلّة الانبیاء خوانند ابو الفضائل مشاط کرده است ردّ بر کتاب تنزیه الانبیاء که سید علم الهدی مرتضی کرده است. (ص 11)

- گوش داشتن (= قبول داشتن؛ توجّه کردن؛ تمکین): اگر حنفی را محفلی باشد که شافعی مذهبی را آن جا تمکین نکنند و یا در محفل شافعیان، حنفی را گوش ندارند، نقصان مذهب و اعتقاد نکنند. (ص 33)

- مادر آورده (= موروثی؛ مادرزاد): خواجه از بغض مادر آورده، روا ندارد گفتن که: این بهتر است از عثمان. (ص 21) همچنین: گناه روی زشت خود به من حوالت مساز، مگر که از مادر آورده ای! (ص 75)

- مستقصی برود (= توضیح کامل و روشن بیان خواهد شد؛ به طور کامل): و تکرار و تطویل، ملال افزاید به موضعش مستقصی برود، ان شاء الله تعالی! (ص 14) همچنین: سخن بو زکریا بدان فصل مخصوص که در آخر کتاب اشارت کرده است، مستقصی برود، ان شاء الله! (ص 24)

در پایان باید این نکته را یاد آور شد که اصطلاحات، تعبیرات و کنایات موجود در کتاب نقض، بسیار زیادند و باعث اطاله کلام می شوند.

3. تفاوت سبکی نثر «بعض فضائح الروافض» با نثر «نقض»

ذیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، آورده است:

از کتاب [بعض] فضائح الروافض، نسخه مستقل جداگانه ای در دست نیست؛ لیکن شیخ عبد الجلیل رازی، قسمت اعظم این کتاب را از اول تا

ص: 47

آخر برای ردّ و نقض در کتاب بعضی مثالب النواصب [فی نقض «بعض فضائح الروافض»] خود آورده است و اگر کسی این قسمت های منقول را - که همه جا مصرّح و معلوم است - جدا کند، يك کتاب مستقل پارسی با سقط های جزئی به دست خواهد آمد. مؤلف بعد از ذکر مقدمه ای در سبب تألیف کتاب خود، به بیان تاریخی از کیفیت پیدایش مذهب تشیّع پرداخته و آن گاه به ذکر دلایلی در ردّ بعضی از اصول مذهب تشیّع مبادرت کرده و بسیاری از خوی های شیعه را که در آن روزگار داشته اند، آورده و معایب آن را به نظر خود شرح داده. سپس به ذکر فضایح شیعه [البته به نظر خود]

پرداخته و شصت و هفت فضیحت برای آنان برشمرده و کتاب خود را به ذکر شصت و هفتمین فضیحت ختم کرده است. شیوه انشای نویسنده، خوب و نثر متوسط او پخته و خالی از عیب است. (1)

نکته دیگر که بجز تأکید صفا و جدا ذکر کردن نام دو کتاب به عنوان دو مدخل، در تاریخ ادبیات ایران، ما را به تقویت این مطلب سوق می دهد، مطلبی است که عبد الجلیل قزوینی در مورد عذر ذکر عین مطالب بعض فضائح الروافض آورده است:

می گویم بار خدایا! مرا عفو کن از این کلمات کفر و زندقه و بدعت و ضلالت که به ضرورت در این فصل به قلم آوردم که خواندن و نوشتن و دیدن آن همه، نقصان دل و جان و ایمان است؛ اما چون ضرورت است بر سبیل حکایت می رود و العهده علی من ابتدا به. (2)

در عین حال، اختلاف سبکی بین دو متن، ما را برآن داشت که نظر ذبیح الله صفا مبنی بر جدا بودن دو متن و نثر را بپذیریم؛ اما این مبحث، از سلسله مباحثی است که به کاری مجزّا و خاصّ خود نیازمند است که آن در این مجال نمی گنجد.

ص: 48

1- . تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج 2، ص 984 - 985.

2- . نقض، ص 67.

جمله در دستورهای سنتی و جدید، به گونه های زیر توصیف شده است:

جمله، صورتی است از زبان که دارای آهنگی خاص و درنگی پایانی و معنایی کلی باشد و در ساختمان صورت زبانی وسیع تری به کار نرود. (1)

جمله، به واحدی از زبان گفته می شود که از یک یا چند گروه ساخته شده باشد و به دو قسمت نهاد و گزاره، بخش پذیر باشد. جمله، ممکن است مستقل باشد یا وابسته. (2)

جمله، یک یا مجموع چند کلمه است که بر روی هم، پیام کاملی را از گوینده به شنونده برساند. (3)

جمله، عمده ترین واحد نحوی است. (4)

جمله، مجموعه ای منطقی و نظام یافته از واژه هاست که اندیشه ها، خواست ها، عواطف و احساس های ما را نشان می دهد. (5)

هرگاه چند کلمه با یکدیگر مرگب شوند و میان آنها اسناد باشد آن را: جمله (گفتار) گویند و در صورتی که جمله چنان باشد که برای شنونده، مفید باشد و اگر گوینده خاموش شود، شنونده در انتظار نماند، آن را کلام و سخن یا جمله تام نامند. (6)

ما از حاصل این تعاریف و تقسیم بندی ها، پایه را بر نظر دکتر فرشیدورد قرار دادیم.

ص: 51

1- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 110.

2- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 9.

3- . دستور زبان فارسی، نائل خانلری، ص 10.

4- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوة الدینی، ص 34.

5- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 11.

6- . دستور زبان فارسی پنج استاد، قریب و همکاران، ص 261.

جمله های کتاب نقض از حیث تعدّد فعل، دو گونه هستند: جمله های ساده و مرکّب.

1. جمله ساده

جمله ای است که يك فعل دارد. (1)

خسرو فرشیدورد، جمله ساده را بسیط نامیده است و آن را جمله ای می داند که فقط دارای يك مسند یا يك فعل باشد. (2)

در این جا نمونه هایی از جملات ساده در کتاب نقض را می آوریم:

- در این فصل به انصاف نظر کند. (ص 61)

- این خواجه، خدای را بدین منزّهی نداند. (ص 65)

- گرسنه در خواب، همه خورش های لذیذ خورد. (ص 205)

انواع جمله های ساده، از حیث داشتن و نداشتن فعل

فعل از این جنبه، به دو گونه تقسیم می شود: جمله فعلدار و بی فعل. (3)

الف. جمله فعلدار

جمله فعلی، جمله ای است که دارای فعل است. بیشتر جمله های کتاب نقض، فعلی

است و با توجّه به مشخص بودن، نیازی به توضیح و ارائه مثال ندارد.

ب. جمله بی فعل

وحیدیان کامیار، جمله های بی فعل را به سه دسته يك جزیی بی فعل، دو جزیی بی فعل و سه جزیی بی فعل تقسیم می کند. (4) انوری و

احمدی گیوی نیز آورده اند که جمله بی فعل به جمله ای گفته می شود که در ظاهر، فعل نداشته باشد و فعل آن در

ص: 52

1- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 119.

2- . همان، ص 112.

3- . دستور زبان 1، وحیدیان کامیار و عمرانی، ص 23.

4- . همان، ص 23 - 24.

ژرف ساخت جمله باشد. (1)

در کتاب نقض، تنها جمله های يك جزیی بی فعل به کار رفته است.

جمله های يك جزیی بی فعل

واژه هایی هستند که گاهی به تنهایی، کار يك جمله را انجام می دهند و خود دو نوع هستند: (2)

يك. صوت

- عایشه گفت: آه! درست شد مرا که آن واقعه است که رسول مرا خبر داده است. (ص 379)

- زهی! مذهب و اعتقاد و طریقه که ابلیس، مطیع خدای باشد و موسی و محمد و ابراهیم، عاصی باشند. (ص 500)

دو. غیر صوت

- جایی می گوید: عمر، به فضل از علی بهتر است، و جایی می گوید: در صلابت با بوجهل همبر است. دریغا! سَنِّيَان به تعصّب! (ص

176)

- بار خدایا! امت را به علی سپردم و علی را به تو. (ص 643)

- دریغا! مسلمانی که به طریق شفقت و انصاف، این حال، برین وجه بر خلفا و سلاطین و اُمرا عرض کردند تا خواجه را افتادی. (ص

52)

انواع جمله های ساده از حیث ارکان

جمله های کتاب نقض از این حیث، به جمله های عادی، فشرده و گسترده تقسیم می شوند.

الف. جمله های عادی

آن است که گسترده یا فشرده نباشد و در آن، تمام عناصر اصلی جمله (یعنی:

ص: 53

1- . دستور زبان 2، انوری و احمدی گیوی، ص 309.

2- . دستور زبان امروز، فرشیدورد، ص 112.

مسندالیه، فعل، مفعول، مسند و غیره) آمده باشند. (1)

- الحق! عباراتی است درست و خوش و سهل. (ص 4)

- از ثواب آمین آن مبتدع محروم باشد که چیزی در قرآن افزایش دهد که نه از قرآن باشد. (ص 597)

- این نقل بر این وجه، در هیچ کتابی از کتب اصولیان شیعت، مسطور نیست. (ص 281)

ب. جمله های فشرده یا کوتاه

آن است که یا یکی از عناصر اصلی ژرف ساخت آن حذف شده باشد، مثل: پاینده ایران، و یا یکی از عناصر آن در عناصر دیگر ادغام شده باشد، مانند: برو! (= تو برو)؛ و یا کلمات جانشین به کار برود، همچون: وای، به به و بله. البته باید یادآور شد که جمله

نمونه ای که بتوان حذف‌فاصل و تفاوتی با جمله های دعایی یافت، به دست نیامد.

ج. جمله های گسترده

آن است که علاوه بر عناصر اصلی، دارای عناصر گسترده هم باشد. عناصر گسترده، عبارت اند از: وابسته ها و همسان ها. وابسته ها: قید و متمم و صفت؛ همسان ها: همپایه

و بدل و تأکید و تفسیر. (2) البته می توان گفت که بیشتر جملات کتاب نقض، جمله های گسترده به حساب می آیند که در این جا به مواردی اشاره می گردد:

- هرکس که به انصاف برخوردارند، نامنصفی این مصنف بدانند که هرچه گفته است همه دروغ و بهتان و تعصب و کذب است. (ص 255)

- اما جواب این کلمات که حوالت کرده است به ابن البرقی و به کتاب او، و این مایه بندانسته است که مُخبر و مُحدّث، مانند عَوّاص باشد که به دریا فروشد، هرچه به دستش افتد برآرد و دلالت مذهب او نباشد، تا در کتب اخبار از مخالف و مؤالف، از هرگونه ای آورند از مناقب و مساوی؛ و به اعتقاد محدّث تعلق ندارد، و این خبر، خود

معروف نیست. (ص 255)

ص: 54

1- . همان، ص 113.

2- . همان، ص 114.

- بدین غایت جسارتی و نهایت خسارتی، قلم در میدان هَدَیان افکنده، مُثبتانِ توحید را و مُقرّانِ نبوّت را و امامت را و متابعانِ شریعت را به تهمتِ کذبِ منسوب کرده و

ساداتِ بزرگوار و مشایخِ کبار را بی حجتی، معیوب دانسته و مصنّفانِ امین و راویانِ معتمد را خائن و مُخطی پنداشته، و متکلمّانِ محقّق و مفتیانِ متدین و مُقریانِ عارف

را مساوی گفته و نوشته، و وزیرانِ عادل و خواجگانِ دیندار را به بدی یاد کرده، و از

معنی این آیت نیز دورافتاده که در نصّ قرآن مجید مذکور است. (ص 5)

- بدان ای برادر! که مذهب این مصتّف انتقالی نویسنی رافضی بُده سُنّی شده، مانند است به سرایی که اساسش از جبر است، و بنیادش از تشبیه، و دیوارش همه از قَدَر است، و قفل هایش از بغض آلِ مصطفی است، و درش در کوی جفا و تعصّب و هواست، و در آن سرای چهار صَدَقَه است: يك صَدَقَه، صفت جهودی دارد، و دوم صَدَقَه، صفت ترسایی و سیوم صَدَقَه، صفت گبرکی و چهارم صَدَقَه، صفت ملحدی دارد، اگر حدود سرای مختلّ باشد چنان که او خود در رافضی گفته است آن نقصان نکند که اندرون سرای بدین مخلّی باشد چنان که بیان شود. (ص 446)

ترتیب اجزای جمله

در کتاب نقض، ترتیب اجزای جمله، آزاد است و بیشتر به دلیل کلامی و استدلالی بودن متن، اجزای جمله، جابه جا و حذف شده اند.

الف. جایگاه نهاد يك. نهاد، شناسه یا ضمیر مستتر

- البتّه بر خلیفه و سلطان خطبه نخوانند و سگّه ننهند. (ص 458)

- می باید که صحت این دعوی بدانند. (ص 522)

دو. نهاد، به شکل ضمیر ظاهر

- چنان که گفته اند: دست و جوز از خُنبره هر دو برون ناید به هم. (ص 331)

- گفته اند: نون، آن ماهی است که مدار زمین بر اوست. (ص 279)

- گفته اند: اهل کفر و شرک و بدعت و ضلالت اند از بت پرستان و فلک پرستان و صابنه

و یهود و مجوس و نصاری و منکران توحید و عدل و نبوت از براهمه و سوفسطائیه. (ص 456)

سه. نهاد، بعد از قید

- بعد از آن قزوینیان می گفتند: خوار باشد به بغداد و اصفهان و ری و همدان تقریر مذهب اعتزال و رفض کردن. (ص 451)

- گر با حسین چنان معامله به آخر رافضیان کردند، با عثمان چنین معامله به اول ناصبیان کردند. (ص 362 - 363)

ب. جایگاه مفعول يك. مفعول، پس از نهاد

- باری تعالی ایشان را به نکال های مختلف عقوبت کرد. (ص 447)

- همه شیوخ معتزله، علی را بر یوبکر و عمر تفضیل نهند در علم و سبقت. (ص 254)

دو. مفعول، پس از فعل

- شیعت منکر نباشند آن را و موضع نزاع نیست. (ص 261)

- و مجبره و مشبه می گویند بینم خدای را بدین چشم سر. (ص 447)

ج. حذف اجزا و عناصر جمله

ما در این جا به حذف ارکان اصلی جمله توجه کرده ایم، نه ارکان فرعی ای چون: حروف و متمم اختیار و

يك. حذف فعل 1. حذف فعل ربطی

- کُتب خانه های ایشان مملو باشد از کتب اصولی و فروعی که تعدید و تحصیر آن، متعذر باشد... و کتب صغار و مسائل خرده که آن را حدی نیست، همه به شرح و بسط تمام، همه منقول و مسند از ائمه طاهرین به اسناد معتمدان و ناقلان ثقه از علما و فقها،

و هریک از این کُتب را هزاران نسخه در اطراف عالم. (ص 38 - 39)

ص: 56

2. حذف شناسه از فعل به قرینه لفظی

- در این معنی، کتبِ مطوّل و مختصر کرده اند و دلالات عقلی و سمعی انگیزته [اند]. (ص 520)

3. حذف فعل معین به قرینه لفظی

حذف فعل معین ماضی نقلی به قرینه ماقبل

- بدین غایت جسارتی و نهایت خسارتی، قلم در میدان هذیان افکنده، مُثبتانِ توحید را و مُقرّانِ نبوّت را و امامت را و متابعانِ شریعت را به تهمتِ کذب، منسوب کرده. (ص 5)

- آن کلمه که در حقّ زیدِ علی بن الحسین علیهم السلام گفته [است]، در میانه این مجموعه،

فصلی گفته ایم و تکرار و تطویل ملال افزایش. (ص 14)

حذف فعل معین ماضی التزامی به قرینه ماقبل

- معلوم شد که ایشان در اختیار اسامی، تبع وضع و فال بوده باشند، نه تبع اعتقاد [بوده باشند]. (ص 517)

حذف فعل معین ماضی بعید به قرینه ماقبل

- این خبر علمای سنّت با سلطان سنجر نگفته بودند و خیانت کرده تا او بر شرف بوطاهر وزیر قمی، و بر معین الدین ابو نصر کاشی اعتماد کرده بود. (ص 261)

4. حذف فعل معین به قرینه معنوی

- پدرش ولید مُغیره بود؛ مخزومی کافر بود که مکه به مصطفی علیه السلام چون حلقه میم کرده بود و منکر بعث و رسالت بود و بر قرآن فسوس داشته [بود] و بر صحابه استهزاء کرده [بود]، اگرچه مصنّف او را در این کتاب، ریحان قریش خوانده است. (ص 290)

- آن که به طیب یهودی بایست نمود، به شافعی مُقری نموده [است]. (ص 254)

دو. حذف نهاد

حذف نهاد به قرینه لفظی

- چون از خون یحیای زکریای بی گناه عالمِ ملّ می شود [خداوند] توقف می کند؟ (ص 322)

ص: 57

- هر ملحدی که در حدود گردکوه و... ناپدید شد، چون [اورا] بازجستند، سرش در ساری یا ارم برسر نیزه شاه شاهان یافتند. (ص 110)

- در فصلی که او تشنیع زده است که امامیه، بوبکر و عمر را دوست ندارند و بد [آنها را] گویند. (ص 254)

2. جمله مرکب

جمله مرکب، جمله ای است که در آن بیش از یک فعل به کار رفته باشد. جمله های ساده ای که جمله مرکب را تشکیل می دهند، از حیث بار مفهوم و نقش، دو گونه اند: جمله پایه و جمله پیرو.

جمله پایه: آن قسمت از جمله مرکب است که غالباً غرض اصلی گوینده یا نویسنده را در بردارد و قابل تأویل به غیر جمله نیست.

جمله پیرو: آن جزء از جمله مرکب است که غالباً همراه جمله پایه می آید و وابسته به جمله پایه است؛ یعنی مفهومی از قبیل زمان، شرط، علت و جز آن را به مفهوم جمله پایه می افزاید و قابل تأویل به مصدر یا صفت است. (1)

جمله مرکب، با بیش از یک جمله اصلی پدید می آید و بر دو نوع است: جمله مرکب هم پایه و جمله مرکب ناهم پایه. (2)

جمله مرکب، جمله ای است که دست کم از ترکیب دو جمله ساده، به کمک یکی از پیوندهای وابستگی ساخته شده است، و مطلب به هم وابسته ای را می رساند. جمله های مرکب، دست کم از دو فراکرد ساخته می شوند که یکی را پایه و دیگری را پیرو می نامند. (3)

مثال: او به دانشگاه رفت (که) ادامه تحصیل دهد و در آینده، شغل مناسبی داشته باشد.

ص: 58

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 310.

2- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوة الدینی، ص 116 - 118.

3- . دستور زبان فارسی امروز، ارژنگ، ص 194 - 195.

جمله مرکب یا جمله بزرگ، آن است که در داخل آن، جمله وارد شده باشد و بیش از یک مسند یا فعل داشته باشد و در آن، حروف ربط و گروه های ربطی و ادوات دستوری به کار رفته باشد و به دو دسته پیوسته یا همسانی و هم بسته یا وابستگی تقسیم می شود. (1)

در کتاب نقض، جمله های مرکب دو بندی، سه بندی، چهار بندی، و پنج بندی به کار رفته اند که به نمونه هایی اشاره می شود.

الف. جمله های مرکب دو بندی يك. پایه + وابسته

- بر هیچ دانشمند و دانا پوشیده نماند که بهتان و زور و کذب است. (ص 262)

- عجب است که در تواریخ، بنده است. (ص 518)

دو. وابسته + پایه

- اگر عجز و توقّف به مصلحت، نقصان امامت علی کند، عجز و توقّف همه انبیا در اوّل بعثت، نقصان رسالت ایشان کند. (ص 333)

- اگر عباس را قدری و منزلتی و مرتبتی بودی به نزدیک نواصب، امامت در غیر وی دعوی نکردندی. (ص 514)

سه. قرار گرفتن وابسته، درون پایه

- هر آیت که نه در حقّ علی باشد بر وی بستن، بدعت و تهمت و ضلالت باشد. (ص 179)

چهار. جمله های هم پایه + حرف ربط هم پایگی

- همه اعمامش از وی تبرّا کردند، بوطالب او را برگرفت و به خانه برد و تربیت کرد. (ص 510)

- صفّه چهارم که صفت ملحدی دارد، آن است که ملحد، موجب و موثّر در معرفت باری تعالی، قول پیغمبر گوید و از عقل و نظر تبرّا کند. (ص 448)

ص: 59

ب. جمله های مرکب سه بندی

ترکیبی است از يك جمله پایه و دو جمله وابسته غیرهم پایه.

- البتّه آب ریخته با کوزه نرفت و خشت از قالب بیفتاده، باز جای خویش نیفتاد که به همدان در حضرت اشرف انور مسعودی، با حضور ملکان بزرگ محمدشاه و دیگران، آن قاعده را هدم کرده بودند، و آن طریقت، بی ران کرده بودند. (ص 450)

ج. جمله های مرکب چهاربندی

از يك جمله پایه و سه جمله وابسته غیرهم پایه ساخته شده است.

- معلوم است که در عهد این خلفا در بیشتر اوقات، راه ها نایمن بوده است، و مسلمانان رنجور، و خراج ها و باج ها نهاده اند، و خمر و زمر آشکارا کرده، و ظلم و عدوان بی اندازه رفته، و این خلفا یا منع می توانستند کردن یا نه؟ (ص 334)

د. جمله های مرکب پنج بندی

از يك جمله پایه و چهار جمله وابسته غیرهم پایه ساخته شده است.

- بدان ای برادر! که این فصلی است مبتدا به معارضه آن فصل که خواجه نوسنی آورده است که مذهب رافضی، به خانه ای مانند که آن را چهار حدّ باشد و ما بنوشتیم و جواب گفته شد و این فصل به بدل آن نوشته آمد تا هرکس می خواند می داند. (ص 446)

- آنچه گفته است که: مجبّره را با معتزله در امامت موافقت است، نیست؛ که مخالفی تمام است، اگرچه به اوّل، مقرر باشند؛ اما در آخر، مجبّره را خلاف کند و خلاف باشد

در اوّل؛ خاصّه در امامت. (ص 254)

ص: 60

گذشته (ماضی)؛ حال (مضارع)؛ آینده (مستقبل).

نکته: زمان تقویمی، همان زمان اصلی است؛ یعنی گذر لحظه ها که درك می کنیم و به طور کلی به گذشته، حال و آینده تقسیم می شود؛ اما مراد از زمان دستوری، نامی است که فعل ها با آن نامیده شده اند. مثلاً «رفتم» را ماضی مطلق (گذشته ساده) می نامند. ماضی مطلق، نام این فعل است؛ اما دلیل آن نیست که این فعل، همیشه بر گذشته دلالت کند؛ این فعل گاهی بر حال یا آینده دلالت می کند. (1)

1. فعل ماضی

فعل هایی که زمان گذشته را نشان می دهند، ماضی نامیده می شوند. برای فعل ماضی، گونه هایی بیان شده است که در این جا به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

الف. حسن احمدی گیوی، فعل ماضی را به دوازده نوع تقسیم کرده است:

1. ماضی ساده (مطلق)؛ 2. ماضی استمراری؛ 3. ماضی نقلی؛ 4. ماضی نقلی مستمر؛ 5. ماضی بعید؛ 6. ماضی بعید مستمر؛ 7. ماضی ابعید؛ 8. ماضی ابعید مستمر؛ 9. ماضی التزامی؛ 10. ماضی التزامی مستمر؛ 11. ماضی مستمر (جاری)؛ 12. ماضی نقلی مستمر ملموس. (2)

ب. تقی وحیدان کامیار در تقسیم بندی دیگری، نُه گونه فعل ماضی در نظر گرفته است:

1. ساده؛ 2. استمراری؛ 3. بعید؛ 4. مستمر؛ 5. ساده نقلی؛ 6. استمراری نقلی؛

ص: 63

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی ص 44 - 45.

2- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 1، ص 257.

7. بعید نقلی؛ 8. مستمر نقلی 9. التزامی. (1)

ج. حسن انوری و حسن احمدی گیوی، در دسته بندی دیگری، فعل ماضی را نه قسم دانسته اند. (2)

د. در تقسیم بندی پرویز ناتل خانلری، فعل ماضی به پنج گونه، تقسیم می شود که ما در این جا، این تقسیم بندی را توضیح می دهیم. (3)

الف. ماضی ساده

ساختار این نوع فعل به صورت: «بن ماضی + شناسه» هاست.

این گونه، از جمله پرکاربردترین نوع فعل ماضی در کتاب نقض است که در این

کتاب به دو گونه به کار رفته است:

یک. همچون دوره معاصر از بن ماضی + شناسه ها استفاده شده است.

دو. پیش از آن جزء صرفی، «ب» افزوده شده است. این «ب» گاهی تأکیدی به مفهوم فعل می افزاید و در مواردی، هیچ بار معنایی خاصی از آن دریافت نمی شود.

- از هارون برگشتند و او را تنها رها کردند. (ص 446)

ب. ماضی استمراری

ساختار این فعل، به صورت: می + گذشته ساده است.

گونه های ماضی استمراری که در کتاب نقض استفاده شده، عبارت اند از:

یک. می + گذشته ساده

برای بیان عملی است که در گذشته، استمرار و ادامه داشته باشد:

- همه اعمام و خویشان از وی تبراً کردند. بوطالب، میان نصرت بیست و شتر کفار قریش و صنادید مکه ظاهراً و باطنا از وی دفع می کرد تا او به قوت بوطالب دعوی می کرد. (ص 510)

ص: 64

1- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 37.

2- . دستور زبان فارسی 1، انوری و احمدی گیوی، ص 47.

3- . دستور زبان فارسی، ناتل خانلری، ص 36.

برای بیان وقوع فعلی است که در گذشته، به صورت مستمر انجام می شده است:

- سعید قَدَّاح، بر شکل طیبیان می گشت در نواحی اصفهان و کره و گریایگان و دیه به دیه می گشتی و مردم را به الحاد دعوت می کردی. (ص 300)

- چون رسول در تابستان، عزم غذا کردی، می گفتندی: ما به گرما گرم شمشیر نتوانیم زدن تا آیت می آمد. (ص 350)

ج. ماضی نقلی

ساختار این نوع فعل به این صورت است: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند.

یک. به منظور قول غیر مستقیم از یک حکایت، حدیث، ضرب المثل و یا موضوعی در گذشته، در مفهوم مجهول و سوم شخص جمع:

- آورده اند: که چون قوم جمع آمدند، طلحه - که از جمله عشیره ناجیه است - به نزدیک خواجه، بر در سرای عثمان با حضور قوم، با عُدیس سرّی می گفت. عثمان از بالا می گوید: هذا طلحة. (ص 362)

- در بعضی از تفاسیر اهل البیت علیهم السلام آورده اند که مراد از تین، سوگند است به حسن علی. (ص 265)

دو. بیان وقوع فعلی در گذشته به طور مطلق که زمانی از آن گذشته، اما اثر آن هنوز باقی است:

- این سوره، به مگّه مُنَزَل بوده است. (ص 279)

- ایشان را مذهب نیست و نبوده است. (ص 528)

کاربرد فعل ماضی نقلی، در کتاب نقض، آمار بسیار بالایی را داراست و از پُرکاربردترین افعال است.

د. ماضی بعید

ساختار این فعل چنین است: صفت مفعولی + ماضی مطلق «بودن».

یک. برای بیان عملی که در گذشته، پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد:

- هريك را اندبار حدّ قذف زده بودند و سر و روی سیاه بکرده. (ص 184)

دو. برای بیان عملی در گذشته به طور مطلق، که زمانی از آن گذشته است:

- روایت کرده اند که همان شب که قالب خالی کرده بود، به خوابش دیدند. (ص 185)

سه. گاهی ماضی بعید به این شکل می آید: ب + دانسته بود + «ی» استمرار.

- می بایست که در آن بیست و پنج سال که رافضی دعوی کرده است، حقیقت این يك مسئله بدانسته بودی. (ص 504)

- در این مدّت دراز و عهد طویل، بایستی و شایستی که این مایه بدانسته بودی که شیعه، امام به نسبت نگویند. (ص 49)

ه. ماضی التزامی

این نوع فعل، انجام کاری یا بودن حالتی را در زمان گذشته با شك، آرزو، لزوم و امثال آن می رساند. ساختار این نوع فعل، به این صورت است: صفت مفعولی + فعل معین «باشد».

- ایشان گفتند: موسی را قبول کردیم و هارون را نخواهیم تا هر دو هم انکار وحدانیت کرده باشند و هم انکار رسالت، و هم انکار ولایت. (ص 447)

- اگر برای رغبت چنان پیوند، آن کلمه گفته باشد، دور نباشد که نه معصوم بود. (ص 262)

2. فعل مضارع

مضارع، فعلی است که بر انجام گرفتن کاری یا بودن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند. در کتاب های مختلف دستور، دو یا سه گونه ساخت برای مضارع آمده و در هیچ کتاب دستور، مضارع ساده به عنوان ساختی مستقل نیامده است. در این جا چند مورد از این تقسیم بندی بیان می شود:

احمدی گیوی، مضارع را سه قسم می داند:

الف. مضارع اخباری؛ ب. مضارع التزامی؛ ج. مضارع مستمر (ملموس).

مضارع ساده، نوع مستقلی از اقسام چندگانه مضارع نیست. [\(1\)](#)

ص: 66

ناتل خانلری، مضارع را دو قسم می داند:

الف. مضارع اخباری؛ ب. مضارع التزامی. (1)

وحیدیان کامیار، مضارع را به سه قسم تقسیم کرده است:

الف. مضارع اخباری؛ ب. مضارع التزامی؛ ج. مضارع مستمر (ملموس). (2)

خیّامپور، فعل مضارع را به دو دسته تقسیم می کند:

الف. مضارع اخباری؛ ب. مضارع التزامی (احتمالی). (3)

مشکوة الدینی، فعل مضارع را سه قسم می داند:

الف. حال ساده - که همان مضارع اخباری است - ؛ ب. حال استمراری (مستمر)؛ ج. حال التزامی. (4)

با توجه به جمع بندی کلی ای که از تقسیم بندی کتاب های دستور و نظر دیگر استادان معاصر، و یافته های کتاب نقض انجام شد، می توان مضارع را به سه شکل تقسیم کرد: مضارع اخباری؛ مضارع التزامی؛ مضارع ساده.

الف. مضارع اخباری

این گونه از مضارع، پس از مضارع التزامی، بیشترین کاربرد را در میان افعال مضارع دارد. مضارع اخباری در این کتاب، به گونه های زیر به کار رفته است:

یک. مضارع اخباری مجرد از پیشوند صرفی

این گونه از مضارع اخباری، بیشترین کاربرد را در بین دیگر گونه های مضارع دارد و بیشتر به صورت سوم شخص مفرد به کار رفته است.

- گویند: ذوالفقار علی از آسمان آوردند. (ص 527)

- گویند: سلاطین، شحنگان ایشانند. هرچه اینان کنند، حکم ایشان را باشد. (ص 335)

ص: 67

1- . دستور زبان فارسی، ناتل خانلری، ص 40.

2- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 33.

3- . دستور زبان فارسی، خیّامپور، ص 80.

4- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوة الدینی، ص 144.

این ساخت، پس از ساخت اول (مجرد از پیشوند)، پرکاربردترین گونه مضارع است.

1. برای بیان امری کلی و مسائل حکمی

- به خلاف آن که حنیفیان می گویند که: رؤیتی معقول است و از طریق علم اثبات می کنند. (ص 447)

2. بیان وقوع فعل به صورت تکرار و استمرار

- چون دعوی فضل و علم تواریخ می کند، باید که کرم و تفضّل کند و به علمای اهل سنت و جماعت رود و کتابی که خواجه امام محمد بن محمد الفراوی السنّی کرده است که آن را طیب القلوب خوانند و در دوم فصل از آن کتاب بخواند. (ص 462)

3. بیان وقوع فعلی در آینده

- وعده مؤمنان را می دهد و به اتفاق لفظ مؤمنی در شیعت مستعمل تر است، از بهر آن که حنیفی، خود را موحد خواند. (ص 269)

- این فصل، به بدل آن نوشته آمد تا هرکس می خواند، می داند. (ص 448)

4. مضارع اخباری در معنی مضارع التزامی

- علی، عالم تر نبود از مصطفی، تا این فصل با آن فصل قیاس می کنند (= بکنند) و می دانند (= بدانند) که این مصتّف، بیشتر بهتان نهاده است. (ص 259)

- از آنچه علی کرد از ده یکی، بلکه از صد یکی، عمر کجا کرد؟ و قوت آن کجا داشت؟ تا این فصل با آن قیاس می کند (= کند/ بکند) و جواب جنگ نباشد. (ص 173)

ب. مضارع التزامی

ساختار این فعل، به صورت پیشوند «ب» + بن مضارع + شناسه هاست. احمدی گیوی، آن را «تبعی» نیز نامیده است که از وقوع کار یا بودن حالتی، همراه با احتمال، آرزو، خواست، شرط و مانند آنها، در زمان آینده و به ندرت در زمان حال، خبر می دهد. (1)

ص: 68

این زمان پس از ماضی اخباری، پرکاربردترین زمان در کتاب نقض به شمار می آید.

مضارع التزامی در کتاب نقض، به صورت های زیر آمده است:

یک. مضارع التزامی مجرد از پیشوند

این ساخت، از ترکیب بن مضارع و شناسه ها، ساخته می شود:

- اگر شیعت امامیه خواهند که از مفسران خود لافی زنند، از جماعتی نامعتبر نامعروف زنند. (ص 285)

دو. مضارع التزامی با پیشوند «ب»

این ساخت از فعل مضارع، کاربرد کمتری دارد که عبارت است از:

1. در جمله های وابسته مبین غرض

- گفتند: خدای را به مجاهره به ما نمای تا بدین چشم سرش بینم. (ص 447)

2. در جمله های شرطی

- اگر خواجه همان مذهب دارد، دست از مجبّری و مشبّهی بپاید داشتن. (ص 455)

- و اگر خواجه را سخت آید باید که دست از آن بدارد. (ص 257)

سه. باید + مصدر، در معنای مضارع التزامی

- جواب این کلمات را اوّل به وجه گوش باید داشتن (= داشت) تا فایده حاصل شود. (ص 282)

- او را قیاس باید کردن با عیسی پیغمبر و یحیی زکریا در شرف فضل که در فصلی دیگر گفته ایم. (ص 177)

ج. مضارع ساده

این نوع مضارع، مانند دیگر فعل های مضارع، استقلال و کاربرد عمومی ندارد. در متون نظم و نثر قدیم، گاه به جای ساخت مضارع اخباری و التزامی آمده است و

امروزه در برخی از فعل‌های مرکب و پیشوندی و نیز از مصدر «خواستن» و «داشتن» به کار می‌رود. (1)

فعل «است» و هم خانواده‌های آن (هست، نیست) و شکل مخفف آنها در کتاب نقض، کاربرد زیادی دارد.

تبصره: در کتاب نقض، موارد فراوانی هست که شناسه‌ها، نقش همین مضارع ساده را گرفته اند:

- اما زبان، نگاه باید داشتن که ایشان صدرِ اول و جمهور اعظم اند. (ص 355)

- ایشان همه منزّه و مبرّا اند. (ص 506)

د. فعل امر

فعلی که برای دستور دادن و درخواست به کار می‌رود. ساختار آن جز در دوم شخص، با ساختار مضارع التزامی مطابقت دارد.

از افزودن «ب» بر سر بُن مضارع و شناسه، ساخته می‌شود. ساخت دوم شخص مفرد امر، دارای شناسه صفر است. (2)

صورت فعل امر، تنها یکی است، با شناسه صفر و با معنای دوم شخص مفرد. (3)

فعل امر در کتاب نقض، به صورت‌های زیر به کار رفته است:

يك. با پیشوند «ب»

- بنگر! که در این يك فصل، چند سخن متناقض است. (ص 13)

- پیرس، ای محمد! (ص 179)

دو. با ساخت باید + مضارع التزامی

- چون دعوی فضل و علم تواریخ می‌کند باید که کرم و تفصّل کند و به علمای اهل سنت و جماعت رود. (ص 463)

ص: 70

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 61.

2- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 1، ص 659.

3- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوة الدینی، ص 153.

- خواجه ناصبی، چون این طعن زند باید مذهب بد خود فراموش نکند. (ص 611)

ه. فعل نهی

امر منفی را نهی گویند. نشانه نهی «م» یا «ن» است. در حقیقت، «م» نشانه شکل قدیم فعل نهی است و امروزه با پیشوند «ن»، فعل نهی می سازند.

به چند نمونه از فعل نهی، در کتاب نقض اشاره می شود:

- آن دعوی نکند و دست از این طریقت بدارد که هر دو دعوی به هم راست نیابند. (ص 331)

- باید که آن را با قتل جرجیس و یحیی قیاس نکند. (ص 342)

3. آینده (مستقبل)

فعلی که از بن ماضی فعل اصلی، با افزودن مضارع ساده فعل معین «خواستن» بر سر آن ساخته می شود.

فعل مستقبل، در کتاب نقض به شکل های زیر آمده است:

الف. صرف مضارع ساده «خواستن» + بن ماضی (مصدر مرخم)

- گفته بودی که: ای علی! جماعتی خواهند بود. (ص 12)

نکته بسیار مهم این که در کتاب نقض، این شکل کاربرد، مصداق بسیار کمی داشت.

ب. صرف مضارع ساده «خواستن» + مصدر تام

- این حقّ توست و من رد خواهم کردن. (ص 340)

ج. صرف مضارع ساده «خواستن»

- باید که به مشیت افکند تا خود خدای چه خواهد؟ (ص 370)

و جوه فعل

فعل را به اعتبار کیفیت بیان مفهوم آن که خبری را برساند یا وقوع و حالت آن را با احتمال یا شرط یا جز آن همراه کند یا فرمانی را برساند، به چند وجه تقسیم کرده اند.

ص: 71

در کتاب های دستور زبان فارسی خیامپور، وحیدیان کامیار و انوری - احمدی گیوی، سه وجه (اخباری، التزامی و امری) بیان شده است؛ اما دکتر فرشیدورد، در دستور مفصل امروز، شش وجه (اخباری، التزامی، امری، مصدری، وصفی و تأکیدی) را بیان کرده است. خانلری در دستور تاریخی، چهار وجه (اخباری، التزامی، شرطی، تمنّایی) و در دستور زبان پنج استاد، به شش وجه (اخباری، التزامی، شرطی، امری، وصفی و مصدری) اشاره شده است.

با جمع بندی مطالب گفته شده در سطور بالا، در این نوشتار، سه وجه برای افعال در نظر گرفتیم.

1. وجه اخباری

وجهی است که دلالت فعل را بر مبنای آن، به صورت قطعی خبر می دهد. (1)

زمان های وجه اخباری در کتاب نقض عبارت اند از:

1. ماضی مطلق؛ 2. ماضی نقلی؛ 3. ماضی استمراری؛ 4. ماضی بعید؛ 5. مضارع اخباری؛ 6. مستقبل.

در این جا مثال هایی از وجه اخباری می آوریم:

- این فصل را با آن فصل خود قیاس می کند و آنچه به دروغ یاد کرده است، به راستی جواب می ستاند. (ص 190)

- آن را عطایا و ارزاق نخوانند. حقّ ایشان بود که به غضب به دست فرو گرفته بودند، بدان طریق که توانند، بازستانند. (ص 337)

- چون رسول در تابستان عزم غذا کردی، می گفتندی: ما به گرما گرم شمشیر نتوانیم زدن تا آیت می آمد. (ص 350)

2. وجه التزامی

وجهی از فعل است که دلالت فعل را بر معنای آن با التزام (همراهی) به امری چون:

ص: 72

1- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 1، ص 638.

آرزو، میل، امید، شرط، تردید و امثال آنها بیان کند. در وجه التزامی، گوینده، در واقع تفسیری و تعبیری همراه فعل می آورد. (1)

ماضی التزامی و مضارع التزامی، فعل هایی هستند که در این وجه قرار می گیرند.

- اگر شیعت امامیه خواهند که از مفسران خود لافی زنند، از جماعتی نامعتبر نامعروف زنند. (ص 285)

- اگر خواجه را سخت آید باید که دست از آن بدارد. (ص 257)

3. وجه امری

این وجه، وقوع فعل یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می کند. وجه امری، دارای دو ساختار امر و نهی است.

- بنگر! که در این يك فصل، چند سخن متناقض است. (ص 13)

- بدان ای برادر! که این فصلی است مبتدا به معارضه آن فصل که خواجه نوشتی آورده است. (ص 446)

گذرا و ناگذر

این ویژگی فعل را در بعضی کتاب های دستور، «گذر» نام گذاری کرده اند.

1. افعال ناگذر (لازم)

فعلی است که تنها با نهاد، کامل می شود.

- موسی از میقاتگاه باز آمد. (ص 446)

- چون قوم جمع آمدند. (ص 362)

- به دست تیغ ملاحظه ملاعینش باز دادند تا کشته آمد. (ص 371)

2. افعال گذرا (متعدی)

فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم و مسند نیز نیاز دارد.

ص: 73

- روزی مرا گفت: دو درم به من ده. گفتم: تا آن را چه کنی؟ گفت: تا عصبایی بخرم و بدان سگان را از شهر به در کنم. (ص 599)

- سبب نهادن، نه آن است که این ناصبی آورده است. (ص 618)

- خواجه آورده است و در آخر آن فصل گفته است. (ص 335)

برخی از افعال گذرا، افعالی هستند که با افزودن پسوند «ان» به آخر بن مضارع، متعدی شده اند و اصطلاحاً به آنها «متعدی سببی» می گویند.

- به همه حال چاره ای بسازیم و این سید را از دست او بجهانیم. (ص 356)

- با حضور صد هزار مرد سخن گفت و تقریر مذهب کرد و بطلان تعلیم و تقلید، به غایت رسانید و همه مدهوش و متحیر شدند. (ص 452)

- و آن هیبت اندر دل ها نه او زایل گردانید؟ (ص 168)

افعال معلوم و مجهول

فعلی را که به فاعل نسبت می دهند، فعل معلوم می نامند و فعلی که به مفعول نسبت داده می شود، فعل مجهول نامیده می شود. (1)

در کتاب نقض، بیشتر فعل ها با استفاده از فعل معین «شد» مجهول شده اند.

- مذهب مرتضی این است که گفته شد و باکی نباشد. (ص 617)

- چنان که در فصل اول بیان کرده شد. (ص 257)

- اعتقاد این است که گفته شد در این معنی. (ص 456)

گاهی هم در کتاب نقض، فعل با «آمد» در معنای «شد» مجهول شده است.

- لواء و رایت کافران به دست طلحة بن ابی طلحة بود که به تیغ علی کشته آمد. (ص 169)

- بر این وجه که نوشته آمد، طبع را ملالتی پدید آمد، و جان را از آن ثقلی ظاهر شد. (ص 185)

ص: 74

فعل خاص، به فعلی گفته می شود که بر کاری یا مفهومی مشخص دلالت می کند که به نهاد جمله نسبت داده می شود.

فعل ربطی، به فعلی اطلاق می شود که معنای کاملی ندارد و فقط برای اثبات یا نفی نسبت به کار می رود و حالتی یا نسبت چیزی را به نهاد یا مفعول، اسناد می دهد. (1)

فعل های خاص، پیش از این، بررسی شده اند و آنچه در این جا توضیح داده می شود، فعل های ربطی: بود، گشت، شد، آمد، و است، با زمان های مختلف آنهاست.

افعال ربطی یاد شده، در بعضی موارد، کاربرد خاص نیز داشته اند.

1. بود

این فعل، در هر دو حالت ربطی و خاص به کار رفته است:

الف. کاربرد ربطی «بود»

- بولعلاء مَعْرَى، جبری مذهب بود که بر قرآن و محمد انکار کرد. (ص 188)

- این خیر پنداری به نظام الملك ابو علی الحسن ابن علی بن اسحاق نرسیده بود که سر همه ستیان بود. (ص 261)

ب. کاربرد خاص «بود»

- همان شب که قالب خالی کرده بود. (ص 185)

- طایفه قلیل که ایشان را قدری و محلی نبوده است. (ص 188)

- نمی دانم تا بوطالب در دوزخ چرا بُود؟ (ص 512)

2. است و مشتقات آن الف. کاربرد مثبت با حروف آغازی «همزه»

در مفهوم ربطی، بیشترین کاربرد آن در صیغه سوم شخص مفرد است و در صیغه های

ص: 75

اول شخص و دوم شخص، کاربرد کمتری دارد و چه در مفهوم ربطی و چه خاص، به صورت مخفف یا ناقص به کار رفته است.

يك. کاربرد ربطی «است»

- از همه ستیان، عالم تر و فاضل تر و متعصب تر است. (ص 262)

دو. کاربرد خاص «است»

- و نگوئی تا او را بر مسلمانان و مسلمانی چه حق است؟ (ص 345)

ب. کاربرد مثبت با ابدال همزه به «ه»

این ساخت، بیشتر در صیغه سوم شخص به کار رفته و بیشتر آنها در مفهوم خاص است.

- آری هست و چنان است که حکایت کرده است. (ص 349)

- در قرآن، آیاتی هست که مُنزل است در امامت و عصمت و منقبت و فضیلت علی و آل وی. (ص 178)

- مصحفی به خط عثمان بن عفان در جامع دمشق هست بر سر تربتِ اُم کلثوم. (ص 612)

ج. کاربرد منفی «است» به صورت «نیست»

این ساخت، در حالت خاص و ربطی در صیغه سوم شخص مفرد به کار رفته است و بیشتر در مفهوم ربطی است.

يك. کاربرد ربطی «نیست»

- اگر گوید: امامت از اصول دین نیست، هر دو یکی حکم دارد. (ص 174)

- این معنی در هیچ کتابی نیست از کتب شیعه اصولیه. (ص 257)

دو. کاربرد خاص «نیست»

- شیعت، منکر نباشند آن را و موضع نزاع نیست. (ص 261)

- طرفه نیست که هر طایفه ای را مذهب و طریقت این است. (ص 462)

- شك نیست که به مذهب شیعت، امامت، از اصول دیانت است. (ص 468)

- در سرِ او نگاه کرد و بر وی عاشق شد. (ص 256)

- سوره القلم، بعد از إقرا مُنزل شد ابتداء بعثت. (ص 279)

4. آمدن

- چون همه صحابه و اهل البیت، به خواستنِ فاطمه زهرا آمدند. (ص 170)

- هرگز نه برای فتحی و ظفیری و قمع دشمنی و قلع قلاعی به در نیامده اند. (ص 344)

5. گشت

الف. کاربرد ربطی «گشت»

- چون این معارضات گفته آمد و این جوابات، بر این وجوه ایراد افتاد، شبهات، زایل و باطل و مضمحل گشت. (ص 369)

ب. کاربرد خاص «گشت»

- فرشته بگفت و باز گشت. (ص 522)

- در شهر سه‌سنة ثلاث و خمسين و خمسمائه، قافله ای که از سفر حجاز بازگشت با عدت و آلت و برگ و ساز، همه حنیفیانِ نیکواعتقاد و ستیان عدلی نه جبری اند. (ص 344)

- خوارج امت رسول را گفتند: قبول کردیم و برادرش و وصیش را قبول نکردند و از او برگشتند. (ص 446)

افعال معین

فعل هایی از قبیل: بودن، شدن، باشیدن، خواستن، و استن را که به صَرف فعل ها کمک می کنند، افعال معین می گویند. افعال معین موجود در کتاب نقض - که برای صَرف فعل ها در زمان های مختلف و یا ساخت مجهول، مورد استفاده قرار گرفته اند -، عبارت اند از:

1. است

از فعل «است» برای ساخت فعل ماضی نقلی استفاده شده است.

- این سوره، به مگه منزل بوده است. (ص 279)

- عبد الجبار مفید رحمه الله، بیعت سقیفه را منکر بوده است. (ص 288)

2. بود و مشتقات آن

از فعل «بود» و مشتقات آن در ساخت دو زمان استفاده شده است:

الف. با صرف آن در ماضی ساده، برای ساخت ماضی بعید

- می بایست که مصنف نوناصبی از برای حرمت مهاجر و انصار، این فصل را انکار نکرده بودی و بر ایشان تشنیع نزده بودی. (ص 350)

- روزی خرما آورده بودند تا رسول بر فقرا خرج کند. (ص 620)

ب. با استفاده از بن مضارع «باش»، برای ساخت ماضی التزامی

- خواجه ناصبی خواننده باشد و شنوده که در عهدِ خلافت بو بکر، بو هریره سوار بر استری بر درِ سرای عایشه صدیقہ بگذشت. (ص 629)

- دانیم که این کلمه، روزِ حربِ جمل گفته باشند یا در حربِ صفین. (ص 175)

3. خواست

از صرف مضارع این کلمه برای ساخت فعل مستقبل، استفاده می شود.

- چون خواهد که این لفظ اجرا کند و این تقریر، مقرر و مقنن گرداند. (ص 8)

- گفته بودی که: ای علی! جماعتی خواهند باشند. (ص 12)

4. شد

برای ساخت فعل مجهول، در زمان های مختلف، استفاده می شود.

- چنان که در فصلِ اول بیان کرده شد. (ص 257)

- اعتقاد این است که گفته شد در این معنی. (ص 456)

ص: 78

فعل های شبه معین (توانست، بایست، شایست) گاهی فعلی می سازند که بر شخص معینی دلالت کند. به این گونه فعل ها، فعل غیر شخصی می گویند. (1)

- اما این نیز معلوم بایست کردن که چون عبد الله عامر و دگر بزرگان، فتح ها کردند. (ص 177)

- اجماع شیعه مُحَقَّه است و در این کتاب، همه دلائل، شرح نتوان داد. (ص 609)

- گبرکان گفتند: یزدان مطبوع است بر خیر و هرگز شرّ نتواند کردن. (ص 448)

- کور است و نایینا به مطالعتِ مصباح، بینا نتواند کردن. (ص 644)

نشانه های نفی در افعال

به فعلی که بر انجام نگرفتن کار یا نداشتن حالتی دلالت می کند، یا به عبارت دیگر، انجام گرفتن و یا داشتن حالتی را نفی می کند، فعل نفی می گویند. نشانه های نفی در افعال، حرف «ن» است.

1. متصل بودن حرف «ن» به فعل

- خواجه نوستی را اگر این قصّه عجب آمده است و در مقدور خدای صحیح و لایق نمی داند، مصطفی را و آتش را این قدر و منزلت نمی شناسد. (ص 463)

- آنچه رضا علیه السلام او را امیر المؤمنین خوانده است، نقصانی نکند درجه رضا را نمی بینی که باری تعالی در قرآن، بتان را خدا و اله می خواند؟! (ص 340)

2. قرار گرفتن علامت نفی بر سر فعل های با پیشوند «می»

باید یادآور شد که این امر در افعال غیر شخصی نیز صادق است و در کتاب نقض، کاربرد زیادی دارد.

- بعد از آن مجبّر شده و تصنیف بر این وجه بکرده پس از سنّی رجوع نمی یارد کردن و حرمت حنیفیان می دارد. (ص 460)

- نمی یارست در مدینه آمدن تا آیت آمد که رواست تقیه کردن. (ص 461)

ص: 79

- خواصّ و عوامّ، حنیفی و شفعوی و شیعی بدانند که سخن اولش به آخر نمی ماند. (ص 349)

3. آمدن حرف نفی، پیش از فعل و با فاصله، برای تأکید بر نفی

- آخر نه محمّد به از حسن بود؛ امّا زبان نگاه باید داشتن که ایشان صدر اوّل و جمهور اعظم اند. (ص 350)

- امّا آن ایمان و آن طاعت، نه ایمان و طاعتی باشد حقیقی و بر آن ثواب دادن عبث باشد و مستحقّ مدح نباشند بر آن. (ص 499)

4. آمدن حرف نفی بر سر افعال معین، در فعل های مستقبل و مجهول

- اگر خدای خواهد که به جبر در او آفریند، تواند؛ امّا نخواهد، و خواهد که بنده به کسب و اختیار فعل خویش مؤمن و مطیع باشد. (ص 499)

- صحابه را - رضی الله عنهم - گفتن و نوشتن بر مذهب مجبّره، خطا باشد؛ که رضای خدای چون در مشیت باشد، اگر نخواهد، راضی نباشد تا در اجرای الفاظ مذهب بد فراموش نکند. (ص 12)

ساختمان افعال

تقسیم بندی فعل از حیث ساختمان، در کتاب های دستور، به گونه های مختلفی آمده است. احمدی گیوی، آن را به هفت دسته، (1) وحیدیان و مشکوة الدینی به سه دسته، (2) ارزنگ به چهار دسته، (3) خانلری به پنج دسته (4) و فرشیدورد به دو دسته (5) تقسیم می کنند.

ص: 80

1- دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 123.

2- يك. ساده؛ دو. پیشونددار؛ سه. مرگب دستور زبان فارسی (1)، ص 56؛ دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، ص 158).

3- يك. ساده؛ دو. پیشوندی؛ سه. مرگب؛ چهار. گروهی دستور زبان فارسی امروز، ص 153.

4- يك. ساده؛ دو. پیشوندی؛ سه. مرگب؛ چهار. عبارت فعلی؛ پنج. فعل های ناگذر دستور تاریخی زبان فارسی، ص 153.

5- يك. بسیط؛ دو. غیر بسیط. غیر بسیط نیز به دو قسمت پیشوندی و مرگب تقسیم می شود دستور مفصل امروز، ص 413.

با توجه به بررسی کتاب نقض، افعال این کتاب به پنج دسته تقسیم می شوند:

1. فعل ساده؛ 2. فعل پیشوندی؛ 3. فعل مرکب؛ 4. عبارت فعلی؛ 5. پیشوندی مرکب.

1. فعل ساده

فعلی است که بن مضارع آن، تنها يك تك واژ باشد. به عبارت دیگر، ملاك ساده بودن فعل، بن مضارع است. (1) تعاریف دیگری نیز در کتاب های دستور برای فعل ساده گفته شده است که چند مورد از آنها در این جا بیان می شود.

فرشیدورد: فعل بسیط (ساده) آن است که از يك جزء، تشکیل شده باشد. (2)

خانلری: فعل های ساده، به فعل هایی می گوئیم که از يك ماده حاصل شده اند؛ یعنی اجزایی نیستند که بتوان آنها را جدا کرد. (3)

احمدی گیوی: فعل ساده، فعلی است که مصدر آن، صرف نظر از نشانه مصدری، از يك کلمه بیشتر نباشد؛ یعنی از دو یا چند جزء، ترکیب نیافته باشد. (4) تبصره: افعال

ساده، در ترکیب با فعل های معین، مرکب به حساب نمی آیند. (5)

بیشتر فعل های ساده این کتاب، از حیث کاربرد، پویا و زنده هستند؛ یعنی فعل هایی هستند که امروزه نیز در فارسی معیار به کار می روند، مانند:

- فرشتگان به دیدار ایشان آرزومند شدند، باری تعالی گفت که: من محمّد را بیارم که شما او را ببینید. (ص 610)

- این مصتّف بدانند که هرچه گفته است، همه دروغ و بهتان و تعصّب و کذب است. (ص 255)

ص: 81

-
- 1- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 56.
 - 2- . دستور مفصّل امروز، فرشیدورد، ص 413.
 - 3- . دستور زبان فارسی، ناتل خانلری، ص 176.
 - 4- . دستور زبان فارسی فعل، احمدی گیوی، ص 267.
 - 5- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 1، ص 839.

اگر به اول بعضی از فعل های ساده، يك «وند» افزوده شود، تبدیل به فعل پیشوندی می گردند. این قاعده، قیاسی نیست. (1) با مراجعه به بیشتر کتاب های دستوری، تفاوت چندانی برای تعریف فعل های پیشوندی در نوشته های دستورنویسان دیده نشد. (2) البته با توجه به توضیحات دکتر وحیدیان کامیار، گاهی پیشوندها در معنای فعل ساده تأثیر می گذارند و فعلی با معنای جدید می سازند و گاهی هیچ معنای تازه ای به فعل ساده نمی افزایند. در این مورد، نظر دکتر وحیدیان کامیار، معیار این نوشته قرار می گیرد.

امروزه، فعل پیشوندی با یکی از پیشوندهای: باز، بر، در، فراه، فرو، فرود، وا، و ور ساخته می شود؛ ولی در گذشته، پیشوندهای دیگری مانند: فراز، با، فاه، ها، و اندر هم بوده اند که به مرور زمان برافتادند. (3)

نمونه هایی از فعل های پیشوندی کتاب نقض در این جا آورده می شود.

- امام به فراست دریافت بدانست که چه افتاده است. (ص 254)

- رافضی او را به اسیری و عاجزی و مظلومی و محرومی و مرحومی فرانهاده است. (ص 331)

- مُخبر و مُحدث، مانند عَوّاص باشد که به دریا فرو شده، هرچه به دستش افتد، برآرد. (ص 255)

- خدای فرعون و هامان را هلاک برآورد، اکنون قارون را؛ یعنی عثمان را فرورد به زمین. (ص 267)

در کتاب نقض، بیشترین آمار افعال پیشوندی به کار رفته، به «بر» و «در» اختصاص دارد.

ص: 82

1- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 57.

2- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوة الدینی، ص 158؛ دستور زبان فارسی امروز، ارژنگ، ص 153؛ دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ص 848؛ دستور زبان فارسی، نائل خانلری، ص 176.

3- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 1، ص 848.

دستورنویسان، در باره فعل مرگب، نظر مشترکی ندارند. فعل مرگب، فعلی است که از پیوند يك فعل «همکرد» مانند: کردن، نمودن، دادن، داشتن، ساختن، زدن و جز آنها با اسم یا صفت یا بن فعل و یا جزء دیگری که «فعل یار» نامیده می شود، پدید می آید. (1)

اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی، يك یا چند تك واژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه حاصل، فعل مرگب است. (2)

فعل مرگب، از دو سازه نحوی تشکیل می شود: پایه و عنصر فعلی. (3)

اصطلاح فعل مرگب را به افعالی اطلاق می کنیم که از دو کلمه مستقل، ترکیب یافته اند. کلمه اول، اسم یا صفت است و تغییر نمی پذیرد؛ یعنی صرف نمی شود. کلمه دوم، فعلی است که صرف می شود و آن را «همکرد» می خوانیم. (4)

در این نوشته، ملاک تشخیص فعل مرگب، تلفیقی از نظریات احمدی گیوی و وحیدیان کامیار است.

- پس شیعت، این تمکین را حوالت کنند به وقت خروج مهدی و نزول عیسی از آسمان. (ص 267)

- همه جهان، خدای را عبادت کردند و شرك نیاوردند. (ص 270)

- گفت: تا علی را دیدم که قوم کوفه را به قتال معاویه دعوت می کرد، کینه وی هنوز در دل من است. (ص 599)

- گفتند: موسی را قبول کردیم؛ اما از هارون برگشتند و او را تنها رها کردند. (ص 446)

- وگرنه به قدر معصیت عقاب بفرماید و با بهشت فرستد. (ص 275)

برخی از همکردهای به کاررفته در ساختار فعل مرگب در کتاب نقض عبارت اند

ص: 83

1- . دستور زبان فارسی امروز، ارژنگ، ص 153.

2- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 57.

3- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوة الدینی، ص 158.

4- . دستور تاریخی زبان فارسی، ناتل خانلری، ص 48.

از: کردن، آوردن، نهادن، گذاشتن، دیدن، خوردن، نمودن، فرمودن، دادن، بستن، افتادن، گفتن و داشتن. پرکاربردترین همکرد در کتاب تقض «کردن» است.

4. عبارت فعلی

عبارت فعلی، به دسته ای از کلمه های وابسته به هم گفته می شود که از مجموع آنها، معنای واحدی حاصل می شود و آن اغلب معادل يك فعل ساده یا يك فعل مرکب است. (1)

عبارت فعلی، افزون بر تعریف گفته شده، باید شرایط زیر را نیز داشته باشد:

1. دست کم، سه کلمه باشد؛

2. کلمه نخست، حرف اضافه باشد؛

3. عنصر غیر فعلی، اسم باشد.

خانلری و انوری نیز همین مفهوم را بیان کرده اند. (2)

- روز اُحد که بوبکر و عمر و همه صحابه به هزیمت شدند و رسول را تنها رها کردند. (ص 168)

5. پیشوندی مرکب

این فعل ها گاهی با کلمه ای (معمولاً اسم) ترکیب می شوند و معنای واحدی را بیان می کنند. این معنا نسبت به معنای لغوی کلمه های سازنده، غالباً مجازی است و به جای ترکیب از فعل مرکب و فعل ساده می توان استفاده کرد. (3) شاهد مثالی برای این نمونه در کتاب، یافت نشد.

ص: 84

1- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 2، ص 1123.

2- . دستور تاریخی زبان فارسی، ناتل خانلری، ص 68؛ دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 29.

3- . دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، ج 2، ص 1117.

اسم، کلمه ای است که می تواند مستقیماً و جداگانه، نهاد جمله باشد و برای نامیدن شخص، حیوان و یا مفهومی به کار رود. این تعریف از اسم، تعریفی است که در کتاب های دستور انوری، احمدی گیوی، خیامپور، فرشیدورد و ارژنگ بیان شده است. تعریف دیگری نیز با این مشخصه که اسم، آن عنصر زبانی ای است که هسته گروه اسمی واقع می شود، در کتاب ساخت زبان فارسی غلامعلی زاده آمده است.

با توجه به تعریف های ارائه شده، می توان نتیجه گرفت که اسم در جمله، جایگاه گسترده ای دارد و به تنهایی یا همراه وابسته هایی در نقش های نهادی، مفعولی، متممی، مسندی، قیدی، بدلی و منادایی به کار می رود.

اسم از جهت شمار در کتاب «نقض»

اسم از این جنبه، به چهار دسته تقسیم می شوند: مفرد، جمع، اسم جمع و مثنی.

1. مفرد

این اسم ها به دلیل مشخص بودن ساخت و فراوانی آن، در این بحث مورد بررسی قرار نگرفت.

2. جمع

اسم در کتاب نقض به شیوه هایی که در ادامه می آید، جمع بسته شده است:

الف. جمع با «ان»

این نشانه در کنار جمع های عربی، پرکاربردترین نشانه جمع در کتاب نقض به حساب می آید.

یک. اسامی در زمینه های گوناگون انسانی

ناصریان (ص 256)؛ مداهنان (ص 133)؛ مجبران (ص 256)؛ باطنیان (ص 128)؛ زاهدان (ص 455)؛ داعیان (ص 160)؛ امامان (ص 455)؛ مبطلان (ص 472)؛ بدویان (ص 478)؛ اصحابان (ص 463)؛ تعلیمیان (ص 367).

دو. اسم های مختوم به «ه» بیان حرکت

- هر دورا به کرمانشاهان شهنگان امیراسفهلار بدان بزرگی بکشتند. (ص 128)

سه. آوردن «ی» میانجی برای جمع بستن کلمات مختوم به مصوّت «ا» یا «و»

- قیاس باید کرد با آن که جهودان و ترسایان، اهل لا اله الا الله اند. (ص 183)

- مصرّح گفت: «أجعلنا من دون الرحمن آلهةً يعبدون» که آیا نکردیم به الف استفهام، یعنی بکردیم جز از خدای خدایانی؟! تا ایشان بپرستند. (ص 179)

چهار. جمع بستن کلمات مختوم به «ی»

- از پنجاه فرسنگی ری بی خبر است که ملاحظه و تعلیمیان - که معرفت خدای از طریق سمع و قول پیغمبر اثبات کنند قلعه ای ساخته بودند نامش مهرین نهاده. (ص 344)

- قافله ای که از سفر حجاز بازگشت با عدّت و آلت و برگ و ساز، همه حنیفیان نیکواعتقاد و ستیان عدلی نه جبری اند. (ص 344)

- نفی و تبرّاً از آن و از ایشان در کتب اصولیان اثنی عشریه، ظاهر است. (ص 3)

- مفتیان متدین و مقریان عارف را مساوی گفته و نوشته. (ص 5)

ب. جمع با «ها»

کاربرد این نشانه، در مقایسه با «ان»، بسیار محدود است و در موارد زیر به کار رفته است:

يك. اسم های جمادات

- تیغی که مرتضی برای نصرت شریعت مصطفی بدان حصن های بدعت گشود و گردن گردنان زد. (ص 528)

دو. کلمات مختوم به «ه» بیان حرکت

- تفسیر او که نسخه های بی مر و بی عدد است. (ص 228)

- شبهت های غُلاة و اخباریه و دیصانیه است که آورده است و نه مذهب اصولیان شیعت است. (ص 282)

سه. جمع بسته شدن جمع مکسر

- نسخه های بسیار در کُتب خانه های بلاد اسلام نهاده است. (ص 18)

- در مسجد مدینه، زنده ندانستی که بر بازار چه می کنند و احوال های دگر تا جبرئیل نیامدی، معلوم وی نشدی. (ص 286)

ج. جمع با «ات»

با این نشانه، اسم ها و مصدرهای عربی و اسم های خاص، جمع بسته شده اند که نمونه هایی از آنها را در این جا می آوریم:

خراسانات (ص 133)؛ معارضات (ص 128)؛ دلالات قاطعات (ص 574)؛ طومارات (ص 128)؛ منزلات و غایبات (ص 529)؛ سباعیات (ص 315)؛ مهملات (ص 520)؛ اوقات و درجات (ص 529).

د. جمع مکسر

اسم های عربی ای که هیچ يك از نشانه های جمع را ندارند، گاهی با تغییر حرکت و گاهی با افزودن و کم کردن حرف یا حروفی از آن، به صورت جمع در می آیند. (1)

کاربرد این گونه از جمع ها در کتاب نقض، به دلیل مضمون و جوهره کلامی و

ص: 89

قرآنی داشتن اثر، بسیار زیاد است که با توجه به وزن آنها بیان می شود.

افعال: انساب (ص 27)؛ القاب (ص 32).

فُعَلَا: علما (ص 504).

فُعَائِل: فواحش (ص 256)؛ کبائر (ص 256)؛ منابر و مساجد (ص 37)؛ محافل و مجامع (ص 133).

فواعل: توابع و لواحق (ص 188).

فواعله: بواطنه (ص 472)؛ ملاحظه (ص 367).

ففاعیل: تصانیف (ص 389).

مفاعیل: معاصی (ص 256)؛ مناکیر (ص 646).

افعلاء: اولیا (ص 504)؛ اشقیا (ص 504).

فِعَال: عِقَاب (ص 502)؛ قِلاع (ص 354).

فعول: فصول (ص 472)؛ فحول (ص 127).

فَعَال: حجاج (ص 528).

فُعَل: کُتُب (ص 25).

3. اسم جمع

پاره ای از اسم های فارسی و عربی وجود دارند که نه مفردند و نه علامت جمع دارند؛ اما بر بیشتر از یکی و گاهی بر گروه بی شماری دلالت می کنند و خود با نشانه های جمع فارسی یا عربی و یا به صورت جمع مکسر، جمع بسته می شوند. (1)

- شبهت نیست در آن که شیعت، ائمه را عند دعوی امامت و انکار قوم معجزات گویند و هر يك را أظهر من الشمس بوده است. (ص 531)

4. مثنی

از این نوع اسم، در کتاب نقض، نمونه کمی وجود دارد که با نشانه «ین» عربی و در مفهوم مثنی آمده است.

- ائمه عراقین و خوراسانات در محافل و مجامع خلفا و سلاطین بزرگ، به مناظره و محاوره به درست کردند. (ص 133)

اسم از جهت ساخت

بین دستورنویسان، اسم از جهت ساخت نیز مانند مقوله های دیگر، به چند دسته تقسیم می شود؛ برخی همچون وحیدیان کامیار، اسم را از این جنبه، به چهار دسته (1) و برخی همچون فرشیدورد، به دو دسته و این دو دسته را نیز به بخش های دیگر تقسیم می کنند (2) و برخی نیز همچون احمدی گیوی و انوری، برای آن، دو ساخت در نظر گرفته اند. (3)

در این جا، اسم را از جهت ساخت، به چهار دسته: ساده، مشتق، مرکب، مشتق - مرکب، تقسیم می کنیم و نمونه هایی را می آوریم.

1. اسم ساده

اسم ساده، آن است که فقط از يك تك واژ، ساخته شده است.

اسم های ساده در کتاب نقض، فراوان هستند و برای جلوگیری از اطاله کلام، فقط چند نمونه، بیان می شود.

- پسر نوح و زن لوط مرسل، کافر بودند. (ص 178)

- شکر آن خدای را که علی مرتضی از بیم تیغ کسی، ایمان نیاورد. (ص 515)

- عجوزه ای روستایی را دخترکی بنالید. او را گفتند: تو را آب دختر به طیب شهر باید نمود. (ص 254)

2. اسم مشتق

اسم مشتق، آن است که در ساختمان آن، يك تك واژ آزاد و دست کم يك «وند» وجود دارد. (4)

ص: 91

1- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 93.

2- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 193.

3- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 93.

4- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 93.

اسم های مشتق، در کتاب نقض، به شکل های زیر به کار رفته اند:

الف. مشتق از اسم

بنگاه (ص 474)؛ دهلیز (ص 109)؛ دبیرستان (ص 368)؛ همبر (ص 320)؛ گرماوه (ص 582)؛ دشخوار (ص 138)؛ گاهواره (ص 530).

ب. مشتق از صفت

لغانی (ص 369)؛ معصومی (ص 66)؛ نرمی (ص 338).

ج. مشتق از فعل يك. مشتق از بن مضارع

کنش (ص 477)؛ مویه (ص 347)؛ خورش و پوشش (ص 419).

دو. مشتق از بن ماضی

دیده (ص 67)؛ پوشیده (ص 367)؛ ایستاده (ص 76).

3. اسم مرگب

اسم مرگب، از دو یا چند تك واژ آزاد ساخته می شود. [\(1\)](#)

اسم های مرگبی که در کتاب نقض، به کار رفته اند، دارای ساخت های زیرند:

الف. اسم + اسم

خیل خانه (ص 82)؛ روزنامه (ص 122)؛ سرمایه (ص 17)؛ گاوریس (ص 73).

ب. اسم + بن مضارع

پست جو (ص 627)؛ بای خوان (ص 402)؛ پای افزار (ص 589)؛ دستار بند (ص 81)؛

ص: 92

1- . همان جا.

فضائل خوان (ص 65).

ج. صفت + اسم

سنگین دل (ص 674)؛ تنگ دل (ص 69)؛ گندهن (ص 64)؛ سیاه پای (ص 381).

4. اسم مشتق - مرگب

اسم، ممکن است هم مرگب باشد و هم «وند» داشته باشد که به آن، «مشتق - مرگب» می گویند. (1) اسم های مشتق - مرگب به کار رفته در کتاب نقض، این گونه اند:

الف. اسم + صفت + وند

زعفران جای (ص 373)؛ دوهوایی (ص 479)؛ حرام خواره (ص 113).

ب. اسم + بن مضارع + «ی» مصدری

گلگیری (ص 385)؛ ژاژخایی (ص 135).

ج. صفت + اسم مصدر

محترم دیدار (ص 545).

د. اسم + وند + بن مضارع

دستاره بند (ص 81).

اسم از لحاظ معرفه، نکره، و اسم جنس

برخی دستورنویسان، اسم را از این جنبه، فقط به معرفه و نکره تقسیم کرده اند. (2) برخی نیز اسم جنس را در این تقسیم بندی، جای داده اند. (3)

ص: 93

1- . همان، ص 94.

2- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 189؛ دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 83؛ دستور زبان پنج استاد، ص 37.

3- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 90؛ دستور زبان فارسی امروز، ارژنگ، ص 24.

اسمی است که برای مخاطب یا خواننده، شناخته و آشنا باشد. اسم های معرفه در کتاب نقض، به گونه های زیر وجود دارد:

الف. اسم های خاص

- الله اکبر گفتن، نشانه دوستی جبرئیل و حسین و جعفر است. (ص 562)

- روز اُحد که بوبکر و عمر و همه صحابه به هزیمت شدند و رسول را تنها رها کردند اگر مصنف، دعوی علم تواریخ می کند، باید داند که علی که بود و چه کرد و کجا بود؟

(ص 168)

تبصره: گاهی اسم های خاص، با احترام یا توضیح و معرفی بیشتر، با صفت همراه هستند.

- شیعه گویند: علی مرتضی و آلش ائمه هدی هر یک بهترند از یک فرشته، به دلیل و حجّت. (ص 521)

- وقتی یزید خمیر را خواهد، و وقتی ولید پلید را خواهد، و وقتی مروان سست ایمان را. (ص 266)

ب. اسم های معرفه به عهد ذهنی یا حضوری

- سلطان بگریست و شاعر را سیم و خلعت فرمود. (ص 120)

- اما خواجه را چون عداوت پسر بوطالب پیش آید، چنین تاریخ ها فراموش کند. (ص 112)

ج. اسم های معرفه به عهد ذکری

- خواجه نوشتی را می باید که صحّت این دعوی بدانند باید که کتاب مراسم الدین فی مراسم الیقین طلب کند که امیر امام عبّادی رحمه

الله جمع کرده است در اخبار، و این خبر، بدین اسناد ببیند و بخواند از آن امام اصحاب سنت تا عجبش نیاید. (ص 522)

- گوید: وقتی ناصبی مجبر قاضی بوتراب بن رُوبة القزوینی را گفت: خواجه! ما شما

را کافر دانیم، شیخ جواب داد که: ای مرد! از آبه تا به ساوه هم چندان راه است. (ص 237)

د. اسم های معرفه به وسیله صفت اشاره

- این برادر باید که فاعل و مخیر باشد. (ص 8)

- این مصنف، از خود حکایت کرده است. (ص 462)

ه. اسم های معرفه به وسیله مضاف الیه

- فرزندان زهرا و نایبان مرتضی، راسخان علم، مفتیان احکام شریعت و متولیان دین بوده اند. (ص 343)

و. اسم های معرفه به وسیله صفت بیانی

- جماعتی مقریان متدین عارف، سال ها از سر علم و دیانت در کتاب خدای تعالی رنج برده و استخراج معانی کرده از حروف و کلمات و وقوف، مسلمانان ایشان را به کدام حجّت کافر دانند؟ (ص 525)

- این نامنصف دروغگو را تاریخ، فراموش نباید کردن. (ص 268)

- آن را بعض فضائح الروافض نام نهاده اند و در محافل کبار و حضور صغار، بر طریق تشنیع می خوانند و مردم عام غافل، از استماع آن دعاوی بی بیئت و معانی، متحیر

می مانند. (ص 2)

ز. اسمی که در جمله پیرو همراه «ی» و پیش از «که» می آید و جمله پایه در باره آن خبر می دهد

- هر تیغی که خواهی می گیر، در این منازعتی نیست. (ص 528)

- اسامی جماعتی معتقدان و معتمدان با گروهی که به فلسفه و زندقه منسوب بوده اند، برابر کرده و در یک سلك کشیده اند. (ص 185)

2. نکره (ناشناس)

اسمی است که برای شنونده یا گوینده، ناشناخته باشد. اسم های نکره در کتاب نقض، با نشانه های زیر به کار رفته اند:

ص: 95

الف. «ی» نکره در آخر اسم

این نشانه، رایج ترین نشانه در ساخت اسم های نکره است.

- بدانند مصتفانی که این مجموعه بر خوانند. (ص 2)

- چگونه باشند جماعتی که تیغ در روی امام کشند و او را دشنام دهند! (ص 331)

ب. اسم های همراه با صفات مبهم

- هر عاقلی و عالمی منصف داند که قدرت، چون به منزله آلت است باید که قبل الفعل باشد که در شاهد معلوم و مصوّر است. (ص 507)

- تا هر که بخواند بدانند و حدیث فضل و منقبتِ عمر و فتح های بلاد و آثار اسلام، همه معلوم است و شیعه، آن را انکار نکرده اند. (ص 177)

3. اسم جنس

اسمی است که نه شناس است نه ناشناس، و بدون هیچ نشانه ای به کار می رود و منظور از آن، تمام افراد طبقه خودش است، نه يك یا چند عضو مشخص. (1) این نوع اسم در کتاب نقض، بسیار به کار رفته است.

- و امام یگانه و شجاع فرزانه، در آن میانه، بدین بهانه تیغ از نیام جدا کرد و سرها از شخص ها و دست ها از تن ها چگونه تنها کرد. (ص 182)

- زفان و قلم در میدان عداوت او افکندی و تهمت ها نهادی و بُهتان ها گفتی. (ص 330)

انواع مصدر 1. مصدر اصلی یا تام (بن ماضی + ن)

این گونه مصدرها در کتاب نقض، بسیار به کار رفته اند و خود به چند گونه تقسیم می شوند:

ص: 96

- از قول مصنف است که بسی توبه و استغفار بیاید کردن از گفتن و نوشتن چنین الفاظ. (ص 267)

ب. مصدر مرکب

- خواجه ناصبی را غریب و بدیع نباید شناختن و قبول باید کردن. (ص 266)

- چگونه روا دارد گفتن کلماتی که در معنی و عبارت و اجرای آن چندگونه خطا باشد؟! (ص 276)

- مطلق این کلمت روا نباشد گفتن که مؤمنان و مسلمان باید که امید به رحمت خدای تعالی دارند؛ که منعم بر حقیقت اوست. (ص 530)

2. مصدر مرخم

مصدری را که بدون «ن» به کار می رود، «مرخم» می گویند. این شکل مصدر در کتاب نقض، بسیار محدود است.

- اگر به زعم و انداخت رافضی گوئیم، درست نباشد. (ص 165)

- به گفت چون او خسی دنسی ناکسی شوم، روی خسیس طبعی غبارِ تهمت بر چهره اهل دین و دولت نشیند. (ص 75)

3. مصدر جعلی عربی با پسوند «یت»

- خدای را انباز گوید و انکارِ وحدانیت کند. (ص 14)

- خارج نیست از دو قسمت: یا دلش بگرفتند و از کفر و ضلالت بشستند، یا بی قطعیت به نور توفیق و لطف و هدایت، روشن گردانیدند. (ص 14)

- و اثبات ذره اولیت از مذهب خواجه معلوم است که همه موجود گوید و اثبات کند. (ص 506)

ص: 97

فصل پنجم: گروه های اسمی و وابسته های آن

ص: 99

گروه اسمی، از يك اسم به عنوان هسته درست می شود که می تواند يك يا چند وابسته نیز بگیرد.

وابسته های گروه اسمی

وابسته ها دوگونه هستند: وابسته های پیشین و وابسته های پسین. (1)

1. وابسته های پیشین

وابسته های پیشین، گونه های مختلفی دارد که عبارت اند از:

الف. شاخص

شاخص ها، عناوین و القابی هستند که بدون نشانه یا نقش نما، پیش از اسم می آیند. از این وابسته ها در کتاب نقض، فراوان به کار رفته است.

- کتاب مراسم الدین فی مراسم الیقین طلب کند که امیر امام عبّادی رحمه الله جمع کرده است در اخبار. (ص 522)

- پس اگر به امیر المؤمنین علی مرتضی با فضل و سبقت او و با وفور عصمت و شرف منزلت او سوگند یاد کند، خواجه خارجی را طرفه نباید داشتن. (ص 279)

ب. صفت اشاره

صفت های اشاره ای که در کتاب نقض، به کار رفته، عبارت اند از: این؛ آن؛ همین؛ چنان؛ چنین.

ص: 101

- ندانم تا چرا عمر را چنین معصوم و مطهر می دانند؟ پنداری هم به خصومت رافضیان باشد. (ص 256)

- علی همان علی بود که به بدر و حنین و اُحد و خندق بود؛ اما رسول در میانه نبود. (ص 182)

- عمر در دین چنان متین بود که بوجهل در کفر. (ص 175)

- در آن کتاب، این خبر رد می کند. (ص 254)

ج. صفت پرسشی

صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا مقدار موصوف، پرسش می شود. صفت های پرسشی به کار رفته در کتاب نقض، عبارت اند از:
کدام؛ چه؛ چند؛ که.

- چند کس به تیغ علی کشته شدند؟ (ص 170)

- بنگر که در حقّ علی کدام گروه است؟ (ص 37)

- مجاهده و مجادله او را چه اثر؟ (ص 16)

- ایمان بی کفر و طاعت بی معصیت از همه صحابه بنگر تا که را بود؟ (ص 171 - 172)

د. صفت تعجبی

واژه های «چه» و «عجب»، صفت های تعجبی به شمار می روند.

- عجب است از شخصی که دعوی دوستی بو بکر و عمر کند و چندینی قلم به مساوی ایشان براند و گرچه برسبیل نقل و حکایت نوشته است! (ص 273)

ه. صفت مبهم

صفت های: هر، هیچ، همه، دیگر، چندین، چندان، این، آن، بسیار، کمی، چند، بهری و چندینی، از جمله صفت های مبهم به کار رفته در کتاب نقض هستند.

- به حقیقت، هر کس که به قیامت و حساب ایمان دارد، چندین بهتان بر مسلمانان نهد. (ص 185)

- بهری خامل ذکر و نامعروف که به فضل و علمشان التفاتی نباشد. (ص 192)

- هر آیت که از تورات موسی بر ایشان خواند، گفتند: موسی از قِبَل خویش می گوید. (ص 447)

- به دیگر موضع گوید: زنکی بود، و جای دیگر گوید: ابن المقفّع بود. (ص 349)

- در حقّ این رافضیان که از حسنِ علی برگشتند، هیچ آیتی نازل نشد؛ اما در حقّ آنها که رسول را بر آن حال بگذاشتند و بگریختند، این آیت آمد. (ص 355)

تبصره: در چند موضع، واژه چند، بعد از هسته آمده است.

- اما تنی چند را که معروف ترند به مذهب جبر، یاد کرده شود به توفیق خدا! (ص 188)

و. صفت شمارشی

صفت های شمارشی ای که در کتاب نقض به کار رفته اند، به دسته های زیر تقسیم می شوند:

یک. صفت شمارشی اصلی

همان اعداد هستند که بدون پیشوند و پسوند می آیند و شماره اصلی معدود خود را بیان می کنند. پُرکاربردترین نوع صفت شمارشی، گونه اصلی آن است.

- چهل فرسنگ از قفای ایشان می رفتند و می کشتند. (ص 343)

- او صد هزار خارجی و باغی را از اعدای آل و اولاد مصطفی بکشت. (ص 355)

- علما را که مختلف و مخالف اند، یکی داند و آن دو مذهب را یکی خواند. (ص 613)

دو. صفت شمارشی ترتیبی

این صفت، ترتیب قرار گرفتن موصوف (معدود) را می رساند، بدین صورت که به آخر عدد اصلی، پسوند «م» و «مین» می افزاید.

- اولین گواهی بر صحّت رسالت ولی خدا و وصی مصطفی از اوست. (ص 173)

- اوّل، قرآن مجید؛ دوم، مرغ بریان؛ سیوم، میوه بهشتی؛ چهارم، طبخ جتنی. (ص 527)

سه. صفت شمارشی کسری

آن است که یک یا چند جزء از یک یا چند واحد را برساند.

- از آنچه علی کرد از ده یکی، بلکه از صدیکی عمر کجا کرد؟ (ص 173)

- هزار ماه کم پنجاه ماه، در عهد خلفای بنی امیه و مروانیان، نهارا چهارا ظاهرا علی رؤس الملائ بر سر منبرها امیر المؤمنین را لعنت می کردند و بر منبرهایی که خطبه به نام بوبکر و عمر و عثمان می کردند. (ص 263)

چهار. صفت شمارشی توزیعی

این صفت، موصوف را به بخش های برابر تقسیم می کند و آن، از تکرار عدد اصلی به دست می آید. (1)

- ختمات قرآن، هر روز پنج بار و مجلس وعظ، هر يك هفته دویار و یکبار. (ص 34)

- از این کتاب ها یکی و دو در آن سراها باشد. (ص 17)

تبصره: در کتاب نقض، کلمه «اند» برای شمارش نامحدود و بسیار - که معمولاً به همراه هزار می آید - و در جاهایی پس از عدد برای مقدار اندکی، به کار رفته است.

- او بیست و اند بار تیغ در روی علی کشید. (ص 371)

- نباشد روا باشد که صادق علیه السلام با شخصی که اندهزار فاطمی را در دیوار گرفته باشد، و با امامی چون بوحنیفه روا دارد چنان معامله بی مجامله کردن، سخنی نرم گوید به وجه مصلحت. (ص 338)

ز. صفت عالی

- کجاست آن شقی ترین شما تا موی محاسن من به خون من رنگ کند؟ (ص 348)

- گویند: جعفر صادق را پرسیدن که بترین قوم کدام باشند؟ (ص 278)

- مهترین فرزندان سلطان محمد را بگرفت و به حدود شام رفت. (ص 479)

- اتفاق است که بیشترین ایشان، خود شیعی مذهب اند: کوفیان و مدنیان و مکیان و بصریان چنان که ابن کثیر و نافع از حرمین اند. (ص 525)

- پس او را چگونه بهترین خلق گویند؟! (ص 531)

ص: 104

تبصره: در جایی از کتاب نقض، بهتر، کاربرد صفت عالی را پیدا کرده است.

- بو بکر، روز بیعت می گوید: دست از من بدارید که با وجود علی در میان شما، بهتر شما نیستم. (ص 113)

2. وابسته های پسین

این وابسته ها در کتاب نقض، عبارت اند از: «ی» نکره؛ نشانه های جمع؛ صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم؛ مضاف الیه؛ صفت بیانی؛ جمله ربطی توضیحی. (1)

الف. «ی» نکره

این نشانه، پس از اسم عام می آید و اسم را ناشناس می کند یا آن را در جایی، از شناس بودن، دور می سازد. این مورد در بحث معرفه و نکره و اسم جنس بررسی شد و در این جا چند نمونه بیان می شود.

- بدانند مصنفانی که این مجموعه برخوانند. (ص 2)

- دوستی مخلص، نسختی از آن به امیر سیّد رئیس کبیر جمال الدین علی بن شمس الدین الحسینی - ادام الله علوه - که رئیس شیعه است، بُرد. (ص 3)

ب. نشانه های جمع

در کتاب نقض، کلمات با نشانه های: ها، ان، ات، جمع بسته شده اند که این وابسته ها در بحث اسم، از جهت شمار، توضیح داده شدند.

ج. صفت شمارشی نوع دوم با «م»

این صفت ها اعدادی هستند که با افزودن «م» به اعداد اصلی، ساخته می شوند.

- اما جواب دوم بر این فصل آن است که: امام برای آن می باید، تا حقّ ضعف را از اقویا بستانند. (ص 334)

ص: 105

1- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 72.

اگر پس از اسمی، نقش نمای اضافه بیاید، کلمه پس از آن، اگر اسم یا در حکم اسم باشد، مضافُ الیه است. مضافُ الیه در کتاب نقض، به دو شکل آمده است.

یک. مضافُ الیه به صورت اسم

- دیگری می گوید: از پوست گوسفندانِ شعیب بود. (ص 528)

- لوا و رایث کافران، به دست طلحة بن ابی طلحة بود که به تیغ علی کشته آمد. (ص 169)

دو. مضافُ الیه به صورت ضمیر

- ابو العلاء با بزرگی فضل و شهرت او مرثیه شریف طاهر پدر او می گوید و مدح او و برادرش در قصیده ای که معروف است در ایوان او. (ص 191)

- پس آیت را به نام ایشان تأویل کردن و تفسیر دادن، جهل و خطا باشد. (ص 263)

- اگر علی را به صفین روزی ظفر نبود، نقصان شجاعت و امامت او نباشد. (ص 183)

ه. جمله ربطی توضیحی

این جمله ها نیز از وابسته های پسین اسم هستند و همیشه پس از پیوند وابستگی «که» می آیند و به همین دلیل، مستقل نیستند. فعل جمله های ربطی توضیحی، به صفت، مضافُ الیه یا بدل هسته، قابل تأویل هستند.

- جماعتی که تیغ در روی امام کشند و او را دُشنام دهند. (ص 331)

- تو نه آنی که تو را از کوچکی و طفلی پروراندیم و سال های دراز، پیش ما بودی! (ص 338)

و. صفت های بیانی

صفت های بیانی، از وابسته های پسین اسم هستند که یکی از ویژگی های اسم، از قبیل: چگونگی، رنگ، مزه، مقدار، نسبت، لیاقت و... را بیان می کنند. (1) در کتاب نقض، این صفت ها به شکل های زیر به کار رفته اند:

ص: 106

تنها چگونگی خصوصیت موصوف را می‌رساند، بدون بیان معنای فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت. (1)

تبصره: وحیدیان کامیار، این نوع صفت‌های بیانی را «عادی» نامیده است. (2)

مانند: قوی (ص 320)؛ ملء (ص 480)؛ صعب (ص 320).

دو. صفت بیانی مشتق، مرگب و مشتق - مرگب

این صفت‌ها از حیث ساختمان، به انواع مشتق، مرگب و مشتق - مرگب تقسیم می‌شوند.

صفت‌های فاعلی مشتق: در این جا ساخت‌هایی که در نقض، نمونه‌هایی برای آنها یافت شده، بیان می‌شوند:

1. بن مضارع + نده: ترسنده (ص 476)؛ نگرنده (ص 255)؛ رانده (ص 337)؛ افکنده (ص 5).

2. بن مضارع + ا: بینا (ص 630)؛ توانا (ص 468).

3. بن مضارع + گار: سازگار (ص 340).

4. پیشوند + بن مضارع یا صفت: نابینا (ص 630)؛ نامعروف (ص 285)؛ نامعتمد (ص 260)؛ نامعصوم (ص 275).

5. اسم + بان: دربان (ص 480).

6. اسم + ناك: غمناك (ص 356).

7. اسم آلت + گر: غربالگر (ص 429)؛ درزنگر (ص 429).

8. بن مضارع + ان: گریان (ص 356).

صفت‌های فاعلی مرگب: این صفت‌ها، ساخت‌های گوناگونی دارند که به آنها اشاره می‌شود:

ص: 107

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 133.

2- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 71.

1. اسم + بن مضارع: دستاربند (ص 32)؛ جامه دار (ص 450)؛ دنیادار (ص 650).

2. اسم + اسم: سنگ دل (ص 430)؛ گاوریش (ص 578).

3. صفت + اسم: سیاه پای (ص 381)؛ سیاه قفا (ص 437)؛ گنددهن (ص 594)؛ گنده بغل (ص 594)؛ بزرگ صورت (ص 545)؛ بددین (ص 190)؛ خامل ذکر (ص 192)؛ پاک نسبت (ص 466).

4. اسم معنی + بن مضارع: مهمل گو (ص 190)؛ فضائل خوان (ص 65)؛ مناقب خوان (ص 67)؛ حرام خواره (ص 113).

5. اسم آلت + بن مضارع: بریط ساز (ص 190)؛ چنگ نواز (ص 190).

صفت های فاعلی مشتق - مرگب: این صفت ها در کتاب، کاربرد بسیار کمی دارند.

مَنْبَل بی نماز (ص 189)؛ غلام باره بی نفس خام (ص 190).

سه. صفت بیانی مفعولی

صفت های بیانی مفعولی کتاب نقض، بیشتر با استفاده از ساخت بن ماضی + پسوند «ه» بیان حرکت، شکل گرفته اند.

مفعولی مشتق:

1. بن ماضی + ه: نشانده (ص 344)؛ ماننده (ص 354)؛ شکافته (ص 278).

2. بن ماضی + ار: رستگار (ص 274)؛ خدمتگار (ص 178).

صفت مفعولی مشتق - مرگب: درمانده (ص 330)؛ میخ دیده (ص 284).

چهار. صفت بیانی نسبی

نمونه های بیان شده در قسمت ساخت صفت، صفت های نسبی را هم دربر می گرفت. در این جا به صورت کلی، ساختمان این صفت ها بررسی می شوند.

1. اسم یا گروه اسمی + ه: هفت ساله (ص 282)؛ بیست و دو ساله (ص 358).

2. اسم / صفت + ی: عوانی (ص 79)؛ عیابی (ص 369)؛ غوغایی (ص 143)؛ فصّادی (ص 616)؛ حجّامی (ص 616)؛ شتّامی (ص 369).

3. صفت + انه: مردانه (ص 182)؛ دوگانه (ص 175)؛ یگانه (ص 182).

باید یادآور شد که در نقض، گروهی از صفات نسبی، دارای معنای پرداختن و اشتغال هستند:

علوی (ص 315) (=علوی گری)؛ رافضی (ص 301)؛ (=رافضی گری)؛ دهری (ص 430) (= دهری گری)؛ حنفی (ص 122) (= حنفی گری).

پنج. صفت بیانی لیاقت

این نوع صفت، شایستگی موصوف را بیان می کند و نشانه آن «ی» است که به آخر مصدر فارسی اضافه می شود. در کتاب نقض، از این نوع ساخت دیده نشد؛ اما کلماتی چون بزرگوار (ص 281) در معنای لیاقت، به کار رفته است.

به طور کلی صفت های بیانی در کتاب نقض، به چهار دسته تقسیم می شوند:

1. ساده: فقط يك تك واژ دارد. این دسته از صفت ها در کتاب نقض، بسیار به کار رفته اند که به چند نمونه اشاره می شود.

بد (ص 254)؛ کذب (ص 262)؛ حسن و قبح (ص 449).

2. مشتق: صفتی است که در ساختمان آن، دست کم يك تك واژ وابسته بیاید که دو دسته هستند:

الف. مشتق پیشوندی: نامعروف (ص 192)؛ نابینا (ص 630)؛ باعدت (ص 479)؛ نامعتمد (ص 260)؛ نامعصوم (ص 275).

کاربرد این گونه از صفات به نسبت صفات مشتق پسوندی، بسیار محدودتر است.

ب. مشتق پسوندی: خدمتگار (ص 178)؛ نشانه (ص 344)؛ مانده (ص 354)؛ ترسنده (ص 476)؛ رانده (ص 337)؛ افکنده (ص 5)؛ پراکنده (ص 340)؛ گریان (ص 356).

3. مرکب: از دو یا چند تك واژ آزاد یا مستقل ساخته می شود. گونه های مختلف این صفت که در کتاب نقض، مورد استفاده قرار گرفته، به شرح زیر است:

الف. اسم + اسم: سنگ دل (ص 430)؛ گاوریش (ص 578).

ب. صفت + صفت: پاره پاره (ص 194).

ج. صفت + اسم: گردبازو (ص 450)؛ تنگ روزی (ص 460)؛ جوان مرد (ص 465).

د. اسم + بن مضارع: بت پرست (ص 456)؛ کفرآفرین (ص 503)؛ دستاربند (ص 32)؛ قمارباز (ص 506)؛ فلك پرست (ص 456).

4. مشتق - مرکب: این صفت، ویژگی مشتق و مرکب را با هم دارد.

در مانده (ص 330)؛ گنددهنی (ص 112)؛ حرام زاده (ص 466)؛ دستاره بند (ص 81)؛ حلال زاده (ص 466).

کاربرد صفت بیانی

صفت های بیانی، گاهی در گروه اسمی به عنوان وابسته اسم و در نقش صفت یا وصف، به کار می روند؛ گاهی در جایگاه مسند یا قید قرار می گیرند؛ و گاهی هم به عنوان جانشین اسم، نقش های اسم از جمله: نهادی، مفعولی، متممی، منادایی و مضاف الیهی را می پذیرند. در این جا فقط به کاربرد صفت بیانی در جایگاه وابسته اسم می پردازیم.

1. آمدن علامت نکره، همراه موصوف در صورت نکره بودن گروه

- بر فلان کوه، زاهدی هست مبارك. (ص 456)

- روزی امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود با قومی بسیار. (ص 48)

2. مطابقت موصوف با صفت

- امام ایشان را نه امام اصحاب فریقین باشد. (ص 459)

- از این جاست که شیعه، ائمه را اصحاب معجزات گویند و دلالات قاطعات بر این معنی، بسیار است. (ص 574)

3. يك موصوف، دارای چند صفت الف. تعدد صفت با مكث

- این مذهب جبر هیچ عالمی فاضلی عابدی عقیف نفسی اختیار نکند مگر مثنی دروغ بازی لَتَنبَان مَنبَل بی نماز بریط ساز چنگ نواز زرق فروش، خَمَار قَمَار،

ص: 110

مهمل گوی، مروانی صورت، اموی صفت، مشتی غلام باره بی نفس، خام ناتمام عام، اولئک کالأنعام که خدای را عادل ندانند. (ص 189 - 190)

- به انکار مبتدعی مداهنی ژاژخای، حق، باطل نشود. (ص 77)

- این معنی از طریق عقل و نقل بر مؤمنِ عاقلِ مستبصر پوشیده نماند و إلاّ احمقی، خربطی ناصیبی انکار نکنند و بر باطل اصرار نکنند. (ص 478)

ب. تعدّد صفت با کسره اضافه

- پس خواجه نوستی کهن رافضی، نمی دانم که تاختن چرا به در سرای علویان آورده؟ (ص 456)

- در حضرت چنان سلطانِ سائسِ مهیب چنین قطعه نیارستی گفتن. (ص 120)

ص: 111

ابتدا به چند نمونه از تعاریفی که در کتاب های دستور آمده، اشاره می شود. ضمیر، کلمه ای است که معمولاً به جای اسم می نشیند و نقش های مختلف می پذیرد. (1) ضمیر، اسمی است که جانشین اسم دیگر شود و تعریف گردد. (2) عنصر ضمیر در

جایگاه گروه اسمی، در يك جمله و یا جمله های پیاپی، به جای اسم ظاهر می شود. (3) ضمیر، اسم کنایه ای است که اسم صریحی را می گیرد. (4)

ضمیر، آن عنصر واژگانی است که جایگزین يك گروه اسمی می گردد. (5) ختّامپور و

فرشیدورد، ضمیر را از اقسام اسم می دانند.

ضمایر موجود در کتاب تقض، عبارت اند از: شخصی، شمارشی، مبهم، مشترك و اشاره ای.

1. ضمایر شخصی

این ضمیرها، خود به دو دسته تقسیم می شوند: ضمیرهای شخصی منفصل و ضمیرهای شخصی متصل.

ص: 115

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 185.

2- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 244.

3- . دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشکوه الدینی، ص 153.

4- . دستور زبان فارسی، ختّامپور، ص 31.

5- . ساخت زبان فارسی، غلامعلی زاده، ص 41.

ضمیرهای شخصی منفصل، عبارت اند از: من، تو، او (وی)، ما، شما، ایشان.

- همه صحابه و اهل البیت را بعد از رسول، رجوع با وی بوده است. (ص 172)

- آن کس که بر جایگاه او بنخفت، نه علی مرتضی بود که نفس بذل کرد و جان فدا کرد مصطفی را؟! (ص 168)

- نه شما مرا به خلافت بنشانده اید و بر من بیعت بسته اید. (ص 363)

- خطبه و سگّه به نام خود بکردند و ایشان را مغلوب و محروم رها کردند. (ص 371)

- اکنون خود را حنفی سنی می خواند و گر در بازار یا در لشکرگاه گویند: خواجه اشعری؟ گوید: من سنی ام یا حنفی؟! (ص 461)

چگونگی کاربرد و نقش ضمائر شخصی منفصل، از قرار زیر است:

یک. مخفف شدن ضمیر «من» هنگام اتصال به «را»

- روزی که مرا به سرای سید فخر الدین رحمه الله نوبت مجلس بود، امیر حاجبی از آن امیر عباس پیامد با جماعتی ترکان. (ص 451)

- او گفت: أفعدونى، أسندونى؛ مرا با راست گیرید، و راست بنشانید. (ص 273)

دو. مخفف شدن ضمیر «او» و «ایشان» هنگام قرار گرفتن بعد از حرف «به»

- قریش بدو اعتبار نکردند. (ص 177)

- ثواب و محمّدت آن، بدیشان راجع باشد. (ص 469)

سه. کاربرد ضمیر شخصی منفصل برای غیر انسان

- مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروب بندگان که زیادت از دویست دانشمند در وی درس اصول دین و اصول الفقه و علم

شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند. (ص 36)

چهار. کاربرد در نقش نهادی

- ما ایشان را فرستادیم پیش از تو از رسولان. (ص 179)

- او از سر شماری آن که به دفع مضرت از خدای و رسول تبراً کرده بود، نمی یارست در مدینه آمدن. (ص 461)

پنج. کاربرد در نقش متممی

- خراسان بر وی مقرر گشت. (ص 479)

- بر ما هیچ غرامتی و ملامتی نیست. (ص 347)

شش. کاربرد در نقش مفعولی

- چه منع کند او را از مواسات با من. (ص 170)

- او را معلوم شود کذابی و بی امانتی این مصنف مجتبر. (ص 179)

هفت. کاربرد در نقش مضاف الیهی

- عمر را بسی پسر، عمان بودند که فرمان او نمی بردند. (ص 173)

- خطبه و سگه به نام او کنند تا داند که او نیز با وجود چنین شحنگان، در توقّف معذور است. (ص 470)

- اعتقاد تو در حقّ علی و آل علی، معلوم اوست. (ص 356)

ب. ضمیرهای شخصی متصل

به طور کلی، کاربرد ضمایر شخصی متصل در کتاب نقض، بیشتر از ضمایر منفصل است و همه ضمایر متصل در این کتاب، کاربرد داشته است.

یک. افزودن «ی» بین کلمه و ضمیر هنگام پیوستن ضمیر به کلمات مختوم به «الف» و «ی»

- دیوارش همه از قدر است، و قفل هایش از بغض آل مصطفی است. (ص 446)

- بوجهل سنگ بر پایش می زند و مجروح می کند. (ص 332)

دو. حذف شدن شناسه در بعضی موارد

- الزام نکنند که ایمان بیاری و دست از مجبّری بدارید. (ص 42)

سه. در نقش مفعولی

گاهی به آخر فعل متعدی اضافه می شود.

- ایشان را لقبی باشد که بدان بازخوانندشان. (ص 12)

- بفرمود تا عمارتش کردند. (ص 36)

گاهی نیز به دنبال متمم می آید.

- زین الملك بود که به ساوه اش برآویختند. (ص 117)

چهار. در نقش متممی

در بعضی موارد، متمم متصل به فعل است.

- از مجلس داشتندشان منع کرد. (ص 42)

- او از من است و من از اویم. (ص 170)

گاهی نیز به حرف ربط بیان شرط «اگر» متصل شده است.

- اگرشان بکشتندی، شهید بودندی. (ص 340)

پنج. در نقش مضاف الیهی

- امویان و مروانیان و عباسیان با پدراناش چه معامله کردند. (ص 473)

2. ضمائر مشترك

ضمیر مشترك، کلمه ای است تغییرناپذیر که به اسمی مفرد یا جمع، یا به یکی از ضمیرهای شخصی شش گانه برمی گردد. (1) سه واژه: خود، خویش و خویشتن، ضمائر مشترك اند.

کاربردهای گوناگون ضمائر مشترك، از قرار زیر است:

الف. مفعول

- خود را فاعل و مکتسب فعل خود گوید. (ص 369)

- اکنون به تقیّه، خود را حنفی سنی می خواند. (ص 461)

ص: 118

ب. متمم

- اگر بر فضل بندد، بر خود خندد. (ص 389)

- خود را به خود هلاك كرد. (ص 342)

- مانند این الفاظ اجرا کردن در حق صحابه و حوالت کردن به خود و به غیر، إلاّ بی نفسی و بی حمیتی و بی امانتی نباشد. (ص 256)

ج. بدل

- ابو العیناء، خود معروف است که مجبّر و مشتهی بود، آنکه فلسفی شد. (ص 188)

د. مضاف الیه

- از پدران خویش احوال طفل شنیده باشد. (ص 464)

- آن هفت گانه خود را بر این سه گانه بسته اند. (ص 457)

نکته قابل توجه این که در جاهایی از کتاب، ترکیب «به خودی خود»، به کار رفته است.

- هرکه نیاورد گویند: به خودی خود، مخذول است. (ص 501)

3. ضمائر اشاره

ضمیرهای اشاره، در حقیقت، دو کلمه «این» و «آن» است که اولی برای اشاره به نزدیک و دومی برای اشاره به دور به کار می روند و گونه های دیگر، صورت های ترکیبی این و آن هستند. ضمیرهای اشاره در کتاب نقض، عبارت اند از: این، آن، آنچه، اینچه، همین، همان، همچنان، چنان، چندان، چنین، همچنین، این چنین که در نقش های زیر به کار رفته اند:

الف. نهاد

- اینان مگر از جهل و بی حمیتی، آن طریقت را ترك کرده اند. (ص 31)

ب. مفعول

- اگر معنی این کلمات دانستی، از عقل شرم داشتی، این اجرا کردن. (ص 483)

ص: 119

- کتابی بزرگ که آن را زلّة الأنبياء خوانند بوالفضائل مشاط کرده است ردّ بر کتاب تنزیه

الأنبياء که سیّد علم الهدی مرتضی کرده است. (ص 11)

ج. متّم

- این بدتر و سخت تر از آن است که خواجه انتقالی بر قائم، حوالت کرده است. (ص 476)

- بنگر! که در این چند سخن متناقض است. (ص 13)

د. مضافّ الیه

- دشمنان اینان را توبه مقبول نیست. (ص 21)

ه. مسند

- این دعوی، مخالف آن است که در پیش گفته است. (ص 25)

- جواب این کلمه، آن است. (ص 22)

- رأی من در این کار، آن است که تو تنها پنهان پیش عمّت شوی. (ص 356)

و. جمع بسته شدن ضمیر اشاره «این» با علامت «ان»

- اینان و مانند اینان مشتی اوياش فجّار[ند]. (ص 368)

- همه طوایف اسلام به نوشتن و خواندن آن راغب اند و غیر اینان. (ص 41)

ز. مخفّف شدن به صورت «بدین» و «بدان» با اضافه شدن حرف «به»

- بدین اشاره مجمل، شبهت زایل است. (ص 31)

- ایشان را لقبی باشد که بدان باز خوانندشان. (ص 12)

نکته: کاربرد فراوان از این ضمائر در کتاب نقض، بسیار مشهود است.

4. ضمائر شمارشی

این ضمائر در کتاب نقض، به دو شکل ضمیرهای شمارشی اصلی و ترتیبی، به کار رفته اند.

الف. ضمیرهای شمارشی اصلی يك. نهاد

- یکی آن که خدا در او آفریند و یکی آن که با خود مجاهده و مجادله کند. (ص 17)

دو. مسندُ الیه

- یکی توحید است و دودِیگر هست نبوت و امامت. (ص 16)

- از این کتاب ها یکی و دو، در آن سراها باشد. (ص 17)

ب. ضمیرهای شمارشی ترتیبی

در کتاب نقض، این گونه ضمیرها، کاربرد زیادی ندارند.

- اول، دروغ بر رسول خدا نهادن؛ دوم، بی فرمانی علی مصطفی را ظاهر بکردن؛ سیوم، بوبکر و عمر. (ص 11)

5. ضمایر مبهم

کاربرد این گونه از ضمایر، در کتاب نقض، فراوان است و نمونه هایی که شناسایی شده اند، عبارت اند از: کس، کسی، همه کس، هیچ کس، هرکس، برخی، هرکه، هیچ، فلان، دیگر، هرچه، هرچند، یکی، همه، اندکی و دیگری.

از میان آنها، برخی ساده و برخی مرکب اند و در بیشتر نقش های اسم، از جمله: نهاد، مفعول، متمم، منادا، و قید به کار رفته اند.

الف. نهاد

- دگران پوشیده می داشتند. (ص 478)

- اگر دگر کس کرد امیر المؤمنین مطلق آن کس باشد، نه علی. (ص 172)

ب. مفعول

- کس را از امت، زهره چنین دعوی نباشد. (ص 172)

- سید علیه السلام همه را به امت خود بر خوانده است. (ص 456)

ص: 121

- یکی را از مجبیره می گوید: تو اشعری؟ (ص 20)

ج. متمم

- مرتضای بغداد رضی الله عنه را چهارصد شاگرد فاضل متبحر بوده اند دون از دگران. (ص 39)

د. بدل

- جهان همه، به حکم ایشان باشد. (ص 475)

- بهری را همه نربینه بوده است و بهری را همه مادینه. (ص 468)

ه. مضاف الیه

- در مواضع بسیار و بیشتران ایشان همه تجرید و تقرید طلب کرده اند. (ص 468)

- نفی و تبرّا از آن و از ایشان در کتب اصولیان اثنی عشریه، ظاهر است، و بعضی خود وضع و تمویه که مذهب کسی نبوده است. (ص 3)

و. منادا

- پیر بزرگوار، شیخ المهاجرین و الأنصار می گفت: ای مسلمانان! از من چه خیانت دیده اید نه شما مرا به خلافت بنشانده اید و بر من بیعت بسته اید؟ ای طلحه! ای زبیر!

ای عبد الرّحمان! ای فلان و فلان! زنهار! البتّه الثّمات نکردند. (ص 363)

ص: 122

قید، کلمه یا گروهی است که به مفهوم فعل و نیز به مفهوم صفت، مسند، قید دیگر و یا مصدر، مفهومی می افزاید و توضیحی در باره آنها می دهد و آنها را با مفهوم جدید، مقید می کند. (1)

قید، کلمه یا کلمه هایی است که فعل یا شبه فعل یا قیدی را بالفعل می کند. (2)

قید، کلمه ای است که مضمون جمله یا فعل یا صفت یا قید یا گروه وصفی یا قیدی یا فعلی و یا هر کلمه دیگری به جز اسم و جانشین اسم را مقید کند و چیزی به معنای آن بیفزاید. (3)

ما در این بخش، قید را از دو جنبه ساخت و مفهوم، مورد بررسی قرار می دهیم. در قسمت ساخت تلفیقی، از دیدگاه های فرشیدورد و وحیدیان کامیار استفاده شده و در قسمت مفهوم، از آرای خیتامپور و انوری - احمدی گیوی، بهره برده ایم.

قید از جهت ساخت

تقسیم بندی قید از جهت ساخت و نوع، از نظر دکتر وحیدیان کامیار، عبارت است از:

1. گروه های قیدی نشانه دار، که خود چهار نوع است: الف. کلمات تنوین دار عربی؛ ب. متمم های قیدی (حرف اضافه + گروه اسمی)؛ ج. پیشوند + اسم؛ د. واژه های مکرر.

2. گروه های قیدی بی نشانه، که خود سه نوع است: الف. قیده های مختص؛

ص: 125

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 221.

2- . دستور زبان فارسی، خیتامپور، ص 90.

3- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 459.

ب. اسم های مشترك؛ ج. صفت های مشترك با قید.

فرشیدورد، قید را این گونه تقسیم بندی می کند: 1. بسیط؛ 2. غیر بسیط. غیر بسیط، خود بر دو قسم است: الف. مشتق؛ ب. مرکب.

1. تقسیم بندی اول الف. گروه های قیدی نشانه دار يك. کلمات تنویندار عربی

- خواجه سنی خدای تعالی مقدرًا از فرعون و بوجهل یا کفر می خواهد یا ایمان. (ص 500)

- اولاً دروغ بر رسول نهاده است و عمر را در صلابت با بوجهل مشارکت داده است. (ص 176)

دو. واژه های مکرر

- جواب این کلمات نيك نيك باید کردن تا شبهتی بنماند. (ص 354)

- چنین چنین بسیار کردند تا همه را به زاری بکشند. (ص 82)

ب. گروه های قیدی بی نشانه يك. قیدهای مختص

- اتفاق است که این حق، هرگز نگاه نداشته اند و ضایع مانده است و هدّر شده است. (ص 335)

- امیران بزرگ و سپهسالاران باعدت را بر این قلعه الموت فرستاد و صبح گل، هنوز در قید حیات بود. (ص 479)

دو. اسم های مشترك با قید

- دانیم که این کلمه، روزِ حربِ جمل گفته باشند یا در حرب صفین. (ص 175)

- دیگر باره به حساب کورتر است و به احوال روزِ سقیفه جاهل تر؛ که اگر دانستی نگفتی. (ص 602)

ص: 126

سه. صفت های مشترك با قید

- هارون الرشید از بی وفایی، او را بر دست سندی بن شاهك هلاك فرمود تا اینان همه صابر و مظلوم و شهید باشند و ایشان همه متعدی و ظالم و غاصب. (ص 339)

- این کلمتی است بی وزن و بی اصل. (ص 118)

چهار. ضمیر در نقش قید

گاهی ضمیرهای پرسشی «کی» و «کجا» و ضمیر تعجبی «چه» در نقش قیدی به کار می روند. (1)

- اگر مصنف، دعوی علم تواریخ می کند باید داند که علی که بود و چه کرد و کجا بود؟ (ص 168)

2. تقسیم بندی دوم

قیدها را می توان از جهت ساخت، به ساده، مشتق، مرکب، مشتق - مرکب، گروه قیدی و جمله تقسیم کرد. نمونه هایی از این گونه تقسیم بندی در این جا ذکر می شود.

الف. ساده

- جواب این کلمات، نیک استماع باید کردن که این مصنف مجبر بر خود چه گواهی داده است. (ص 176)

ب. مشتق

- مردم عام غافل از استماع آن دعاوی بی بیئت و معانی متحیر می مانند. (ص 2)

ج. مرکب

- این معنی در عهد عمر و علی و تا این روزگار نبوده است که همه جهان، خدای را عبادت کردند و شرك نیاوردند، پس در آخر الزمان باشد. (ص 270)

ص: 127

د. مشتق - مرگب

- پس دگر باره، چون تره و اشنان با خرید و فروخت افتاد. (ص 336)

- تقریر کرده باشد دگر باره که: صحابه بهترند از خدا و رسول؛ که منکران خدا و رسول را توبه مقبول است و دشمنان اینان را توبه مقبول نیست. (ص 21)

ه. گروه قیدی

- خواجه بعد از چهارصد سال باز می نماید در تصنیف نیکوعهدی امامان خویش. (ص 339)

- بعد از سه روز، سنّیانِ عوام به فتوای علمای سنّی از گورش بر آوردند و پاره پاره بکردند و در سرایش متفرّق کردند. (ص 194)

و. قید مؤول یا جمله ای

- در این وقت که من این مجموعه می نوشتم، جامعی به خطّ قمی نساخ بگرفتند. (ص 282)

(= موقع نوشتن مجموعه: قید زمان)

- جواب این کلمات را اول به وجه گوش باید داشتن تا فایده حاصل شود. (ص 282)

(= برای حصول فایده: قید علت)

تبصره: برخی از گروه ها و ترکیب های عربی در فارسی، در نقش قید به کار می روند که به نمونه هایی از آنها اشاره می شود: علی الدوام؛ آخر الزمان؛ الحق؛ بحمدالله.

قید از جهت مفهوم

یعنی این که مکان، زمان، و چگونگی یا مفهوم هایی جز آنها را برساند. (1)

1. قید زمان

- چون جهودان دون طلب مسیح می آیند، او را به شب پنهان به آسمان می گریزند. (ص 332)

ص: 128

- روز آدینه در جامع قزوین با حضور صد هزار مرد سخن گفت و تقریر مذهب کرد و بطلان تعلیم و تقلید به غایت رسانید. (ص 452)

2. قید مکان

- چون است که آن جا که سلمان و بوذر و مقداد و عمّار و جابر و بویّوب و خزیمه و زید بر امامت علی متّفق شدند، آن قلّت را قدری نباشد. (ص 454)

- آخر این جا اعتراف داده است که بیست هزار ناکشین را به یک روز هلاک کرد. (ص 330)

3. قید مقدار (کمّیت)

- در لشکر ایشان مانند این و بیش از این بوده اند. (ص 349)

- آن کس که از لغت و تفسیر، اندک مایه بهره دارد، این حوالت چگونه روا دارد؟ (ص 180)

4. قید کیفیت (چگونگی)

- جواب این کلمات، نیک استماع باید کردن که این مصنّف مجبّر بر خود چه گواهی داده است. (ص 176)

- آلت افعال نیک و بد خدای تعالی دهد. (ص 502)

5. قید تمثلاً

- در این معنی، فصلی مفرد بیاید در آخر کتاب، ان شاء الله تعالی! (ص 262)

6. قید حالت

- مردم عام غافل، از استماع آن دعاوی بی بینت و معانی، متحیّر می مانند. (ص 2)

7. قید تأسّف

- فرزندانش را به بردگی بردند، و واویلاه و واحزنانه در روز عاشورا در بستند. (ص 347)

- جایی می گوید: عُمَر به فضل، از علی بهتر است، و جایی می گوید: در صلابت با بوجهل همبر است، دریغا سَنَیَان به تعصّب. (ص 176)

8. قید تعجب

- عجب است از شخصی که دعوی دوستی بوبکر و عمر کند و چندینی قلم به مساوی ایشان براند! (ص 273)

- ای عجب! اگر متقدّمان خود رافضی بودند، آمدن و اختیارِ ابن المقفّع کردن، باطل و بی فایده باشد. (ص 26)

9. قید تدریج

- اما جواب این فصل مشنّع به انصاف گوش باید داشتن و واحد به واحد بر خواندن. (ص 118)

10. قید تفسیر

- ما تمکین دهیم ایشان را یعنی به وقت خروج قائم، شیعت را، تا جهانداری کنند و قائم، پادشاهی کند. (ص 267)

- بزرگانِ اجدادِ مصطفی، این اسامی مُضاف به بتان اختیار می کردند تا بدان شبهت آن نور منقطع نشود؟ و این معنی اَظْهَر مِنَ الشَّمْس است. (ص 517)

11. قید پرسش

- خبری بی اصل است و حدیثی بی نقل نادرست، نمی دانم تا بوطالب در دوزخ چرا بود؟ (ص 512)

- اگر مصنّف دعوی علم تواریخ می کند باید داند که علی که بود و چه کرد و کجا بود؟ (ص 168)

12. قید استثنا

- این مذهب جبر، هیچ عالمی فاضلی عابدی عفیف نفسی اختیار نکند مگر مثنی دروغ بازی لَتَنبَان مَنبَل بی نماز بریط ساز چنگ نواز زرق فروش. (ص 189)

- هیچ عاقل این وجه را انکار نتواند کردن و إلاً مگر به جحدِ محض. (ص 502)

13. قید نفی

- پس اتفاق است که این حق، هرگز نگاه نداشته اند و ضایع مانده است و هَدَر شده است. (ص 335)

14. قید تصدیق

- به مذهب شیعه اخبار آحاد البتّه ایجاب علم و عمل نکنند، و خبر چون صحیح و متواتر باشد، مسموع و مقبول باشد و ایجاب علم و عمل کند. (ص 39)

- مردی را گفتند: از کجایی؟ گفت: از ماورامین. گفتند: الحق سر و ریشی رنگین داری، از دو جای باشد. (ص 640)

15. قید تشبیه

- پس مذهبِ سنّت را آویختنِ چنان قاضی در دار السنّه، خللی و نقصانی بنکرد، مانا که آویختن خلیفه زاهد مذهبِ شیعه را نقصانی نکند. (ص 193)

16. قید تبرّی و ادب

- از این الزام بر قول وی دانم که مفرّی نباشد و هرکس که این فصل به استقصا برخواند، کذّابی و نامعتمدی او بدانند نعوذ باللّه من شرّ الضّلال و من سوء المقال!

(ص 22)

- خواجه گوید: در صلابت با بوجهل برابر است. نعوذ باللّه من هذا المقال! (ص 176)

17. قید علّت

- شیعت از این هفتاد و دو طایفه، هیچ را کافر ندانند و کافر نخوانند؛ زیرا که هم مقرّند به خدای و رسول و از امت رسول اند. (ص 462)

- زیرا که دین هر دو متین بودند خدای تعالی دعاوی رسول اجابت کرد و عمر را هدایت داد. (ص 175)

ص: 131

- گر ثابت بُنانی پیر روزگار بود و نایب و پسر حیدر کَرّار بود، اگر بهتر از عیسی نیست، باری بهتر از ثابت است. (ص 464)

- من باری علی مرتضی را با اوصیای انبیا برابر دانم و از همه ائمه اش بهتر دانم. (ص 176)

منظور از شبه جمله، کلمه یا گروهی از کلمات هستند که غالباً برای بیان حالات عاطفی گوینده به کار می‌روند (1) و همچون جمله، پیامی را از گوینده به خواننده منتقل می‌سازند؛ اما چون برخلاف جمله، از دو بخش نهاد و گزاره، تشکیل نشده‌اند، «شبه جمله» نامیده می‌شوند.

خسرو فرشیدورد، صوت را کلمه ای می‌داند که: نقش فعل یا جمله را بازی می‌کند، بی آن که شکل آنها را داشته باشد و برای بیان عواطف و احساسات، به کار رود. (2)

تبصره: در برخی از کتاب‌های دستوری، شبه جمله، اصوات نامیده شده است. (3)

شبه جمله‌ها از جهت مفهوم در کتاب نقض، به انواع زیر تقسیم شده‌اند:

1. شبه جمله ندا

منظور از شبه جمله ندا، عباراتی هستند که به کمک حرف ندا، در نقش منادا به کار رفته‌اند.

الف. پس از حرف ندای «ای»

- ای معشر الخلاق! این است علی. (ص 598)

- خواجه می‌بایست که گفته بودی که: ای علی! جماعتی خواهند باشند که خدای تعالی به قهر اعتقاد رفض در ایشان آفریند و ایشان قادر نباشند بر ترك و منع و رد آن. (ص 13)

ص: 135

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 143.

2- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 510.

3- . دستور زبان پنج استاد، قریب و دیگران، ص 221؛ دستور زبان فارسی، ناتل خانلری، ص 77.

- ای عجب! اگر متقدمان، خود رافضی بودند، آمدن و اختیار ابن المقفّع کردن، باطل و بی فایده باشد. (ص 26)

- ای مسلمانان! اگر منکر امامت بوبکر، رافضی باشد، منکر امامت علی، چراسنی و بهشتی باشد؟ (ص 331)

ب. پس از حرف ندای «یا»

- جبرئیل گفت: یا رسول الله! تعجب منمای! (ص 611)

ج. شبه جمله ندا با «ا»

- بارخدایا! تو قدرتِ موجه و ادراک بیافرین تا برادرانِ سنی من این معنی بدانند و بشنوند. (ص 8)

- بارخدایا! توفیق ده تا از عهده گفته به درآیم و قول و قلم إلا به صواب نگردانیم. (ص 531)

2. شبه جمله امید و آرزو

- جواب این ترهات و خرافات و طامات مطول - که به موضع خویش این خارجی بیان کرده است - ، مُستقصی برود، إن شاء الله تعالی!

(ص 625)

- هرکس این فصل برخواند، کذابی این مُشَنع بداند، إن شاء الله! (ص 257)

3. شبه جمله مبین تنبیه و تحذیر

- زنهار ایشان را رافضی نشاید خواندن! (ص 362)

4. شبه جمله تأسّف

- جایی می گوید: عُمَر به فضل، از علی بهتر است، و جایی می گوید: در صلابت، با بوجهل همبر است. دریغا سنیان به تعصّب!

(ص 176)

- فرزندانش را به بردگی ببردند، و واویلاه و واحزناه! در روز عاشورا در بستند. (ص 347)

ص: 136

5. شبه جمله تحسین و تشویق

- آفرین و ثنا از اهل زمین و سما بر آل محمد و پاکان و برگزیدگان و احباب و ازواج و اصحاب او باد! (ص 2)

6. شبه جمله تعجب

- عجب است که مصنف انتقالی که دعوی علم تواریخ می کند، این قصه نشنیده است! (ص 341)

- ای سبحان الله! جماعتی مقریان متدین عارف، سال ها از سر علم و دیانت در کتاب خدای تعالی رنج برده و استخراج معانی کرده از حروف و کلمات و وقوف، مسلمانان ایشان را به کدام حجت کافر دانند؟ (ص 525)

7. شبه جمله تکذیب و نفی

- حاشا که آن مذهب شیعه نیست؛ بلکه گویند: او شاگرد مصطفی و وصی او و خلیفه او بعد از اوست. (ص 257)

- سبحان الله، چه مانده است این سخن به بیعت شوری! (ص 352)

تبصره 1: ممکن است صوتی در چند معنی به کار رود. از این رو، تقسیم بندی اصوات بر حسب معنی، مانند دیگر تقسیم بندی های معنوی، قاطع و دقیق نیست. (1)

تبصره 2: برخی از ترکیب ها در کتاب نقض، به شکل صوت به کار رفته اند که تعداد این نمونه ها زیاد نیستند و به چند نمونه اشاره می شود.

إن شاء الله! (ص 347)؛ بحمد الله! (ص 364)؛ الحمد لله! (ص 347)؛ نعوذ بالله! (ص 330).

ص: 137

1- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 515.

در بیشتر کتاب های دستور، از نقش نماها با عنوان «حروف» یاد شده است. برای نمونه، در کتاب دستور زبان فارسی احمدی گیوی و انوری، برای حروف، چنین تعریفی آمده است: «حرف ها، واژگ ها یا گروه هایی هستند که معنی مستقلی ندارند و فقط برای پیوند دادن کلمه ای به کلمه ای یا کلمه ای به جمله ای یا نمودن نقش کلمه ای

در جمله به کار می روند».(1)

این مقوله به صورت دقیق و مشخص در کتاب دستور وحیدیان کامیار، بررسی شده است. تشخیص نقش کلمات در جمله، با نقش نماها صورت می گیرد.(2)

انواع نقش نماها

در این بخش، وضع و معانی هر دسته از نقش نماها را بر اساس کاربرد آنها در جمله، مورد بررسی و مطالعه قرار می دهیم.

1. حروف اضافه

در این جا به چند تعریف از کتاب های دستور در باره حروف اضافه اشاره می شود. حرف اضافه یا متمم ساز، کلمه ای است که گروه اسمی یا اسمی را وابسته و متمم کلمه دیگر می کند.(3)

ص: 141

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 246.

2- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 112.

3- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 448.

حروف اضافه، ادواتی هستند که به اول اسم در می آیند تا آن را با یکی از معانی: ابتدا، انتها، استعلا، ظرفیت، علّیت و امثال آنها به فعل یا شبه فعل نسبت دهند. (1)

حرف اضافه یا وابستگی، کلمه ای است که پیش از اسمی یا پس از اسمی یا هم پیش و هم پس از آن آورده می شود تا وابستگی اسم یا جانشین اسم را به کلمه دیگر نشان دهد. (2)

حروف اضافه از نظر ساختمان، به دسته های زیر تقسیم می شوند:

یک. حروف اضافه ساده: حروف اضافه ساده ای که در کتاب نقض، به کار رفته اند، عبارت اند از: به، با، بر، جز، چون، در، را، که، مانند، مگر، نزدیک، الا، اندر.

دو. حروف اضافه مرکب: حروف اضافه مرکب، آن است که بیش از یک کلمه باشد. حروف اضافه مرکب، بیشتر از به هم پیوستگی حرف های اضافه و گاه از به هم پیوستن حرف ربط و اضافه ساخته می شود. (3)

تبصره: خطیب رهبر در دستور خود، گروهی به نام «شبه حرف های اضافه» را آورده و این گونه تعریف کرده است: این حروف، بیشتر از به هم پیوستن یک یا دو حرف اضافه ساده با یک اسم و گاهی با یک صفت یا ضمیر اشاره ساخته می شود. (4)

حروف اضافه مرکبی که در کتاب نقض، به کار رفته اند، عبارت اند از: از بهر، از بهر آن که، از برای، از روی، از طرف، از قبل، از جانب، از جهت، از طریق، از جمله، به جز، به نزد، به جای، با این همه، بعد از، بیرون از، پس از، تا به، در پی، در حق، در سر، در میان، و بر سبیل.

معانی حروف اضافه ساده الف. حرف اضافه «از» یک. ابتدا و غایت در زمان و مکان

- چون بوبکر از دنیا برفت. (ص 257)

ص: 142

1- . دستور زبان فارسی، خیامپور، ص 104.

2- . دستور زبان فارسی کتاب حروف اضافه و ربط، خطیب رهبر، ص 3.

3- . همان، ص 13.

4- . همان، ص 15.

- پس شیعت، این تمکین را حوالت کنند به وقت خروج مهدی و نزول عیسی از آسمان. (ص 267)

- مذهب و اعتقاد اهل حق، آن است که برگ از درخت بنیفتد إلاّ به فرمان خدای تعالی. (ص 506)

- چون رسول صلی الله علیه و آله از مگه هجرت کرد به مدینه، آن کس که بر جایگاه او بخفت، نه علی مرتضی بود که نفس بذل کرد و جان فدا کرد مصطفی را؟ (ص 168)

دو. احتوا و تضمّن

- چون بام کعبه از اصنام پاك می بایست کردن، آن نه علی بود که قدم بر کتفِ نبوت نهاد و بتان را از بام کعبه بینداخت؟! (ص 170)

- اگر بوبکر و عمر با وی همان کردند که معاویه کرد از انکار فضل، و تیغ در روی او کشیدن، و مال مسلمانان مستهلک کردن، و بر ضعفا ظلم کردن] او هم با ایشان همان

می کرد که با معاویه [چون نکردند نکرد. (ص 330)

سه. انتساب

- او از من است و من از اویم. (ص 170)

- در کتب اخبار از مخالف و مؤالف از هرگونه ای آورند از مناقب و مساوی. (ص 255)

چهار. تبعیض

- خود علی، عالم تر از همه جهان بود به جای صلح و توقّف، و جای حرب و خصومت. (ص 330)

- علی بهتر نیست از مصطفی، و نه برابر مصطفی هست، و دختر علی بهتر نیست از دختر مصطفی، و عمر به اتفاق سنیان، بهتر است از عثمان عفّان. (ص 259)

پنج. تعلیل

- این جا اعتراف داده است که بیست هزار ناکشین را به يك روز هلاك کرد و از بُغض علی و عداوتِ او ایشان را از «أفاضل النَّاسِ» خوانده است. (ص 330)

ص: 143

- مردم عام غافل از استماع آن دعای، بی بینت و معانی، متحیر می مانند. (ص 2)

شش. از جانب، از سوی

- صد هزار درود و تحیات از خدای تعالی و از همه احبّا بر زمره انبیا و رسل باد! (ص 1)

- این خبر از صادق علیه السلام بر این وجه و این تأویل که بیان کرده است. (ص 255)

هفت. فصل و تمیز

- او نیز مطالعه نسخه تمام کرد و از من پوشیده داشتند از خوف آن که مبدا من در جواب کتاب و نقض آن، تعجیلی کنم. (ص 3)

- بهره او فر و نصیب او از آن کافه امت را باشد و فرق نهد در شفقت از میان یکی و دیگری. (ص 117)

- خاله را از چهارگونه سهو افتاده است: اول آن که به بیمارستان باید رفتن؛ نه به جامع آمده است. دوم آن که به طیب یهودی بایست نمود؛ به شافعی مقری نموده؛ سیوم، آن که بول عادت باشد، نه غایط؛ چهارم، آن که در شیشه کنند نه در دبه. (ص 254)

هشت. مترادف «بر»

- از دروازه بغداد درآمد و از گرد شهر بگشت و آنالحق بزد. (ص 70)

نه. تبیین جنس

- عجزه از جهل و خرافت، دبه ای از پوست خر برداشت. (ص 254)

ده. توضیح

- گروهی از علمای هر طایفه، به استقصای تمام، تفحص اوراق آن کتاب نموده اند. (ص 3)

- اما در آخر الحمد که روا ندارند گفتن، از آن است که نه از الحمد است. (ص 597)

- در بعضی از تفاسیر اهل البیت علیهم السلام آورده اند که مراد از تین، سوگند است به حسن علی، و مراد از زیتون، سوگند به حسین علی، و طورسینین، فاطمه الزهرا، و هذا البلد

الأمین، بقیه ائمه طاهرین اند. (ص 265)

- نه مذهبِ خواجه ناصبی رافضی سنی حنفی چنان است که: بلال حبشی بهتر است از بوطالب قرشی. (ص 637)

- گر ثابت بُنانی پیر روزگار بود و نایب و پسر حیدر کَرّار بود، اگر بهتر از عیسی نیست، باری بهتر از ثابت است. (ص 464)

دوازده. استعانت و واسطه

- ممکن کند ایشان را از دینی که برایشان پسندیده است. (ص 269)

ب. حرف اضافه «الّا» يك. حرف اضافه برای استثنا، مترادف «جز»

- اولین گواهی بر صحّت رسالت، ولی خدا، و وصی مصطفی و آن نبود إلاّ علی مرتضی. پس دین را کمال از او بود. (ص 173)

- اجماع است که الاّ علی مرتضی بنمانده بود. (ص 355)

- این معنی از طریق عقل و نقل بر مؤمن عاقل مستبصر پوشیده نماند و الاّ احمق خربطی ناصبی انکار نکند و بر باطل اصرار نکند.

(ص 478)

دو. حرف اضافه برای استثنا، مترادف «مگر» و «مگر این که»

- پس باید که در عثمان و غیر وی این طریق هم با مشیت خدای گذارد که قطع نتوان کردن بر نجات و هلاک غیر، الاّ به قیامت تعلق دارد،

وگرنه دست از مذهب بد نامعقول برداشتن، و اعتماد بر ایمان و طاعت کردن. (ص 256)

- برگ از درخت بنیفتد الاّ به فرمان خدای تعالی. (ص 506)

ج. حرف اضافه «به» يك. الصاق الصاق حقیقی

- از اصلاّبِ طیبین و ارحامِ طاهرات به جهان آمد. (ص 2)

- چون رسول علیه السلام از مکه هجرت کرد به مدینه. (ص 168)

الصاق مجازی

- هر جواهر محامد که غواصان دریای دین به صحت دلیل از قعر بحر دل، به غوص ارادت به ساحل زبان آرند. (ص 1)

دو. انتهای غایت

- او آن را مطالعه کرد به استقصای تمام و پیش برادرِ مهترم اوحد الدین الحسین - که مفتی و پیر طایفه است - . (ص 3)

سه. استعانت و واسطه

- هرکس که به انصاف بخواند، نامنصفی این مصنف بداند که هر چه گفته است، همه دروغ و بهتان و تعصب و کذب است. (ص 255)

چهار. حال

- کتاب به پارسی را خطبه به تازی معهود و معتاد نباشد. (ص 7)

پنج. ظرفیت مکانی و زمانی

- بیشتر وزر و وبال آن و نکال آن به دنیا و آخرت در گردن مؤلف بماند. (ص 4)

- چون رسول علیه السلام از مکه هجرت کرد به مدینه. (ص 168)

- پاره ای از غایط دختر در او کرد و به شهر آمد و به جامع بُرد و بر پیری امام مُقری عرض کرد. (ص 254)

شش. سوی و جانب

- اما جواب این کلمات که حوالت کرده است به ابن البرقی و به کتاب او و این مایه بندانسته است که مُخبر و مُحدث، مانند غواص باشد.

(ص 255)

- ماه ربیع الأول پانصد و پنجاه و شش سال از هجرت صاحب شریعت - علیه الصلوة و السلام - به ما نقل افتاد که کتابی به هم آورده اند

و آن را بعض فضائح الروافض نام نهاده اند. (ص 2)

ص: 146

- اتفاق را نسخه اصل به دست سید امام شهاب الدین محمد بن تاج الدین کیکی افتاد که معتبر شیعه است. (ص 4)

هفت. مترادف «با»

- ما را در آن فصول و کلمات چند روزی تأملی شافی رفت به احتیاطی کافی به عشق مذهب جبر و هوای طبع و حبّ التّشو فراموش آورده، الحق عباراتی است درست و خوش و سهل؛ اما کلماتی مشیع از سر تعصب و جهل. (ص 4)

- لوا و رایت کافران به دست طلحة بن ابی طلحه بود که به تیغ علی کشته آمد. (ص 169)

هشت. مترادف «در»

- لوا و رایت کافران به دست طلحة بن ابی طلحه بود که به تیغ علی کشته آمد. (ص 169)

- خود درجه عمر به مذهب ناصبیان، بیشتر و رفیع تر است. (ص 256)

- مدرسه خواجه امام رشید رازی به دوازه جاروب بندان. (ص 36)

نُه. موافقت و مطابقت

- نُه زن است به یکجا و این بر همه امت، حرام است. (ص 614)

ده. مترادف «به دلیل»

- با وجود امیر المؤمنین علی - علیه السلام - بوبکر را و غیر بوبکر را، استحقاق امامت نیست به فقد شرایط موجهه. (ص 257)

- آن جماعت را که در عهد خلفا و سلاطین به الحاد بکشتند. (ص 128)

یازده. مترادف «از»

- مستغنی از آن که او بدان حوالت و اشارت کند به سرای کسی، همه مملو به حجت عدل خدای، و مشحون از براهین توحید. (ص 18)

د. حرف اضافه «با» يك. اختصاص

- پس با ثبوت مذهب جبر و تشبیه این اجرا بر اطلاق مرضی و محمود نباشد. (ص 10)

- به ضرورت خواهی نویسی را قبول باید کرد که رگی با جان دارد. (ص 169)

دو. مترادف «به»

- علی او را گفت: محراب پدرت باز شکاف و بتی زرّین برگیر و با وام پدرت ده. (ص 257)

- وزر و وبال آن با گردن این خلیفه باشد. (ص 89)

- مناقب و فضیلت می خواند تا در آن نیکونامی، با جوار خدای شد. (ص 110)

سه. سوی و جانب

- تا سلطنت با آل سلجوق افتاد تا اِلی یومنا هذا. (ص 52)

- همه صحابه و اهل البیت را بعد از رسول، رجوع با وی بوده است. (ص 172)

چهار. تعدیه

- از آنچه علی کرد از ده یکی، بلکه از صد یکی عمر کجا کرد؟ و قوت آن کجا داشت؟ تا این فصل با آن قیاس می کند و جواب جنگ نباشد. (ص 173)

پنج. معیت و مصاحبت

- بوبکر و عمر را با خدای تعالی مشارکت و برابری دادن، که به اتّفاق مسلمانان، مشرک آن باشد که خدای را انباز گوید و انکار وحدانیت کند. (ص 13 - 14)

- بزرگا مرد است که با سیّد اولین و آخرین در هدایت مشارکت دارد. (ص 14)

شش. موافقت و مطابقت

- راعی را با آفتاب مشابّهت کرده اند. (ص 64)

- خالد ولید، آن روز هنوز با لشکر کافران بود و راه او بگرفته بود و ناگاه بر مسلمانان زد. (ص 169)

هفت. مترادف «در حق» و «نسبت به»

- داوود با زنی اوریا همچنان کرد. (ص 10)

هشت. مترادف «بر»

- چون غزالان رفتند و مسلمانان در بلاد اسلام با سر قاعده خود رفتند. (ص 43)

- سرایش به غارت می دادند و باز خلعتش می دادند و با سر کارش می فرستادند. (ص 88)

ه. حرف اضافه «بر» يك. استعلا

- همه شیوخ معتزله، علی را بر یوبکر و عمر تفضیل نهند در علم و سبقت. (ص 254)

- آن نه علی بود که قدم بر کتف نبوت نهاد و بتان را از بام کعبه بینداخت؟ (ص 170)

دو. الصاق

- اگر عمر شاید که بر گبرکان صلح کند، حسن شاید که با باغیان صلح کند. (ص 499)

سه. عهد و ذمه

- بر خلفا باشد که تولیت کاری کنند که از عهده آن به در نتوانند آمدن. (ص 334)

چهار. مترادف «در»

- آن کس که بر جایگاه او بخفت، نه علی مرتضی بود که نفس بذل کرد و جان فدا کرد مصطفی را؟ (ص 168)

- پندارم که بر لفظ جبرئیل غیر علی را گفت: «لافتی إلا علی و لا سیف إلا ذوالفقار». (ص 170)

پنج. مترادف «به»

- این کتاب بر وجهی مرتب شد که خواص را دافع شبهات باشد و عوام را مثمر دلالات. (ص 7)

- کس را بر وی اعتراض نرسد، که مالک الملک است. (ص 256)

ص: 149

- پاره ای غایبِ دختر در او کرد و به شهر آمد و به جامع بُرد و بر پیری امام مُقری عرض کرد. (ص 254)

شش. مترادف «برای»

- مال بر دوستی توحید و عدل و عصمتِ رُسل و وجوبِ معرفتِ به عقل و نظر بذل می کنند. (ص 105 - 106)

- پس باید که در عثمان و غیر وی این طریق هم با مشیت خدای گذارد که قطع نتوان کردن بر نجات و هلاک غیر. (ص 256)

هفت. مترادف «نسبت به» و «در حق»

- وی را بر آویخت و بر آن پشیمان شد و سه روز بار نداد. (ص 119)

هشت. مجاوزت

- اما سعد الملك رازی، شیعی امامی اصولی بود و چون خواجگان دولت بر وی به در آمدند و تعرضش کردند. (ص 119)

و. حرف اضافه «تا»

یک. در معنای انتهای غایت

- پس بایست که محمد بوبکر از آن ترکه ردّ دین پدرش بکردی تا بدان بت مدفون حاجت نیفتادی. (ص 257)

- پس بایست که فتح مکه مصطفی، روز اول بکردی تا شبتهی بنماند. (ص 330)

- امیر المؤمنین آن باشد که باشد نه آن که خوانندش، تا بر یکدیگر قیاس می کند تا شبته زایل شود. (ص 340)

دو. مترادف «که»

- ندانم تا چرا عمر را چنین معصوم و مطهر می دانند؟ (ص 256)

- لعنت هفت آسمان و زمین بر همه نزاریان و صباّحیان و باطنیان باد تا چرا وجوب معرفت را حوالت به سمع و پیغمبر و معلّم صادق

کردند؟ (ص 128)

ص: 150

ز. حرف اضافه «جز» برای استثنا

- اندرین مختصر، جز اشاراتی نرود؛ زیرا که شرح تطویل احتمال نکند. (ص 18)

- مصرّح گفت: «أجعلنا من دون الرحمن آلها يعبدون» که آیا نکردیم به الف استفهام؛ یعنی بکردیم جز از خدای خدایانی تا ایشان بپرستند؟! (ص 179)

ح. حرف اضافه «چون»

يك. در معنی مشابهت

- البتّه وقوع ایمان و طاعت محال باشد، و نیز واجب نباشد بر مکلف اختیار آن کردن، و آن چون عقل است و تمکین و نصب ادلّت، و ازاحتّ علّت، و فعل آلت، و اثبات دلالت، آلت چون دل و دیده و بعثت رُسل و بیان شرعیات و انزال کتب و غیر آن، همه الطاف است. (ص 502)

دو. در معنای قید زمان «زمانی که»

- چون علی، مُحِقّ باشد چنان که گفته است معاویه، مُبطل باشد و مُبطل هالك. (ص 183)

- در این فصل، چون اندیشه به انصاف رود، فایده به حاصل آید از وجوه. (ص 184)

ط. حرف اضافه «در» يك. ظرفیت زمانی و مکانی

- در مواضع این کتاب بیان کرده ایم. (ص 506)

- چهارم آن که، در شیشه کنند نه در دبه. (ص 254)

- در آن وقت که نامه می نویسد بوطالب به اهل حبشه بدین عبارت در حقّ مصطفی می نویسد ابیات غزّاء نیکو. (ص 510)

دو. سوی و جانب

- رایت رسول در آن غزاة که داشت؟ (ص 168)

- پس ایمان بر حقیقت، آن باشد که مکلف در سرای تکلیف به نظر بر وجه در دلیل به مشقّت حاصل کند به فعل خویش. (ص 499)

ص: 151

سه. مترادف «به» و «بر»

- وگر نادانی مانند این گوید و نویسد، در عهده او باشد. (ص 256)

- وزر و وبال آن و نکال آن به دنیا و آخرت، در گردن مؤلف بماند. (ص 4)

- در میان سرای خویش سر شانه می کرد. داوود در سر او نگاه کرد و بر وی عاشق شد. (ص 256)

- آدم در خدای عصیان کرد. (10)

چهار. مترادف «در باره» و «در خصوص»

- این نه در حقّ علی آمد؟ (ص 170)

- پس باید که در عثمان و غیر وی این طریق هم با مشیت خدای گذارد که قطع نتوان کردن بر نجات و هلاک غیر. (ص 256)

پنج. مترادف «برای»

- هر جواهر محامد که غواصان دریای دین به صحتّ دلیل از قعر بحر دل به غوص ارادت به ساحل زبان آرند، نثار حضرت واجب الوجودی باد که موثر در معرفت او به ابقاء تکلیف تفکر و نظر است. (ص 1)

ی. معانی حرف اضافه «اندر» یک. مترادف «به» و «در»

- آن هیبت اندر دل ها نه او زایل گردانید؟ (ص 168)

دو. مترادف «در باره»

- و همچنین اندر این آیت که: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»، الآية تا به آخر، گفته است: بدین امامان

شیعت را می خواهد که در آخر الزّمان، قائم بیاید و همه زمین او را مسلم شود. (ص 268)

ص: 152

ك. حرف اضافه «را» يك. اختصاص

- وجود عالم را حوالت به بقای اوست و عقل و شرع منتظر حضور و ظهور و لقای او. (ص 6)

دو. مترادف «به»

- او را گفتند: تو را آب دختر، به طیب شهر باید نمود. (ص 254)

- پندارم آن روز، مصطفی غیر علی را گفت: «الإسلام تحت قدميك». (ص 168)

سه. نشان مفعولی

- همه شیوخ معتزله، علی را بر بوبکر و عمر، تفضیل نهند در علم و سبقت. (ص 254)

- هر عاقلی فاضل که به انصاف بخواند، نامنصفی و نادانی مصنف بداند و او را از خود نداند و نخواند. (ص 4)

- مُثبتان توحید را و مُقرّان نبوت را و امامت را و متابعان شریعت را به تهمت کذب منسوب کرده و سادات بزرگوار و مشایخ کبار را بی

حجتی، معیوب دانسته. (ص 5)

چهار. مترادف «برای»

- خاله را از چهارگونه سهو افتاده است. (ص 254)

- ما را در آن فصول و کلمات، چند روزی تأملی شافی رفت به احتیاطی کافی. (ص 4)

- آن کس که بر جایگاه او بخفت، نه علی مرتضی بود که نفس بذل کرد و جان فدا کرد مصطفی را؟ (ص 168)

ل. حرف اضافه «مانند» برای مشابَهت

- این، حوالتی بی اصل است مانند دیگر حوالات که کرده است. (ص 179)

- مانند این آیات بسیار است که همه دلالت است بر آن که مکلف، فاعل و مخیر و مختار است در فعل. (ص 502)

ص: 153

م. حرف اضافه «مگر»، مترادف «جز»

- علماء شیعت را خلافی نیست با یکدیگر، مگر عوام را از قلت علم گفتگویی باشد وگرنه، مثبتان و نافیان همه ناجی اند. (ص 505)

- این مذهب جبر، هیچ عالمی فاضلی عابدی عقیف نفسی اختیار نکند مگر مشتی دروغ بازی لَتَبَان مَنبَل بی نماز بریط ساز چنگ نواز زرق فروش. (ص 189)

ن. حرف اضافه «نزدیک»، مترادف «پیش»

- آن خدای که موصوف بودی به صفات نقص، مستحقّ حمد و ثنا بودی به نزدیک عقلا یا نه؟ (ص 10)

- دروغ و نقل بی اصل را به نزدیک علما جواب لازم و واجب نیست. (ص 274)

س. حرف اضافه «برای» به معنی اختصاص و قصد

- سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب الحدیث که ایشان را در ری، مسجد آدینه نبود. (ص 35)

- اشعار او که دلالت است بر نجات او بی نهایت است، و ما را این قدر برای دفع این شبهت کفایت است. (ص 186)

معانی حروف اضافه مرگب الف. حرف اضافه «از بهر» در مفهوم اختصاص و مترادف «برای» و «به خاطر»

- تا او این مذهب از بهر ایشان اختیار کرد. (ص 25)

- مصتّف آورده است که به مردی برابر بودند با علی هر یکی در آن روز به دست کمینه کس کشته شدند تا امیر المؤمنین کشنده زیبر را می گوید: قاتل ابن صفیه فی التّار؛ از

قول محمّد مختار، از بهر آن که او نیز خارجی بود و دشمن علی بود. (ص 182)

تبصره: این حرف اضافه، گاه به شکل «از بهر آن را که» برای افاده معنای تعلیل و تأکید به کار رفته است.

- به قدرت ایمان، کفر توان کرد، و به قدرت کفر، ایمان توان کرد از بهر آن را که قدرت

ص: 154

- از بهر آن را که مدار بعثت رُسل و انزال همه کُتب، بر قبول توبه است. (ص 20)

ب. حرف اضافه «از پس» مترادف «به دنبال» و «از پی»

- آنگه گفت: «وَلْيُبَدِّلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»؛ و بدل کند ایشان را از پس خوف و ترس ایشان ایمنی. (ص 270)

- آن فصل که از پس این فصل گفته است برود مشبع به شرح، به توفیق خدای تعالی و به برکات سید انبیا محمد مصطفی و سید اوصیا علی مرتضی، ان شاء الله! (ص 347)

ج. حرف اضافه «از سر» مترادف «از» و «به دلیل»

- همه طوایف، به وقت نزول مضرّت، از سر ضرورت این مایه به رخصت عقل برای دفع مضرّت بکنند. (ص 461)

- از سر سیاست و سلطنت، او را تهدید و وعید کردی. (ص 337)

- تا بداند که آن تقریر، نه از سر دانش و علم و انصاف کرده است که از مشرق و مغرب بر این گونه است که بیان کرده شد، و خواجه مصنّف از دو مذهب، لاف نتواند زدن. (ص 460)

د. حرف اضافه «از طریق» مترادف «با»

- حنیفیان می گویند که: رؤیتی معقول است و از طریق علم اثبات می کنند چنان که امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «لا أعبد ربّاً لم أره» و مجبّره و مشبّه می گویند: بینم خدای را بدین چشم سر، و مشابّهتی از این عظیم تر نباشد. (ص 447)

- امیر بدر الدین قشلق ایشان را به تیماری می داشت از طریق حمایت، نه از طریق مذهب. (ص 451)

ه. حرف اضافه «از قبل» مترادف «از جانب»

- مانندگی ایشان به یهودان است که هر آیت که از تورات موسی بر ایشان خواند گفتند: موسی از قبل خویش می گوید و این نه کلام خداست تا باری تعالی ایشان را به

نکال های مختلف، عقوبت کرد. (ص 447)

و. حرف اضافه «از برای» در مفهوم اختصاص و مترادف «برای» و «به خاطر»

- عقیل، فرمان علی برد و به معاویه که رفتی از برای ابلاغ حجّت رفتی تا فضایل و مناقب مرتضی در شام منتشر می گرداند. (ص 174)

- مذهبِ خواجه و همه مجبّران چنان است که آدم در خدای عصیان کرد، و نوح از برای پسرِ کافر از خدای تعالی، طلبِ امان کرد. (ص 10)

ز. حرف اضافه «از میان» مترادف «از»

- روا باشد که ثابت بُنّانی را از میان خاك ببرند چنان که کس نبیند و دخترش غیب داند و امام سنی در تصنیف شرح دهد و بدیع و غریب نباشد. (ص 467)

ح. حرف اضافه «از غایت» در مفهوم «نهایت»

- بعد از این حجّت، انکار این حالت کردن، از غایتِ جهل و بی خردی باشد. (ص 473)

- آنچه گفته است از غایت عداوت علی مرتضی که: «ایشان اهل لا إله إلاّ الله بودند»، قیاس باید کرد با آن که جهودان و ترسایان، اهل لا إله إلاّ الله اند؛ اما چون دشمنان

رسول اند، آن گفت را منزلتی نباشد. این جماعت اگرچه معترف اند به قول شهادتین، چون دشمنان علی اند، به دنیا باغی اند و به قیامت هالك. (ص 183)

ط. حرف اضافه «به نزدیک» مترادف «در نظر» و «به عقیده»

- همه فضایح و قبایح، از فعل او باشد، به بیان بایست کردن تا مذهب قائل در اثبات خدای پوشیده نبودی، و آن خدای که موصوف بودی به صفات نقص، مستحقّ حمد و ثنا بودی به نزدیکِ عقلا یا نه؟ (ص 10)

- چون علی اقتدا به مصطفی کرد در نماز امام محمّد و مأموم علی؛ مدّتی بر این رفت تا بوطالب، روزی جعفر را می گوید: «یا جعفر! صِلِ جَنَاحِ ابْنِ عَمِّكَ»؛ تا او نیز اقتدا کرد،

مگر علامت سیوم از ظهورِ کفر بوطالب به نزدیکِ خواجه این باشد. (ص 510)

ی. حرف اضافه «به ضرورت» در مفهوم قیدی

- این چهار فضیلت، عبد الله عباس می گوید غیر علی را نبود، به ضرورت خواهی نوشتی را قبول باید کرد که رگی با جان دارد. (ص 169)

- هر کس که یکی را کافر خواند از آن دوگانه، به ضرورت، یکی کافر باشد. (ص 175)

ک. حرف اضافه «بر سبیل» در مفهوم «طریق و روش»

- آنچه گفته است بر سبیل حکایت، اما از فرطِ خبثِ عقیده که: «از آن لشکر بانگ می آمد: أَلَا إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ قَدْ أَشْرَكَ؛ علی کافر شد»، رحمت بر مسلمانی و مفتی و صاحب حکمی باد که جواب این کلمه، فهم کند. (ص 175)

ل. حرف اضافه «به اول» و «به آخر» در مفهوم قید، مترادف «در اول» و «در آخر»

- اگرچه به اول مقرر باشند، اما در آخر، مجتبه را خلاف کند و خلاف باشد در اول؛ خاصه در امامت. (ص 254)

- اول به شیعی می گفتند پس به آخر، غالی و ملحد شدند. (ص 187)

م. حرف اضافه «به خلاف» مترادف «علی رغم»

- با آن کلمت قیاس می کند تا شبهت برخیزد چنان که مذهب اهل عدل است و عقل بر آن گواه است؛ به خلاف آن که مذهب اهل جبر است که درست شد. (ص 501)

ن. حرف اضافه «در حق»

- مقابله باشد آنچه مختلف فیه باشد در حق علی با آیاتی که اصحاب سنت و جماعت، تأویل کنند در حق صحابه. (ص 180)

س. حرف اضافه «به بدل» مترادف «به جای» و «مثل»

- اگر تو اینان را طلاق دهی، من تو را به بدل اینان، بهتر از اینان بدهم. (ص 520)

- این فصل به بدل آن نوشته آمد تا هرکس می خواند، می داند. (ص 446)

ص: 157

ع. حرف اضافه «به عینه» با مفهوم قیدی «عینا»

- مجرّه را به عینه، مذهب این است که نفی عقل و نظر نکنند. (ص 448)

ف. حرف اضافه «جز از» در مفهوم استثنا

- مصرّح گفت: «أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» که آیا نکردیم به الف استفهام، یعنی بکردیم جز از خدای خدایانی؟! (ص 179)

2. حروف ربط یا پیوند

ابتدا به چند تعریف از کتاب های دستور اشاره می شود: حرف ربط یا پیوند، کلمه ای است که دو کلمه، دو ترکیب یا دو گروه مرکب از چند کلمه یا دو جمله را به هم پیوند می دهد. این حروف بر دو قسم هستند: 1. پیوند عطف ساز؛ 2. پیوند تابع ساز. (1)

نقش نمای پیوند، پیوند میان دو جمله را برقرار می سازد و بعضی از انواع آن برای پیوند بین دو واژه نیز به کار می رود. اگر پیوند در جمله به کار رود، یا نشانه وابستگی

است یا هم پایگی. (2)

پیوند یا حرف ربط، کلمه ای است که دو یا چند کلمه یا گروه یا جمله واره را به هم می پیوندد یا آنها را همسان و هم پایه یکدیگر می سازد و یا جمله واره ای را وابسته جمله واره های دیگر می کند. دو نوع حرف ربط مهم داریم: 1. حرف ربط هم پایگی؛ 2. حرف ربط وابستگی. (3)

حرف ربط هم پایگی

این دسته از حروف ربط در کتاب نقض، به سه گونه زیر به کار رفته اند:

الف. حروف ربط هم پایگی ساده که عبارت اند از: اما، باری، پس، اگر، آخر، باز، نه، نیز، هم، هنوز، و، یا.

ص: 158

1- . همان، ص 31.

2- . دستور زبان فارسی 1، وحیدیان کامیار، ص 113.

3- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 525.

ب. حروف ربط همپایگی مرکب که عبارت اند از: آنگه، بلکه، وانگه، همچنین، و نیز.

ج. حروف ربط هم پایگی مزدوج که عبارت اند از: هم... هم، نه... نه.

الف. حروف ربط هم پایگی ساده يك. حرف ربط «اما» برای استدراك، مترادف «لیکن»

- آنچه از طلحه روایت کرده است به غایت دروغ است؛ اما غرض مصتف، آن است که چون در اوّل کتاب بگفته است که زییر از علی شجاع تر بود، خواسته است که به رمز در آخر کتاب بگوید که: طلحه، از مصطفی سخی تر بود. (ص 628)

دو. حرف ربط «باری» برای تلخیص و وصل

- من باری علی مرتضی را با اوصیای انبیا برابر دانم و از همه ائمه اش بهتر دانم. (ص 176)

- علی امام است به اجماع ائمت بعد از عثمان، باری چنان که بوبکر امام است به اجماع ائمت بعد از رسول صلی الله علیه و آله و مخالفت هر دو، بر يك حد است و موافقت هر دو، بر يك حد. (ص 174)

سه. حرف ربط «نه» برای عطف

این حرف ربط، حکمی را برای ماقبل خود اثبات می کند و از مابعد خود نفی می نماید.

- به انصاف بیاید دیدن تا اگر دگر کس کرد امیر المؤمنین مطلق آن کس باشد نه علی، و این فضائل که بیان کرده شد، همه فرع است بر عصمت و نصیبت به حجّت عقل و آیات قرآن و اخبار رسول. (ص 172)

- پس معلوم شد که ایشان در اختیار اسامی، تبع وضع و فال بوده باشند نه تبع اعتقاد، تا نیک فهم کند. (ص 517)

چهار. حرف ربط «نیز» برای عطف

- پس این نیز که پنداشته است ناصبی که منقبت است هم منقبت نیست که بنده باید که

مخیر باشد در فعل ایمان، و ایمان کسب و فعل بنده باشد تا مستحق مدح و ثواب باشد. (ص 176)

- به مذهب شیعه امام نص است ایشان نیز منکر نص را خارجی و هالك دانند. (ص 519)

پنج. حرف ربط «هم» در معنای «نیز» برای عطف

- شاید اگر نمازش فائت شود هم روا باشد. (ص 524)

- وزر و وبال آن هم به گردن آن کس که ابتدا کرده است. (ص 190)

شش. حرف ربط «واو» 1. پیوند جمله های هم پایه

- آن کس که بر جایگاه او بخت، نه علی مرتضی بود که نفس بذل کرد و جان فدا کرد مصطفی را؟ (ص 168)

- اسماعیل بن ابی خالد روایت می کند که روزی مرا گفت: دو درم به من ده. گفتم تا آن را چه کنی؟ گفت: تا عصایی بخرم و بدان، سگان را از شهر به در کنم. (ص 599)

2. عطف یا پیوند کلمات هم نقش

- موثر در معرفت او به ابقاء تکلیف، تفکر و نظر است. (ص 1)

- نان و نفس و تیغ و انگشتی و جان از همه صحابه، نمی دانم که بذل کرد؟ (ص 171)

- أم سلمه، فاضل تر است و بزرگ تر از بسیاری از زنان رسول، مگر بدان مردود باشد که او را با علی و فاطمه و آل ایشان خصومتی و عداوتی نبوده است. (ص 600)

3. استیناف

- از وی شنیده اند که گفت: تا علی را دیدم که قوم کوفه را به قتال معاویه دعوت می کرد، کینه وی هنوز در دل من است و نیز دیوانه بوده است این قیس بن ابی حازم الخارجی. (ص 599)

- اما آن روز که دندان رسول شکسته شد به ضرورت دانم که سیف الله نبوده باشد و لوا

ص: 160

و رایت کافران، به دست طلحة بن ابی طلحه بود که به تیغ علی کشته آمد و صُواب بنده قوم که رایت بستند هم به تیغ علی کشته آمد و مبارزان مکه، آن روز، چند کس به تیغ علی هلاک شدند. (ص 169)

4. فوریت و عدم تراخی

- هر جواهرِ محامد که غَوَاصان دریای دین، به صَحّت دلیل از قعرِ بحرِ دل به غوصِ ارادت به ساحل زبان آرند، نثار حضرت واجب الوجودی باد که موثر در معرفت او به ابقاء تکلیف، تفکر و نظر است، و لال باد آن مدبر که گفت: موجب آن معرفت تقلید و تعلیم و خبر است! (ص 1)

5. تخمین و تقریب

- مشابهت دارند به طبیعه که به چهار ارکان گفتند، و دو و سه و چهار نُه باشد، و مجبّره، نُه قدیم اثبات کردند تا به هر سه گروه، مشابهت کرده باشند و به تأمل در این

کلمات، فایده حاصل شود. (ص 448)

هفت. حرف ربط «یا» 1. تخییر

- میانِ خدا و نام خدا پس نمی توان دانستن که ابتدا به خدا کرده است یا به نام خدای. (ص 7)

- جواب آن است که مخالفت علی یا کفر و معصیت است، یا ایمان و طاعت است. (ص 174)

2. مترادف «واو» عطف

- تا آن با این قیاس کند یا دست از مذهبِ بد بردارد و چنین مُحالات نگوید. (ص 611)

ب. حروف ربط هم پایگی مرگب يك. حرف ربط «آنکه» برای عطف، مترادف «پس»

- آنکه بعد از آن چنان که ما بر امام حقّ - ضاعف الله دولته - ثنا گفته ایم، او سلطانِ سعید

ص: 161

محمد بن محمود را - قدس الله روحه - که تألیف در عهد دولت و حیات او اتفاق افتاده بود، مدحی و ثنایی گفته است. (ص 12)

- آنچه چون دو سال برآمد برین حادثه، دگر باره در گوش ها فرا گفتگوی گرفتند. (ص 449)

دو. حرف ربط «بلکه» برای اضراب

- در هیچ کتابی از کتب شیعت، مذکور نیست؛ بلکه در اخبار و تواریخ و آثار و ملاحم آورده اند. (ص 465)

- از آنچه علی کرد از ده یکی، بلکه از صد یکی، عمر کجا کرد؟ و قوت آن کجا داشت؟ (ص 173)

سه. حرف ربط «و نیز» در معنای «همچنین»

- و گر باری تعالی آلت بندهد و توفیق و لطف در باب تکلیف عقلی و شرعی بنکند، البته وقوع ایمان و طاعت محال باشد، و نیز واجب نباشد بر مکلف، اختیار آن کردن. (ص 502)

ج. حروف ربط هم پایگی مزدوج يك. حرف ربط «هم...هم» برای عطف

- علی و عمر به مدینه بودند و شاگردان علی مرتضی در آن صحبت بودند و به مشارکت علی کردند، هم به رأی و تربیت و هم به مدد و لشکر. (ص 178)

- تا بدانند که بی مصطفی هم مردی نموده است، و هم لشکر شکسته، و هم دشمن بکشته، و حرب صفین را قیاس باید کردن با حرب حنین. (ص 183)

دو. حرف ربط «نه...نه» برای نفی

- هیچ کس امامت و زعامت بحق نکرده است؛ زیرا که معلوم است همه عقلا و فضلا را که تا امامت به مروانیان و امویان و عباسیان افتاد تا الی یومنا هذا، حق ضعفا از اقویا

بازنستند، و نه حق مسلمانان به مسلمانان رسانیدند، و نه حق خود بر خود نگاه داشتند. (ص 334)

ص: 162

حروف ربط وابستگی یا پیروی، حرفی هستند که در کلمات و گروه‌ها نقشی ندارند و فقط دو جمله‌واره را به هم می‌پیوندند. (1) این حروف از حیث ساختمان، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف. حروف ربط وابستگی ساده که عبارت‌اند از: اگر، تا، چون، که.

ب. حروف و شبه حروف ربط وابستگی مرکب که عبارت‌اند از: اگرچه، با آن که، از بهر آن که، چنان که، از بهر آن را که، همچنین، چندان که، زیرا که.

ج. حروف ربط وابستگی مزدوج، مانند: بهری... بهری، هم... هم.

الف. حروف ربط وابستگی ساده يك. حرف ربط «اگر» 1. در مفهوم «استدراك»

- یا بهری از آن فعلِ خداست و بهری فعلِ رافضیان است، اگر همه فعلِ خداست، پس خطای عظیم باشد که خواجه، فعلِ خدای را منسوب کند به رافضیان. (ص 9)

- امروز اگر شیعت و امام ایشان نیست که ممکن نه‌اند، دیگران همه بر سر کار خود داند. (ص 269)

2. در مفهوم «شرط»

- چون این عزم مصمم شد، دل، مژده به جان داد، و جان، پیغام به زبان، و زبان، به بیان، و بنان، به بیان که اگر می‌خواهی که این لعل را طرفِ کمرِ ایمان کنی، صواب آن باشد که دیباچه کتاب به نام آخرین امامان کنی. (ص 6)

- اگر مصنف دعوی علم تواریخ می‌کند، باید داند که علی که بود و چه کرد و کجا بود؟ (ص 168)

3. در مفهوم «جزم و تحقیق»

- اگر مالك اشتر را - که شمشیر شیر خدای بود - برادرزاده ای خارجی باشدش، پس

ص: 163

تقصان نکند شیعت را. (ص 365)

دو. حرف ربط «تا» 1. برای انتها و غایت

- چون مقتدر به در آمد، به دستش باز دادند تا کشته شد، و چون مسترشد به در آمد، بگریختند تا او شهید شد، و گر راشد به در آمد، به دست تیغ ملاحظه ملاعینش باز دادند تا کشته آمد تا دیگر بیرون نیایند که خواجه تیغ نمی تواند خوردن. (ص 370)

2. برای ابتدای غایت

- این معنی در عهد عمر و علی و تا این روزگار نبوده است. (ص 270)

3. برای بیان قصد و غرض از انجام دادن فعل

- آن را که مذهب و اعتقاد این باشد، روا نباشد که در مذهب مسلمانان طعن زند؛ باید که به مشیت افکند تا خود خدای چه خواهد؟ (ص 370)

- این احوال در تاریخ و تفسیر محمد جریر طبری باید دیدن که امامی است از ائمه اصحاب الحدیث معتمد و امین، نه خارجی است نه انتقالی، تا فایده حاصل شود و شبهت زایل. (ص 181)

4. برای تفسیر و شرح

- پس این نیز که پنداشته است ناصبی که منقبت است هم منقبت نیست که بنده باید که مخیر باشد در فعل ایمان، و ایمان کسب و فعل بنده باشد تا مستحق مدح و ثواب باشد، و به ترك آن، مستحق ذم و عقاب. (ص 176)

- باید که مذهب نو را دست بدارد و با سر مذهب اولین شود و می گوید و می نویسد؛ تا خلاف ساقط باشد و شبهت زایل و وفاق حاصل. (ص 370)

سه. حرف ربط «چون» 1. برای علت آوری

- اما چون حرب صفین، شاهد آورده است که در آن جا به مصلحت وقت، امام ساکتی

ص: 164

می کرد، اول حرب جَمَل بود، فراموش نبایست کرد که بی حضورِ مصطفی صلی الله علیه و آله آن شیرِ مردانه و امام یگانه و شجاع فرزانه، در آن میانه، بدین بهانه تیغ از نیام جدا کرد و سرها از شخص ها و دست ها از تنها چگونه تنها کرد. (ص 182)

- جواب این کلمه آن است که: بدین نقد و عیار و معیار که خواجه دارد از جبر و تشبیه و قدر و تمویه و فقد عدل و توحید و نبوت و امامت، الا دغل نباشد؛ اما چون به مذهب خواجه، تلبیس ادله رواست، روا باید داشتن که این دغل نیست، سره است؛ اما خدای تعالی به صورت دغل بدو می نماید. (ص 372)

2. برای مقارنت زمانی، مترادف «همین که» و «هنگامی که»

- نسخت ها به اطراف فرستادند و ائمه خوراسان و ماوراء النهر حنیفیان همه بخواندند و این خبر، فاش و منتشر شد. آنکه چون دو سال برآمد بر این حادثه، دگر باره در گوش ها فراگفتگوی گرفتند. (ص 449)

- و چون مقتدر به در آمد، به دستش باز دادند تا کشته شد، و چون مستر شد به در آمد، بگریختند تا او شهید شد. (ص 371)

چهار. حرف ربط «که» 1. برای علت آوری

- بر مذهب جبر و تشبیه، این لفظ چنین اجرا بایست کردن که: این مجموعه ای است در فضایح و قبایحی که خدا آفریده است و خالقش اوست و رافضیان بر آن قادر نباشند. (ص 9)

2. برای تفسیر و شرح

- اگر همه فعل خداست، پس خطای عظیم باشد که خواجه، فعل خدای را منسوب کند به رافضیان. (ص 9)

- بدین نقد و عیار و معیار که خواجه دارد از جبر و تشبیه و قدر و تمویه و فقد عدل و توحید و نبوت و امامت، الا دغل نباشد. (ص 372)

ص: 165

- تعلیم و تقلید، باطل است که آن، طریقت ملحدان و باطنیان است. (ص 451)

4. برای بیان مقصود

- جواب این شبهه آن است که این مصنف اگر دعوی مذهب شافعی می کند، باید که سؤالگو را بدین سیر منکر نباشد تا او را در تفسیر این آیت، شبهتی بنماند که دوبار زندگی باشد. (ص 270)

5. برای مفاجاة

- جواب این شبهه آن است که این مصنف اگر دعوی مذهب شافعی می کند، باید که سؤالگو را بدین سیر منکر نباشد تا او را در تفسیر این آیت، شبهتی بنماند که دوبار زندگی باشد. (ص 270)

نکاتی در مورد کاربرد حرف اضافه «که»

يك. گاهی جمله بعد از «که» توضیح دهنده ترکیبی وصفی، مرگب از صفت اشاره است که قبل از آن به کار رفته است:

- اما جواب این کلمات که بایستی که با بوبکر و عمر همان کردی که با معاویه کرد، آن است که لازم نیست از وجوه... (ص 330)

دو. حرف ربط «که»، بعد از اسمی که دارای حرف تعریف «ی» است، به کار رفته:

- بوطالب قرشی که مرتبی مصطفی باشد، و ناصر دین خدا باشد، و پدر علی مرتضی باشد، به قول خواجه انتقالی، کافر نشود. (ص 514)

- مذهب این مصنف انتقالی نویسنی رافضی بده سنی شده مانند است به سرایی که اساسش از جبر است، و بنیادش از تشبیه، و دیوارش همه از قدر است. (ص 446)

سه. گاهی حرف ربط «که»، بعد از اسم بدون حرف تعریف «ی» آمده است:

- هر آیت که نه در حق علی باشد بر وی بستن، بدعت و تهمت و ضلالت باشد و این حوالتی بی اصل است. (ص 179)

چهار. گاهی، حرف ربط «که»، بعد از ضمیر مبهم، به کار رفته است:

- چون جواب است عیبی نباشد تا هرکه بخواند بداند و حدیث فضل و منقبتِ عمر و فتح های بلاد و آثار اسلام، همه معلوم است و شیعه، آن را انکار نکرده اند. (ص 177)

- سادات عالم، میخ دیده ناصبیان اند، از فرزندان علی اند، و هرکه نه از فرزندان علی باشد گویند: علوی نباشد و نشاید خواند. پس بدین دلالات و حجّت ها معلوم شد که این معنی به مذهب شیعت امامیه اصولیه، لایق نباشد که نویسند و به اعتقاد کنند. (ص 284)

ب. حروف ربط وابستگی مرگب يك. حرف ربط «پیش از آن» برای تقدّم زمانی

- چه مانده است اینچه کوفیان و رافضیان با حسین کردند، بدانچه مکیان و مدنیان از مهاجر و انصار پیش از آن با عثمان عَفّان کردند؛ جمع کننده قرآن، داماد سید پیغمبران.

تو آن قوم را هر نام خواهی می نه! (ص 361)

- جماعتی حشویان که پیش از این خود را بر این طایفه بستند، این معنی گفته اند. (ص 281)

دو. حرف ربط «اگر چه» برای استدراك

- اگر چه مصنّف خود جزا بر عمل را منکر است. (ص 5)

- این جماعت اگر چه معترف اند به قول شهادتین، چون دشمنان علی اند، به دنیا باغی اند و به قیامت هالك. (ص 183)

سه. حرف ربط «با آن که» برای استدراك، مترادف «بر سر آنچه»

- آنچه گفته است از غایت عداوت علی مرتضی که: «ایشان اهل لا إله الاّ الله بودند»، قیاس باید کرد با آن که جهودان و ترسایان، اهل لا إله الاّ الله اند؛ اما چون دشمنان

رسول اند، آن گفت را منزلتی نباشد. (ص 183)

- آمدیم با آن که نمی دانم که این مجبّر، از این رفض چه می خواهد؟! (ص 187)

ص: 167

چهار. حرف ربط «از بهر آن را که» برای بیان علت

- این جماعت اگرچه معترف اند به قول شهادتین، چون دشمنان علی اند، به دنیا باغی اند، و به قیامت هالك؛ از بهر آن را که اجماع امت، حاصل است بر امامت علی بعد از عثمان، و حاصل نیست بر امامت معاویه. (ص 183)

- باز می نماید که بزرگان و ائمه خواجه عالم ترند از خدای و از مصطفی و از همه انبیای خدای؛ از بهر آن را که مدار بعثتِ رسل و انزالِ همه کتب، بر قبولِ توبه است و رجوع، از طریق کفر و ضلالت. (ص 20)

پنج. حرف ربط «از بهر آن که» برای تعلیل

- به اتفاق، لفظ مؤمنی در شیعت، مستعمل تر است؛ از بهر آن که حنیفی، خود را موحد خواند، و شفعوی، خود را سنی گوید، و شیعت، خود را مؤمن خواند. (ص 269)

- غیر ایشان همه به دوزخ روند؛ از بهر آن که منکر امامت بوبکر و عمرند. (ص 278)

شش. حرف ربط «زیرا که» در معنای تعلیل

- بار خدایا! این دین را به عمر عزیز کن یا به ابوجهل؛ زیرا که در دین، هر دو متین بودند. خدای تعالی دعای رسول اجابت کرد و عمر را هدایت داد. (ص 175)

- هیچ کس امامت و زعامت بحق نکرده است؛ زیرا که معلوم است همه عقلا و فضلا را که تا امامت به مروانین و امویان و عباسیان افتاد تا اِلٰی یومنا هذا، حق ضعفا از اقویا

بازنستدند. (ص 334)

هفت. حرف ربط «و اگر نه» در معنای استثنای منفی

- یا دست از مذهب جبر بیاورد داشتن و بنده مکلف را فاعل و مختار می گفتن و این تقریر می کردن موافق مذهب اهل توحید و عدل، به خلاف مذهب و قاعده اهل جبر و تشبیه، و اگر نه، دست از آن مذهب بد بتواند داشتن، که بس گران خریده است. (ص 8)

- تا این فصل را با آن قیاس می کند، بلکه عقیل فرمان علی برد و به معاویه که رفتی، از برای ابلاغ حجّت رفتی تا فضایل و مناقب مرتضی، در شام منتشر می گرداند، و اگر نه به ذکر ماجرای عقیل و معاویه مشغول شویم، کتاب دراز گردد. (ص 174)

هشت. حرف ربط «چنان که» برای مقایسه

- اما در شرایع و فروع اگر خواهد که بداند که واضح مذهب شیعه که بوده است، اول خدای تعالی او کتاب به جبرئیل امین داده و به محمد فرستاده، و از این جاست که شریعت منصوص گویند این طایفه چنان که حق تعالی می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا». (ص 27)

- بنده باید که مخیر باشد در فعل ایمان، و ایمان، کسب و فعل بنده باشد تا مستحق مدح و ثواب باشد، و به ترك آن، مستحق ذم و عقاب، چنان که مذهب اهل توحید و عدل است به خلاف آن که مذهب اهل جبر و تشبیه است چنان که به دلیل در مواضع این کتاب و دگر کتب، بیان کردیم. (ص 176)

- همه ناصبیان بودند سببت ها به سوهان بکرده، چنان که این جماعت که می گویند: ما سنیان زاهدیم. (ص 363)

نه. حرف ربط «همچنین» در مفهوم تأکید

- همچنین این بیچاره از شرع و عرف آگاه نبود، و در تصنیف و تشنیع هم معذور نباشد. (ص 616)

- اگر گوید: مخالفت علی معصیت است نه کفر، همچنین باشد مخالفت امامت بوبکر و اجماع امت، معصیت باشد دون کفر. (ص 174)

ده. حرف ربط «چندان که» برای مقایسه، مترادف «به اندازه ای که» و «هرقدر که»

- چندان که روز حکمین، علی را می گفتند، ده چندان روز بیعت شوری عمر را می گفتند؛ اما ما روا نداریم که زبان و قلم بر چنان الفاظ بجنابانیم که مصنف در حق امیر المؤمنین اجرا کرده است. (ص 353)

ج. حروف ربط وابستگی مزدوج يك. حرف ربط «بهری...بهری»، برای بیان تقسیم

- یا بهری از آن فعل خداست و بهری فعل رافضیان است. اگر همه فعل خداست، پس خطای عظیم باشد که خواجه، فعل خدای را منسوب کند به رافضیان. (ص 9)

دو. حرف ربط «هم ... هم»، برای بیان اشتراك

- مبغضش هم منافق و هم شقی است. (ص 5)

- شیعه را هم مدرسه بوده و هم مدرّس، و هم فقیه، و هم فقه بوده است. (ص 41)

3. حروف ندا

در کتاب نقض، برای منادا از نشانه های «ای» پیش از اسم و «الف» در آخر اسم، استفاده شده است، که بیشترین کاربرد با «ای» است.

الف. منادا با «ای»

- بدان ای برادر! که در این فصل که ایراد کرده است. بر این وجه که نوشته آمد، طبع را ملالتی پدید آمد. (ص 185)

- ای سبحان الله! جماعتی مقریان متدین عارف، سال ها از سر علم و دیانت در کتاب خدای تعالی رنج برده و استخراج معانی کرده از حروف و کلمات و وقوف. مسلمانان، ایشان را به کدام حجّت، کافر دانند؟ (ص 525)

- می گفت: ای مسلمانان! از من چه خیانت دیده اید؟ نه شما مرا به خلافت بنشانده اید و بر من بیعت بسته اید. ای طلحه! ای زبیر! ای عبد الرحمان! ای فلان و فلان! البته

التفات نکردند. (ص 363)

ب. منادا با نشانه «الف» در پایان «اسم»

- بار خدایا! توفیق ده تا از عهده گفته به درآییم و قول و قلم، الاّ به صواب نگردانیم. (ص 531)

- بار خدایا! تو قدرتِ موجه و ادراكِ بیافرین تا برادرانِ سنی من این معنی بدانند و بشنوند تا معترض نبودی در صورت. (ص 8)

4. نشانه مفعول

نشانه مفعول، حرف «را» است که به دنبال مفعول می آید. در کتاب نقض، مفعول بدون نشانه «را» نیز آمده است.

ص: 170

- او آن را از سر صفای دل و کمال فضل و اعتقادِ نیکو مطالعه کرد و به ما فرستاد و ما را در آن فصول و کلمات، چند روزی تأملی شافی رفت به احتیاطی کافی. (ص 4)

- مجبران و خوارج ائمت رسول را گفتند: قبول کردیم و برادرش و وصیش را قبول نکردند و از او برگشتند؛ و به آخرش کشتند. (ص 446)

- عمر را بسی پسر عمان بودند که فرمان او نمی بردند و نه مذهب سنیان است که عمر پسر را بکشت که فرمانش نمی برد؟ (ص 173)

5. کسره اضافه

کسره اضافه، نشانه اضافه و اَئِصاف است؛ یعنی مضاف به مضاف الیه و اَئِصاف موصوف به صفت.

الف. اضافه مضاف به مضاف الیه

- او را قیاس باید کردن با عیسی پیغمبر و یحیی زکریا در شرفِ فضل که در فصلی دیگر گفته ایم. (ص 177)

- پس بایست که محمّد بوبکر از آن ترکه ردّ دین پدرش بکردی تا بدان بت مدفون حاجت نیفتادی. (ص 257)

ب. اَئِصاف موصوف به صفت

- بهری از کبار فقها در این مسئله موافقت کرده اند شیعت را، و به قول ناصبی نومسلمان، التفات کمتر باشد. (ص 597)

- البتّه آب ریخته، با کوزه نرفت و خشت از قالب بیفتاده، باز جای خویش نیفتاد. (ص 450)

- خواجه کافر بدین الزام شاید که مسلمانان را به دعوی بی حجّت، رافضی و ملحد نخواند، و هر کس که به انصاف این فصل برخواند،

بطلان دعوی این مجبّر بداند. (ص 264)

ص: 171

وندها - که عبارت اند از: پیشوندها، میانوندها و پسوندها - واژگ‌هایی هستند که به ترتیب، در اوّل، وسط و آخر تک‌واژه‌ها یا واژه‌ها می‌آیند و مفهوم جدیدی به آنها می‌بخشند و در برخی موارد، طبقه دستوری آنها را عوض می‌کنند؛ یعنی از طبقه‌ای به طبقه دیگر می‌برند. (1)

فرشیدورد، وندها را به سه قسم: فعّال، غیر فعّال و نیمه فعّال تقسیم می‌کند. (2)

1. پیشوند الف. پیشوند «بی» + اسم: صفت بیانی

بی اصل (ص 67).

ب. پیشوند «بی» + اسم + ی: صفت بیانی

بی بیمی (ص 113)؛ بی فرمانی (ص 13)؛ بی نفسی و بی حمیتی و بی امانتی (ص 256).

ج. پیشوند «نا» + صفت فاعلی

نامنصف (ص 478).

د. پیشوند «فرا» + فعل: فعل پیشوندی

فرا آب کردند (ص 389)؛ فرا آب دادند (ص 416)؛ فرا ساختن (ص 323)؛ فرا پذیرفتن (ص 599).

ص: 175

1- . دستور زبان فارسی 2، انوری و احمدی گیوی، ص 272.

2- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 145.

ه. پیشوند «هم» + اسم

همبر (ص 176)؛ همپشت (ص 377)؛ همسرایه (ص 403).

و. پیشوند «وا» + فعل: فعل پیشوندی

وادادن (ص 375)؛ وا خود نهادن (ص 534)؛ وا سر گرفتن (ص 348).

ز. پیشوند «ها» + فعل: فعل پیشوندی

ها داشتن (ص 302)؛ ها نمودن (ص 629)؛ ها دادن (ص 438)؛ ها بریدن (ص 547)؛ ها پذیرفتن (ص 302).

2. میانوند

میانوندها، تک واژه هایی هستند که بین دو اسم مکرر و گاهی نیز بین دو اسمی که با هم سنخیت دارند، می آیند و از اجتماع آنها واژه جدیدی ساخته می شود. (1) با در نظر گرفتن اختلاف نظر بین اساتید دستور در مورد ماهیت این زمینه، در کتاب نقض، نمونه ای برای این مورد پیدا نشد.

3. پسوند الف. پسوند «الف» یک. برای مبالغه، تأکید و کثرت دادن بار عاطفی

دریغا (ص 445)؛ بارخدايا! (ص 644).

دو. پسوند اتّصاف و صفت ساز

دانا (ص 262).

ب. بن ماضی + پسوند «دار»: اسم مصدر

گفتار (ص 328).

ص: 176

ج. اسم + پسوند «دار»: صفت فاعلی

جهاندار (ص 194)؛ طلايه دار (ص 362)؛ دیندار (ص 5).

د. پسوند «ان»: برای نسبت به مکان و سرزمین

دیلمان (ص 46).

ه. اسم + پسوند «گاه»: اسم مکان و زمان

مصلی گاه (ص 551)؛ بنگاه (ص 474)؛ میقاتگاه (ص 446).

و. اسم + پسوند «باره»: برای نسبت و ائتلاف

غلام باره (ص 190).

ز. اسم + پسوند «گیر»: برای تعیین شغل

گلگیر (ص 385).

ح. اسم + پسوند «گر»: برای تعیین شغل

غربالگر (ص 394)؛ کفشگر (ص 310).

ط. تبدیل «ه» بیان حرکت به «گ»، هنگام اتصال به «ی»

بی مایگی و کم سرمایگی (ص 21)؛ پیادگی (ص 54)؛ ماندگی (ص 133).

ی. اسم + پسوند «بند»: برای بیان صفت فاعلی و شغل

دستاربند (ص 81).

ک. اسم + پسوند «ک» يك. برای تحییب

بهترک (ص 373)؛ بیتک (ص 150).

دو. برای بیان تصغیر

لوحک (ص 160).

ل. پسوند «تر»، و «ترین»: برای ساخت صفت برتر و عالی

بیشتر و رفیع تر (ص 256)؛ کورتر (ص 19)؛ مذکورتر (ص 32)؛ اولی تر (ص 256)؛ عایدتر (ص 80).

م. بن مضارع + پسوند «نده»: صفت فاعلی

کشنده (ص 362)؛ خواننده (ص 224).

ن. اسم + پسوند «وار»: برای بیان دارندگی و شایستگی

بزرگوار (ص 635).

س. اسم + پسوند «واره»: برای بیان شباهت

گاهواره (ص 531).

ع. اسم + پسوند «ناك»: صفت

غمناك (ص 356).

ف. پسوند «ه»

يك. بن مضارع + پسوند «ه»: اسم

خنده (ص 508)؛ بنده (ص 176).

دو. بن ماضی + پسوند «ه»: صفت فاعلی

ایستاده (ص 145)؛ خفته (ص 508).

سه. بن ماضی متعددی + پسوند «ه»: صفت مفعولی

برخوانده (ص 177)؛ آفریده (ص 178)؛ خریده (ص 337).

ص: 178

گاهی در کلمه یا سخنی، دگرگونی آوایی پدید می‌آید؛ به این معنا که واج یا واج‌هایی از آن حذف می‌شود یا تغییر می‌یابد. دگرگونی و حذف واج‌های کلمه و سازه، گروه و اقسامی دارد مانند: قلب، ابدال؛ افزایش؛ تخفیف؛ ترخیم؛ نحت؛ و تصحیف. (1)

در این بخش، با توجه به گستردگی موضوع و برای جلوگیری از اطاله کلام، فقط به مهم‌ترین مباحث آنها می‌پردازیم و به نمونه‌هایی که در باره آنها در کتاب نقض آمده‌اند، اشاره می‌کنیم.

1. ابدال واج‌ها

گاهی طبق قواعد زبان‌شناسی، پاره‌ای از حروف و واج‌ها به خصوص آنها که مخرج و واجگاهشان مجاور و نزدیک یکدیگرند، به هم بدل می‌شوند. گاهی این تبدیل، بین واج‌هایی که هم واجگاه نیستند نیز صورت می‌گیرد. سنگینی حروف و هجاها و دشواری تلفظ نیز از عوامل ابدال هستند. (2)

ابدال، اقسامی دارد، از جمله می‌توان آن را به دو قسم عمده تقسیم کرد: 1. ابدال مصوت‌ها؛ 2. ابدال صامت‌ها. (3) با توجه به تداخل و نزدیکی نمونه‌های ابدال و تخفیف مصوت‌ها، این قسم در همان بخش تخفیف مصوت‌ها، بررسی می‌شود.

نمونه‌هایی از ابدال صامت‌ها

نشتن (ص 356)؛ زفان (ص 372)؛ فرهنگ (ص 469)؛ گراموه (ص 582)؛ چفسیدن (ص 569)؛ بدتر/ بتر (ص 287)؛ بریختن/ برپیختن (ص 251)؛ پراکنده/ براکنده

ص: 181

1- . دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 517.

2- . همان، ص 572.

3- . همان، ص 572.

(ص348)؛ ویرانه / بیرانه (ص73)؛ افکندن / اوکندن (ص249)؛ تراویدن / تلاویدن (ص437)؛ هژبر / هزبر (ص182)؛ یاوه / یابه (ص507)؛ نیابد / نیاود (ص296)؛ با خود نهادن / وا خود نهادن (ص534)؛ سرنوشت / سرنبشت (ص395).

2. تخفیف واج ها

تخفیف یا سبک سازی، حذف واج یا واج هایی از سازه یا کلمه یا کلام است به منظور کوتاه و سبک کردن آن. تخفیف، اقسامی دارد که از آن جمله است: 1. تخفیف آغازین؛ 2. تخفیف میانی؛ 3. تخفیف پایانی؛ 4. تخفیف و ابدال؛ 5. تخفیف تاریخی.

تخفیف در لغت به معنای: سبک کردن، سبک، سبک کردگی، ملایمت و تسکین، کمی و کم کردگی و کاستگی است و در اصطلاح، اختصار کلمه برای سهولت تلفظ و برداشتن تنوین و تشدید از آن است. تخفیف، خلاف تشدید است. همچنین حذف بعضی از حروف يك کلمه برای کوتاه کردن آن را تخفیف می گویند. این عمل، در اثر تحولات زبان و لهجه ای صورت می گیرد. تخفیف یا کاهش آوایی، بیشتر در نظم فارسی صورت گرفته است و آن به خاطر تقییدی است که نظم فارسی به رعایت کمیت هجاهای منظم داشته است. (1)

الف. تخفیف مصوّت ها يك. تخفیف و تبدیل مصوّت بلند آ / a به مصوّت کوتاه آ / a

آن گاه / آن گه (ص7).

دو. تخفیف مصوّت بلند ایی / i به مصوّت کوتاه ا / e

بازایستادن / بازاستادن (ص150).

سه. تخفیف مصوّت بلند ایی / i به مصوّت کوتاه او / o

فراپذیرفتن / فراپذرفتن (ص599)؛ پذیرفتن / پذیرفتن (ص470).

ص: 182

1- «تخفیف مصوّت های بلند و کوتاه در زبان فارسی»، عباسعلی وفایی، مجله زبان و ادب، ش 12، ص 47.

چهار. تخفیف مصوّت و/ W در میان کلمه

شود / شد (ص 255).

پنج. تخفیف مصوّت بلند ای/ i

سنگین / سنگی (ص 131).

ب. تخفیف صامت ها

یک. تخفیف میانی

دشوار / دشخوار (ص 138).

دو. تخفیف پایانی

کنید / کنی (ص 405)؛ بیارید / بیاری (ص 42).

تبصره: تخفیف تاریخی، به دلیل فاصله زمانی بین فارسی دری قرن ششم و فارسی پهلوی ایجاد شده است (1) که نمونه ای از این گونه در کتاب نقض، یافت نشد.

3. افزایش واج ها

گاهی واج ها و حروفی در آغاز یا میان یا پایان کلمه یا سازه یا گروهی، به آن افزوده می شود. (2)

الف. افزایش «الف» به اول کلمه

شگرف / اشگرف (ص 593)؛ شنویدن / اشنویدن (ص 395)؛ برشماردن / بر اشماردن (ص 148).

ب. افزایش «واو» به اول کلمه

اُمید / اوامید (ص 233).

ص: 183

1- «تخفیف صامت ها در زبان فارسی»، عباسعلی وفایی، فصل نامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش 34 و 35، ص 156.

2- دستور مفصل امروز، فرشیدورد، ص 604.

ج. افزایش «واو» به وسط کلمه

شنیدم / شنویدم (ص 481).

تبصره: در این میان، برخی کلمات نیز هستند که هم به آنها واج اضافه شده و هم ابدال در آنها صورت گرفته است.

باز کردن / وا کردن (ص 374)؛ چسپیدن / چفسیدن (ص 569).

4. قلب واج ها

در کتاب نقص، از فرایند قلب، چیزی یافت نشد.

ص: 184

در پایان این نوشتار، به ویژگی های زبانی کتاب نقض، با توجه به بررسی صورت گرفته در بخش های پیشین اشاره می شود، و در حقیقت، اشاره ای گذرا به دستاوردهای این تحقیق است. ضمناً ویژگی های خاص هر مبحث بررسی شده، در همان فصل بیان شده است و این نتیجه گیری، به صورت کلی است.

در فصل اول، بررسی ویژگی های تاریخی - جغرافیایی، برجستگی های سبکی و ارزش های دیگر این اثر، مطمح نظر قرار گرفت، البته تا حدی که لازمه این تحقیق بود.

فصل دوم، به دو بخش تقسیم شد، که در بخش اول، جملات را از جنبه های مختلف از قبیل: تعدد فعل، بیان مفهوم و مقصود، وجود و عدم فعل، جمله های ساده از حیث ارکان و ترتیب اجزای جمله، واکاوی کردیم. در بخش دوم، به بررسی جمله های مرکب و تقسیم آن به جمله های پایه و پیرو و همچنین، نقش جمله های وابسته پرداختیم.

جمله های کتاب نقض از حیث تعدد فعل، دو گونه هستند: جمله های ساده و جمله های مرکب که در کتاب نقض بیشتر جمله های مرکب دویندی، سه بندی، چهاربندی، و پنج بندی به کار رفته اند. انواع جمله از حیث بیان مفهوم و مقصود، تقسیم می شدند به: جمله های خبری، پرسشی، امری، و عاطفی که در این کتاب، جمله های خبری و پرسشی در جایگاه بالاتری قرار گرفته اند. انواع جمله های ساده، از حیث وجود و عدم وجود فعل، به جمله فعلدار و جمله بی فعل تقسیم شدند که بیشتر جمله ها، جمله های فعلی هستند. جمله های ساده از حیث ارکان در کتاب نقض، به جمله های عادی، فشرده و گسترده تقسیم می شوند، که در این میان، سهم جمله های فشرده و گسترده بیشتر است.

در کتاب نقض ترتیب اجزای جمله، آزاد است و بیشتر به دلیل کلامی و استدلالی بودن متن، اجزای جمله جا به جا و حذف شده اند.

در فصل سوم، فعل از جنبه ساختمان و ویژگی های آن از قبیل: زمان، گذر، وجه، معلوم و مجهول و همچنین افعال معین، افعال غیر شخصی و افعال ربطی، مورد بررسی قرار گرفته است. این بخش، تقریباً گسترده ترین قسمت این تحقیق به حساب می آید.

در میان زمان ها، ماضی استمراری، آن هم به شکل «بن ماضی + شناسه ها + پسوند ی»، و سپس مضارع التزامی، بیشترین کاربرد را در میان افعال، در کتاب نقض دارند. فعل امر در کتاب نقض، به صورت های زیر به کار رفته است: مجرد از پیشوند صرفی، با پیشوند «ب» با ساخت «باید + مضارع التزامی»؛ با پیشوند «می». فعل مستقبل، در کتاب نقض نیز کاربرد زیادی دارد.

افعال گذرا (متعّدی) در کتاب نقض بر دو گونه است: الف. فعل هایی که در اصل، متعّدی هستند. این گروه از فعل های متعّدی، بالاترین تعداد فعل را شامل می شوند. ب. افعالی که با افزودن پسوند «ان» به آخر بن مضارع، متعّدی شده اند و اصطلاحاً به آنها «متعّدی سببی» می گویند. در کتاب نقض، فعل ها با استفاده از فعل معین «شد»، مجهول شده اند. افعال معین موجود در کتاب نقض که برای صرف فعل ها در زمان های مختلف و یا ساخت مجهول، مورد استفاده قرار گرفته اند، عبارت اند از: است، بود و خواست.

فصل چهارم به مبحث اسم، اختصاص دارد. در این فصل، اسم ها از لحاظ شمار، ساختمان، معرفه و نکره و اسم جنس و نیز انواع مصدرها مورد بررسی قرار گرفت. اسم از جهت شمار در کتاب نقض، به چهار دسته: مفرد، جمع، اسم جمع و مثنی، تقسیم می شوند. اسم در کتاب نقض به شیوه های مختلف جمع بسته شده که «ان»، پُرکاربردترین نشانه جمع در آن به حساب می آید. در عین حال، کاربرد جمع های مکسّر، در کتاب نقض، به دلیل مضمون و جوهره کلامی و قرآنی داشتن اثر، بسیار فراوان است. اسم را از جهت ساخت، به چهار دسته: ساده، مشتق، مرکب، و

مشتق - مرگب تقسیم می کنند که اسم های ساده در کتاب نقض، کاربرد فراوان تری دارند.

فصل پنجم، گروه اسمی و وابسته های آن، مورد بررسی قرار گرفت. در این فصل، جایگاه وابسته ها و نقش های آنها در جمله و چگونگی ساخت بعضی از این وابسته ها، همچون: شاخص، صفت اشاره، صفت پرسشی، صفت تعجبی، صفت مبهم، صفت شمارشی اصلی، ترتیبی، کسری و توزیعی و صفت عالی، توضیح داده شده اند. صفت های اشاره که در کتاب نقض، به کار رفته، عبارت اند از: این، آن، همین، چنان، چنین و صفت های پرسشی کتاب، عبارت اند از: کدام، چه، چند و که.

صفت های هر، هیچ، همه، دیگر، چندین، چندان، این، آن، بسیار، کمی، چند، بهری و چندینی، از جمله صفت های مبهمی هستند که در کتاب نقض به کار رفته اند. صفت های شمارشی کتاب، به سه دسته تقسیم می شوند: اصلی، ترتیبی و کسری. به طور کلی، صفت های بیانی در کتاب نقض، به چهار دسته: ساده، مشتق، مرگب و مشتق - مرگب تقسیم می شوند.

در فصل ششم، انواع ضمائر موجود در کتاب نقض، و کاربرد آنها در جمله،

بررسی و مشخص شد. ضمائر موجود در کتاب نقض، هفت گونه اند، که عبارت اند از: ضمائر شخصی؛ شمارشی؛ مبهم؛ تعجبی؛ مشترك؛ پرسشی؛ و اشاره ای. و به طور کلی، کاربرد ضمائر شخصی متصل در کتاب نقض، بیشتر از ضمائر منفصل است و همه ضمائر متصل در این کتاب، کاربرد داشته اند. در عین حال در کتاب نقض، از ضمائر مشترك نیز به وفور استفاده شده است.

ضمیرهای اشاره: این، آن، آنچه، این چه، همین، همان، همچنان، چنان، چندان، چنین، همچنین، و این چنین، در کتاب نقض کاربرد داشته اند که این و آن، پُرکاربردترین آنها هستند. کاربرد ضمائر مبهم، در کتاب نقض، بسیار است و نمونه هایی که شناسایی شده اند، عبارت اند از: کس، کسی، همه کس، هیچ کس، هرکس، برخی، هرکه، هیچ، دیگر، هرچه، هرچند، یکی، همه، اندکی و دیگری.

در فصل هفتم، انواع قید از جهت ساختمان و مفهوم، مورد بررسی قرار گرفت.

تقسیم بندی قید از جهت ساخت و نوع قید، عبارت است از: گروه های قیدی نشانه دار (که خود به چهار نوع تقسیم می شود) و گروه های قیدی بی نشانه (که خود به سه نوع: مختص، اسم های مشترك و صفت های مشترك، تقسیم می شود).

در فصل هشتم، به بررسی شبه جمله ها پرداختیم و نمونه هایی از انواع موجود در کتاب نقض را - که شامل: شبه جمله ندا، تحذیر، امید و آرزو و... می شود - بیان کردیم.

فصل نهم، به صورت مفصّل و گسترده، به انواع نقش نماها اختصاص یافت که عبارت بودند از: 1. حروف اضافه: نشانه متمّم در جمله است؛ 2. حروف ربط یا پیوند، که خود بر دو دسته تقسیم شده است: الف. حروف ربط وابسته ساز (که عامل پیوند دو جمله و نشانه جمله وابسته است)، ب. حروف ربط همپایه ساز (که دو کلمه یا دو جمله را هم نقش و همپایه می سازد)؛ 3. حروف نشانه ندا: که نشانه نقش منادا است؛ 4. حروف نشانه مفعول: که نقش مفعول را در جمله نشان می دهد؛ 5. کسره اضافه: که نشانه اضافه و اتّصاف است.

حروف اضافه از نظر ساختمان، به دو دسته تقسیم می شوند: 1. حروف اضافه ساده که عبارت اند از: به، با، بر، جز، چون، در، را، که، مانند، مگر، نزدیک، الاّ، اندر؛ 2. حروف اضافه مرکّب: آن است که بیش از يك کلمه باشد. حروف اضافه مرکّب، بیشتر از به هم پیوستگی حرف های اضافه و گاه از به هم پیوستن حرف ربط و اضافه ساخته می شود. حروف اضافه مرکّب که در کتاب نقض، به کار رفته اند، عبارت اند از: از بهر، از بهر آن که، از برای، از روی، از طرف، از قبل، از جانب، از جهت، از طریق، از جمله، به جز، به نزد، به جای، با این همه، بعد از، بیرون از، پس از، تا به، در پی، در حقّ، در سر، در میان، و بر سیل.

در ادامه، حروف ربط بیان شده اند که شامل: حرف ربط همپایگی و حرف ربط وابستگی است. حرف ربط همپایگی در کتاب نقض، به سه گونه به کار رفته است: 1. حروف ربط همپایگی ساده که عبارت اند از: امّا، باری، پس، اگر، آخر، باز، نه، نیز،

هم، هنوز، و، یا؛ 2. حروف ربط همپایگی مرکّب که عبارت اند از: آنگه، بلکه، وانگه،

همچنین، و نیز؛ 3. حروف ربط همپایه مزدوج که عبارت اند از: هم... هم، نه... نه.

فصل دهم، به بررسی پیشوندها، میانوندها و پسوندهای موجود در کتاب نقض

پرداخته شد و پس از شناسایی، معرفی شدند.

فصل یازدهم، به بررسی واج‌ها اختصاص یافت. در این فصل، تحولات واج‌ها و تفاوت آنها با فارسی امروز در نظر گرفته شد که شامل ابدال و تخفیف در صامت‌ها و مصوت‌ها و بیشترین سهم از آن، ابدال و تخفیف صامت‌ها بود. در عین حال، مواردی هم از افزایش واج و ابدال همراه افزایش دیده شد.

ص: 191

1. آواشناسی زبان فارسی، یدالله ثمره، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، اول، 1371 ش.
2. از کلمه تا کلام، علی سلطانی گردفرامری، تهران: چاپ خانه حیدری، سوم، 1363 ش.
3. اسم جنس و معرفه و نکره، محمد معین، تهران: امیرکبیر، 1363 ش.
4. اسم مصدر - حاصل مصدر، محمد معین، تهران: امیرکبیر، 1363 ش.
5. اضافه، اسم مصدر - حاصل مصدر، محمد معین، تهران: امیرکبیر، 1363 ش.
6. الايضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری، تصحیح: سید جلال الدین محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران: 1351 ش.
7. تاریخ ادبیات در ایران (ج 2)، ذبیح الله صفا، تهران: فردوس، دهم، 1372 ش.
8. تاریخ الأدب العربی، عمر فروخ، بیروت: دار العلم للملایین، 1392 ق.
9. «تخفیف صامت ها در زبان فارسی»، عباسعلی وفایی، فصل نامه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، سال دهم، شماره 34 و 35، تابستان و پاییز 1379 ش.
10. «تخفیف مصوت های بلند و کوتاه در زبان فارسی»، عباسعلی وفایی، زبان و ادب، مجله دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی، سال سوم، شماره 12، تابستان 1379 ش.
11. تعلیقات نقض، میرجلال الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، اول، 1358 ش.
12. تنقیح المقال فی أحوال الرجال، شیخ عبد الله مامقانی، سنگی.

13. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمدرضا باطنی، تهران: امیرکبیر، پنجم، 1372 ش.
14. دستور تاریخی زبان فارسی، محسن ابوالقاسمی، تهران: سمت، چهارم، 1383 ش.
15. دستور تاریخی زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، به کوشش: عفت مستشارنیا، تهران: توس، ششم، 1386 ش.
16. دستور تاریخی فعل، حسن احمدی گیوی، تهران: قطره، اول، 1380 ش.
17. دستور زبان پنج استاد، عبد العظیم قریب و همکاران، زیر نظر: سیروس شمیسا، تهران: فردوس، سوم، 1387 ش.
18. دستور زبان فارسی (2)، حسن احمدی گیوی و حسن انوری، تهران: فاطمی، بیست و دوم، 1382 ش.
19. دستور زبان فارسی، عبد الرسول خیتامپور، تبریز: ستوده، چهاردهم، 1388 ش.
20. دستور زبان فارسی، محمّد جواد شریعت، تهران: اساطیر، دوم، 1366 ش.
21. دستور زبان فارسی، شهرزاد ماهوتیان و مهدی سمایی، تهران: نشر مرکز، 1387 ش.
22. دستور زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، تهران: توس، بیست و یکم، 1386 ش.
23. دستور زبان فارسی (1)، تقی وحیدیان کامیار و غلامرضا عمرانی، تهران: سمت، نهم، 1386 ش.
24. دستور زبان فارسی امروز، غلامرضا ارژنگ، تهران: قطره، چهارم، 1385 ش.
25. دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مهدی مشکوة الدینی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، سوم، 1373 ش.
26. دستور زبان فارسی فعل، حسن احمدی گیوی، تهران: قطره، اول، 1384 ش.
27. دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چهاردهم، 1379 ش.
28. دستور مفصل امروز، خسرو فرشیدورد، تهران: سخن، دوم، 1384 ش.

29. الذريعة إلى التصانيف الشيعية، محمّد محسن بن علی منزوی (آقا بزرگ طهرانی)، قم: اسماعیلیان، 1408ق.
30. راحة الصدور و آية السرور (در تاریخ آل سلجوق)، محمّد بن علی بن سلیمان راوندی، به کوشش: محمّد اقبال، تهران: کتاب فروشی علی اکبر علمی، دوم، 1363ش.
31. ری باستان، حسین کریمان، تهران: انجمن آثار ملی، 1345ش.
32. زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی پرفسور توشی هیکو ایزوتسو، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1379ش.
33. زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی شیخ آقا بزرگ تهرانی، به کوشش: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1387ش.
34. زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی شیخ ابوعبد الله زنجانی، به کوشش: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1388ش.
35. ساخت زبان فارسی، خسرو غلامعلی زاده، تهران: احیای کتاب، پنجم، 1386ش.
36. ساخت های نحوی، نوام چامسکی، ترجمه: احمد سمیعی، تهران: خوارزمی، 1368ش.
37. سبک شناسی نثر، سیروس شمیسا، تهران: میترا، هشتم، 1383ش.
38. سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، محمّد تقی بهار، تهران: زوّار، اوّل، 1381ش.
39. طبقات اعلام الشیعة، محمّد محسن بن علی منزوی (آقا بزرگ طهرانی)، تحقیق: علی نقی منزوی، تهران: دانشگاه تهران، 1372ش.
40. فرهنگ اصطلاحات دستوری زبان فارسی، ای. ریچارد اسپیرز، ترجمه: احمد صدارتی، تهران: نشر نی، 1373ش.
41. فنّ دستور، دیونوسیوس تراکس، ترجمه: کورش صفوی، تهران: نشر هرمس، دوم، 1385ش.

42. فوائد الرضويه فى أحوال علماء المذهب الجعفريه، شيخ عباس قمى، تهران: كتاب خانه مركزى، 1327ش.
43. كتاب شناسى دستور زبان فارسى، محمد مهيار، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسى - نشر آثار، اول، 1381ش.
44. گزیده «تاریخ جهانگشا» ی جوینی، جعفر شعار، تهران: قطره، پنجم، 1387ش.
45. گفتارهایی در باره دستور زبان فارسى، خسرو فرشیدورد، تهران: چاپ خانه سپهر، دوم، 1378ش.
46. لغت نامه، على اكبر دهخدا، زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
47. مبانی علمى دستور زبان فارسى، احمد شفایى، تهران: نشر نوین، 1363ش.
48. مجالس المؤمنین، قاضى نور الله شوشترى، تهران: كتاب فروشى اسلامیه، سوم، 1365ش.
49. معجم البلدان، ابو عبد الله ياقوت الحموى، تحقيق: فريد العزيز الجندى، بيروت: دار الكتب العلميه، 1410ق.
50. معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خويى، قم: نشر آثار الشيعة، 1410 ق.
51. مفرد و جمع، اسم مصدر - حاصل مصدر، محمد معین، تهران: امیرکبیر، 1363ش.
52. مینودر یا باب الجنة، محمد على گلریز، تهران: طه، دوم، 1368ش.
53. نقض (بعض مثالب النواصب فى نقض «بعض فضائح الروافض»)، نصير الدين ابو الرشيد عبد الجليل قزوینی رازى، تصحيح: مير جلال الدين محدث أرموى، تهران: انجمن آثار ملی، 1358ش.
54. نگاهی تازه به دستور زبان، محمدرضا باطنی، تهران: نشر آگاه، 1366ش.
55. ویژگی های نحوی زبان فارسى در نثر قرن پنجم و ششم هجرى، مهین دخت صدیقیان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسى، اول، 1383ش.

فهرست تفصیلی مطالب

فهرست اجمالی..... 5

یادداشت دبیر علمی..... 7

مقدمه..... 13

پیش گفتار..... 19

عبد الجلیل قزوینی رازی و کتاب «نقض»..... 19

فصل اول: ویژگی ها و برجستگی های کتاب «نقض»

درآمد..... 25

1. ویژگی ها و ارزش های تاریخی - جغرافیایی..... 27

الف. نام شهرها، آبادی ها و مکان ها..... 27

ب. کاربرد شکل قدیم اسامی شهرها و آبادی ها..... 27

دو. ذکر نام محله ها، مساجد، مدارس، کتاب خانه ها، دروازه ها و..... 28

سه. ذکر مکان هایی خاص..... 32

چهار. توصیف شهرها..... 33

پنج. ذکر شهرها و مذاهب رایج و غالب در آنها..... 34

شش. ذکر مشاغل و مشاغل متناسب به برخی شهرها..... 35

ب. یادکرد اطلاعاتی از حوادث و مستندات تاریخی مهم..... 36

یک. حوادث و وقایع تاریخی..... 36

ص: 197

دو. مستندات و اطلاعات تاریخی..... 37

2. ویژگی ها و ارزش های ادبی..... 38

الف. به کار بردن جمله ها و ترکیبات عربی..... 38

یک. استفاده از کلمات و ترکیبات عربی..... 38

دو. استناد به آیات و اشعار..... 39

سه. به کاربردن ضرب المثل های عربی..... 39

ب. به کاربردن جمله های معترضه و دعایی..... 40

ج. نثر موزون..... 41

د. اطناب..... 42

ه. به کاربردن ضرب المثل ها و اشعار فارسی..... 43

و. ارزش تاریخی و تاریخ ادبیات، شامل زندگی نامه و آثار علما و دانشمندان..... 43

ز. ترکیبات و اصطلاحات خاص..... 45

3. تفاوت سبکی نثر «بعض فضائح الروافض» با نثر «نقض»..... 47

فصل دوم: جمله

تعریف جمله..... 51

انواع جمله..... 52

1. جمله ساده..... 52

انواع جمله های ساده، از حیث داشتن و نداشتن فعل..... 52

الف. جمله فعلدار..... 52

ب. جمله بی فعل..... 52

جمله های یک جزئی بی فعل..... 53

يك. صوت..... 53

دو. غیر صوت..... 53

انواع جمله های ساده از حیث ارکان..... 53

الف. جمله های عادی..... 53

ص: 198

- ب. جمله های فشرده یا کوتاه..... 54
- ج. جمله های گسترده..... 54
- ترتیب اجزای جمله..... 55
- الف. جایگاه نهاد..... 55
- یک. نهاد، شناسه یا ضمیر مستتر..... 55
- دو. نهاد، به شکل ضمیر ظاهر..... 55
- سه. نهاد، بعد از قید..... 56
- ب. جایگاه مفعول..... 56
- یک. مفعول، پس از نهاد..... 56
- دو. مفعول، پس از فعل..... 56
- ج. حذف اجزا و عناصر جمله..... 56
- یک. حذف فعل..... 56
1. حذف فعل ربطی..... 56
2. حذف شناسه از فعل به قرینه لفظی..... 57
3. حذف فعل معین به قرینه لفظی..... 57
4. حذف فعل معین به قرینه معنوی..... 57
- دو. حذف نهاد..... 57
- سه. حذف مفعول..... 58
2. جمله مرکب..... 58
- الف. جمله های مرکب دوبرندی..... 59
- یک. پایه + وابسته..... 59

دو. وابسته + پایه 59

سه. قرار گرفتن وابسته، درون پایه 59

چهار. جمله های هم پایه + حرف ربط هم پایگی 59

ب. جمله های مرکب سه بندی 60

ج. جمله های مرکب چهاربندی 60

ص: 199

د. جمله های مرکب پنج بندی..... 60

فصل سوم: فعل

دسته بندی فعل بر اساس زمان..... 63

1. فعل ماضی..... 63

الف. ماضی ساده..... 64

ب. ماضی استمراری..... 64

یک. می + گذشته ساده..... 64

دو. ماضی استمراری + «بای» استمرار..... 65

ج. ماضی نقلی..... 65

د. ماضی بعید..... 65

ه. ماضی التزامی..... 66

2. فعل مضارع..... 66

الف. مضارع اخباری..... 67

یک. مضارع اخباری مجرد از پیشوند صرفی..... 67

دو. مضارع اخباری با «می»..... 68

1. برای بیان امری کلی و مسائل حکمی..... 68

2. بیان وقوع فعل به صورت تکرار و استمرار..... 68

3. بیان وقوع فعلی در آینده..... 68

4. مضارع اخباری در معنی مضارع التزامی..... 68

ب. مضارع التزامی..... 68

یک. مضارع التزامی مجرد از پیشوند..... 69

دو. مضارع التزامی با پیشوند «ب» 69

1. در جمله های وابسته مبین غرض 69

2. در جمله های شرطی 69

سه. باید + مصدر، در معنای مضارع التزامی 69

ج. مضارع ساده 69

ص: 200

د. فعل امر..... 70

يك. با پیشوند «ب»..... 70

دو. با ساخت باید + مضارع التزامی..... 70

ه. فعل نهی..... 71

3. آینده (مستقبل)..... 71

الف. صرف مضارع ساده «خواستن» + بن ماضی (مصدر مرخم)..... 71

ب. صرف مضارع ساده «خواستن» + مصدر تام..... 71

ج. صرف مضارع ساده «خواستن»..... 71

وجوه فعل..... 71

1. وجه اخباری..... 72

2. وجه التزامی..... 72

3. وجه امری..... 73

گذرا و ناگذر..... 73

1. افعال ناگذر (لازم)..... 73

2. افعال گذرا (متعدی)..... 73

افعال معلوم و مجهول..... 74

فعل های خاص و ربطی..... 75

1. بود..... 75

الف. کاربرد ربطی «بود»..... 75

ب. کاربرد خاص «بود»..... 75

2. است و مشتقات آن..... 75

الف. کاربرد مثبت با حروف آغازی «همزه» 75

يك. کاربرد ربطی «است» 76

دو. کاربرد خاص «است» 76

ب. کاربرد مثبت با ابدال همزه به «ه» 76

ج. کاربرد منفی «است» به صورت «نیست» 76

ص: 201

يك. کاربرد ربطی «نیست» 76

دو. کاربرد خاص «نیست» 76

3. شد 77

4. آمدن 77

5. گشت 77

الف. کاربرد ربطی «گشت» 77

ب. کاربرد خاص «گشت» 77

افعال معین 77

1. است 78

2. بود و مشتقات آن 78

الف. با صرف آن در ماضی ساده، برای ساخت ماضی بعید 78

ب. با استفاده از بن مضارع «باش»، برای ساخت ماضی التزامی 78

3. خواست 78

4. شد 78

افعال غیر شخصی 79

نشانه های نفی در افعال 79

1. متصل بودن حرف «ن» به فعل 79

2. قرار گرفتن علامت نفی بر سر فعل های با پیشوند «می» 79

3. آمدن حرف نفی، پیش از فعل و با فاصله، برای تأکید بر نفی 80

4. آمدن حرف نفی بر سر افعال معین، در فعل های مستقبل و مجهول 80

ساختمان افعال 80

1. فعل ساده..... 81
2. فعل پیشوندی..... 82
3. فعل مرکب..... 83
4. عبارت فعلی..... 84
5. پیشوندی مرکب..... 84

ص: 202

تعریف اسم..... 87

اسم از جهت شمار در کتاب «نقض»..... 87

1. مفرد..... 87

2. جمع..... 87

الف. جمع با «ان»..... 88

يك. اسامی در زمینه های گوناگون انسانی..... 88

دو. اسم های مختوم به «ه» بیان حرکت..... 88

سه. آوردن «ی» میانجی برای جمع بستن کلمات مختوم به مصوّت «ا» یا «و»..... 88

چهار. جمع بستن کلمات مختوم به «ی»..... 88

ب. جمع با «ها»..... 88

يك. اسم های جمادات..... 89

دو. کلمات مختوم به «ه» بیان حرکت..... 89

سه. جمع بسته شدن جمع مکسر..... 89

ج. جمع با «ات»..... 89

د. جمع مکسر..... 89

3. اسم جمع..... 90

4. مثنی..... 90

اسم از جهت ساخت..... 91

1. اسم ساده..... 91

2. اسم مشتق..... 91

الف. مشتق از اسم..... 92

ب. مشتق از صفت..... 92

ج. مشتق از فعل..... 92

د. مشتق از بن مضارع..... 92

ه. مشتق از بن ماضی..... 92

ص: 203

3. اسم مرکب..... 92

الف. اسم + اسم..... 92

ب. اسم + بن مضارع..... 92

ج. صفت + اسم..... 93

4. اسم مشتق - مرکب..... 93

الف. اسم + صفت + وند..... 93

ب. اسم + بن مضارع + «ی» مصدری..... 93

ج. صفت + اسم مصدر..... 93

د. اسم + وند + بن مضارع..... 93

اسم از لحاظ معرفه، نکره، و اسم جنس..... 93

1. معرفه (شناس)..... 94

الف. اسم های خاص..... 94

ب. اسم های معرفه به عهد ذهنی یا حضوری..... 94

ج. اسم های معرفه به عهد ذکری..... 94

د. اسم های معرفه به وسیله صفت اشاره..... 95

ه. اسم های معرفه به وسیله مضاف الیه..... 95

و. اسم های معرفه به وسیله صفت بیانی..... 95

ز. اسمی که در جمله پیرو همراه «ی» و پیش از «که» می آید و..... 95

2. نکره (ناشناس)..... 95

الف. «ی» نکره در آخر اسم..... 96

ب. اسم های همراه با صفات مبهم..... 96

3. اسم جنس 96

انواع مصدر 96

1. مصدر اصلي يا تام (بن ماضي + ن) 96

الف. مصدر ساده 97

ب. مصدر مرکب 97

ص: 204

2. مصدر مرخّم..... 97
3. مصدر جعلی عربی با پسوند «یت»..... 97
- فصل پنجم: گروه های اسمی و وابسته های آن
- گروه اسمی..... 101
- وابسته های گروه اسمی..... 101
1. وابسته های پیشین..... 101
- الف. شاخص..... 101
- ب. صفت اشاره..... 101
- ج. صفت پرسشی..... 102
- د. صفت تعجبی..... 102
- ه. صفت مبهم..... 102
- و. صفت شمارشی..... 103
- یک. صفت شمارشی اصلی..... 103
- دو. صفت شمارشی ترتیبی..... 103
- سه. صفت شمارشی کسری..... 103
- چهار. صفت شمارشی توزیعی..... 104
- ز. صفت عالی..... 104
2. وابسته های پسین..... 105
- الف. «ی» نکره..... 105
- ب. نشانه های جمع..... 105
- ج. صفت شمارشی نوع دوم با «م»..... 105

د. مضافٌ اليه.....106

يك. مضافٌ اليه به صورت اسم.....106

دو. مضافٌ اليه به صورت ضمير.....106

ه. جمله ربطى توضيحي.....106

ص: 205

و. صفت های بیانی 106

یک. صفت بیانی ساده 107

دو. صفت بیانی مشتق، مرکب و مشتق - مرکب 107

سه. صفت بیانی مفعولی 108

چهار. صفت بیانی نسبی 108

پنج. صفت بیانی لیاقت 109

کاربرد صفت بیانی 110

1. آمدن علامت نکره، همراه موصوف در صورت نکره بودن گروه 110

2. مطابقت موصوف با صفت 110

3. یک موصوف، دارای چند صفت 110

الف. تعدد صفت با مکث 110

ب. تعدد صفت با کسره اضافه 111

فصل ششم: ضمیر

تعریف ضمیر 115

1. ضمایر شخصی 115

الف. ضمیرهای شخصی منفصل 116

یک. مخفف شدن ضمیر «من» هنگام اتصال به «را» 116

دو. مخفف شدن ضمیر «او» و «ایشان» هنگام قرار گرفتن بعد از حرف «به» 116

سه. کاربرد ضمیر شخصی منفصل برای غیر انسان 116

چهار. کاربرد در نقش نهادی 116

پنج. کاربرد در نقش متممی 117

شش. کاربرد در نقش مفعولی 117

هفت. کاربرد در نقش مضاف الیهی 117

ب. ضمیرهای شخصی متّصل 117

یک. افزودن «ی» بین کلمه و ضمیر هنگام پیوستن ضمیر به 117

دو. حذف شدن شناسه در بعضی موارد 117

ص: 206

- سه. در نقش مفعولی..... 117
- چهار. در نقش متممی..... 118
- پنج. در نقش مضاف الیهی..... 118
2. ضمائر مشترك..... 118
- الف. مفعول..... 118
- ب. متمم..... 119
- ج. بدل..... 119
- د. مضاف الیه..... 119
3. ضمائر اشاره..... 119
- الف. نهاد..... 119
- ب. مفعول..... 119
- ج. متمم..... 120
- د. مضاف الیه..... 120
- ه. مسند..... 120
- و. جمع بسته شدن ضمیر اشاره «این» با علامت «ان»..... 120
- ز. مخفف شدن به صورت «بدین» و «بدان» با اضافه شدن حرف «به»..... 120
4. ضمائر شمارشی..... 120
- الف. ضمیرهای شمارشی اصلی..... 121
- یک. نهاد..... 121
- دو. مسند الیه..... 121
- ب. ضمیرهای شمارشی ترتیبی..... 121

5. ضمائر مبهم 121

الف. نهاد 121

ب. مفعول 121

ج. متمم 122

د. بدل 122

ص: 207

ه . مضافٌ اليه..... 122

و. منادا..... 122

فصل هفتم: قید

تعریف قید..... 125

قید از جهت ساخت..... 125

1. تقسیم بندی اول..... 126

الف. گروه های قیدی نشانه دار..... 126

یک. کلمات تنویندار عربی..... 126

دو. واژه های مکرر..... 126

ب. گروه های قیدی بی نشانه..... 126

یک. قیدهای مختص..... 126

دو. اسم های مشترك با قید..... 126

سه. صفت های مشترك با قید..... 127

چهار. ضمیر در نقش قید..... 127

2. تقسیم بندی دوم..... 127

الف. ساده..... 127

ب. مشتق..... 127

ج. مرکب..... 127

د. مشتق - مرکب..... 128

ه . گروه قیدی..... 128

و. قید مؤول یا جمله ای..... 128

قید از جهت مفهوم 128

1. قید زمان 128

2. قید مکان 129

3. قید مقدار (کمیت) 129

4. قید کیفیت (چگونگی) 129

ص: 208

5. قید تمنا..... 129
6. قید حالت..... 129
7. قید تأسّف..... 129
8. قید تعجّب..... 130
9. قید تدریج..... 130
10. قید تفسیر..... 130
11. قید پرسش..... 130
12. قید استثنا..... 130
13. قید نفی..... 131
14. قید تصدیق..... 131
15. قید تشبیه..... 131
16. قید تبرّی و ادب..... 131
17. قید علّت..... 131
18. قید اختصار..... 132

فصل هشتم: شبه جمله

- تعریف شبه جمله..... 135
1. شبه جمله ندا..... 135
- الف. پس از حرف ندای «ای»..... 135
- ب. پس از حرف ندای «یا»..... 136
- ج. شبه جمله ندا با «ا»..... 136
2. شبه جمله امید و آرزو..... 136

3. شبه جمله مبین تنبيه و تحذير..... 136

4. شبه جمله تأسّف..... 136

5. شبه جمله تحسین و تشویق..... 137

6. شبه جمله تعجّب..... 137

7. شبه جمله تکذیب و نفی..... 137

ص: 209

فصل نهم: نقش نماها

تعریف نقش نما(حرف)..... 141

انواع نقش نماها..... 141

1. حروف اضافه..... 141

معانی حروف اضافه ساده..... 142

الف. حرف اضافه «از»..... 142

يك. ابتدا و غایت در زمان و مکان..... 142

دو. احتوا و تضمّن..... 143

سه. انتساب..... 143

چهار. تبعیض..... 143

پنج. تعلیل..... 143

شش. از جانب، از سوی..... 144

هفت. فصل و تمیز..... 144

هشت. مترادف «بر»..... 144

نُه. تبیین جنس..... 144

ده. توضیح..... 144

یازده. همراه متمم تفضیلی..... 145

دوازده. استعانت و واسطه..... 145

ب. حرف اضافه «الّا»..... 145

يك. حرف اضافه برای استثنا، مترادف «جز»..... 145

دو. حرف اضافه برای استثنا، مترادف «مگر» و «مگر این که»..... 145

ج. حرف اضافه «به» 145

يك. الصاق 145

الصاق حقيقي 145

الصاق مجازى 146

ص: 210

- دو. انتهای غایت 146
- سه. استعانت و واسطه 146
- چهار. حال 146
- پنج. ظرفیت مکانی و زمانی 146
- شش. سوی و جانب 146
- هفت. مترادف «با» 147
- هشت. مترادف «در» 147
- نُه. موافقت و مطابقت 147
- ده. مترادف «به دلیل» 147
- یازده. مترادف «از» 147
- د. حرف اضافه «با» 148
- یک. اختصاص 148
- دو. مترادف «به» 148
- سه. سوی و جانب 148
- چهار. تعدیه 148
- پنج. معیت و مصاحبت 148
- شش. موافقت و مطابقت 148
- هفت. مترادف «در حق» و «نسبت به» 149
- هشت. مترادف «بر» 149
- ه. حرف اضافه «بر» 149
- یک. استعلا 149

دو. الصاق..... 149

سه. عهد و ذمه..... 149

چهار. مترادف «در»..... 149

پنج. مترادف «به»..... 149

شش. مترادف «برای»..... 150

ص: 211

هفت. مترادف «نسبت به» و «در حق» 150

هشت. مجاوزت 150

و. حرف اضافه «تا» 150

يك. در معنای انتهای غایت 150

دو. مترادف «که» 150

ز. حرف اضافه «جز» برای استثنا 151

ح. حرف اضافه «چون» 151

يك. در معنی مشابهت 151

دو. در معنای قید زمان «زمانی که» 151

ط. حرف اضافه «در» 151

يك. ظرفیت زمانی و مکانی 151

دو. سوی و جانب 151

سه. مترادف «به» و «بر» 152

چهار. مترادف «در باره» و «در خصوص» 152

پنج. مترادف «برای» 152

ی. معانی حرف اضافه «اندر» 152

يك. مترادف «به» و «در» 152

دو. مترادف «در باره» 152

ك. حرف اضافه «را» 153

يك. اختصاص 153

دو. مترادف «به» 153

سه. نشان مفعولی..... 153

چهار. مترادف «برای»..... 153

ل. حرف اضافه «مانند» برای مشابهت..... 153

م. حرف اضافه «مگر»، مترادف «جز»..... 154

ن. حرف اضافه «نزدیک»، مترادف «پیش»..... 154

ص: 212

س. حرف اضافه «برای» به معنی اختصاص و قصد 154

معانی حروف اضافه مرکب 154

الف. حرف اضافه «از بهر» در مفهوم اختصاص و مترادف «برای» و «به خاطر» 154

ب. حرف اضافه «از پس» مترادف «به دنبال» و «از پی» 155

ج. حرف اضافه «از سر» مترادف «از» و «به دلیل» 155

د. حرف اضافه «از طریق» مترادف «با» 155

ه. حرف اضافه «از قبل» مترادف «از جانب» 155

و. حرف اضافه «از برای» در مفهوم اختصاص و مترادف «برای» و «به خاطر» 156

ز. حرف اضافه «از میان» مترادف «از» 156

ح. حرف اضافه «از غایت» در مفهوم «نهایت» 156

ط. حرف اضافه «به نزدیک» مترادف «در نظر» و «به عقیده» 156

ی. حرف اضافه «به ضرورت» در مفهوم قیدی 157

ک. حرف اضافه «بر سبیل» در مفهوم «طریق و روش» 157

ل. حرف اضافه «به اول» و «به آخر» در مفهوم قید، مترادف «در اول» و 157

م. حرف اضافه «به خلاف» مترادف «علی رغم» 157

ن. حرف اضافه «در حق» 157

س. حرف اضافه «به بدل» مترادف «به جای» و «مثل» 157

ع. حرف اضافه «به عینه» با مفهوم قیدی «عینا» 158

ف. حرف اضافه «جز از» در مفهوم استثنا 158

2. حروف ربط یا پیوند 158

حرف ربط هم پایگی 158

الف. حروف ربط هم پایگی ساده..... 159

یک. حرف ربط «اما» برای استدراک، مترادف «لیکن»..... 159

دو. حرف ربط «باری» برای تلخیص و وصل..... 159

سه. حرف ربط «نه» برای عطف..... 159

چهار. حرف ربط «نیز» برای عطف..... 159

ص: 213

پنج. حرف ربط «هم» در معنای «نیز» برای عطف..... 160

شش. حرف ربط «واو»..... 160

1. پیوند جمله های هم پایه..... 160

2. عطف یا پیوند کلمات هم نقش..... 160

3. استیناف..... 160

4. فوریت و عدم تراخی..... 161

5. تخمین و تقریب..... 161

هفت. حرف ربط «یا»..... 161

1. تخییر..... 161

2. مترادف «واو» عطف..... 161

ب. حروف ربط هم پایگی مرگب..... 161

یک. حرف ربط «آنکه» برای عطف، مترادف «پس»..... 161

دو. حرف ربط «بلکه» برای اضراب..... 162

سه. حرف ربط «و نیز» در معنای «همچنین»..... 162

ج. حروف ربط هم پایگی مزدوج..... 162

یک. حرف ربط «هم...هم» برای عطف..... 162

دو. حرف ربط «نه...نه» برای نفی..... 162

حروف ربط وابستگی..... 163

الف. حروف ربط وابستگی ساده..... 163

یک. حرف ربط «اگر»..... 163

1. در مفهوم «استدراك»..... 163

2. در مفهوم «شرط» 163

3. در مفهوم «جزم و تحقیق» 163

دو. حرف ربط «تا» 164

1. برای انتها و غایت 164

2. برای ابتدای غایت 164

ص: 214

3. برای بیان قصد و غرض از انجام دادن فعل 164

4. برای تفسیر و شرح 164

سه.

حرف ربط «چون» 164

1. برای علّت آوری 164

2. برای مقارنت زمانی، مترادف «همین که» و «هنگامی که» 165

چهار.

حرف ربط «که» 165

1. برای علّت آوری 165

2. برای تفسیر و شرح 165

3. مترادف «واو» عطف 166

4. برای بیان مقصود 166

5. برای مفاجاة 166

نکاتی در مورد کاربرد حرف اضافه «که» 166

ب. حروف ربط وابستگی مرکّب 167

یک. حرف ربط «پیش از آن» برای تقدّم زمانی 167

دو. حرف ربط «اگر چه» برای استدراك 167

سه. حرف ربط «با آن که» برای استدراك، مترادف «بر سر آنچه» 167

چهار. حرف ربط «از بهر آن که» برای بیان علّت 168

پنج. حرف ربط «از بهر آن که» برای تعلیل 168

شش. حرف ربط «زیرا که» در معنای تعلیل 168

هفت. حرف ربط «و اگر نه» در معنای استثنای منفی 168

هشت. حرف ربط «چنان که» برای مقایسه 169

نه. حرف ربط «همچنین» در مفهوم تأکید 169

ده. حرف ربط «چندان که» برای مقایسه، مترادف «به اندازه ای که» و 169

ج. حروف ربط وابستگی مزدوج 169

یک. حرف ربط «بهری...بهری»، برای بیان تقسیم 169

دو. حرف ربط «هم ... هم»، برای بیان اشتراك 170

ص: 215

3. حروف ندا..... 170

الف. منادا با «ای»..... 170

ب. منادا با نشانه «الف» در پایان «اسم»..... 170

4. نشانه مفعول..... 170

5. کسره اضافه..... 171

الف. اضافه مضاف به مضافٌ الیه..... 171

ب. اَتْصاف موصوف به صفت..... 171

فصل دهم: انواع وندها

تعریف «وند»..... 175

1. پیشوند..... 175

الف. پیشوند «بی» + اسم: صفت بیانی..... 175

ب. پیشوند «بی» + اسم + ی: صفت بیانی..... 175

ج. پیشوند «نا» + صفت فاعلی..... 175

د. پیشوند «فرا» + فعل: فعل پیشوندی..... 175

ه. پیشوند «هم» + اسم..... 176

و. پیشوند «وا» + فعل: فعل پیشوندی..... 176

ز. پیشوند «ها» + فعل: فعل پیشوندی..... 176

2. میانوند..... 176

3. پسوند..... 176

الف. پسوند «الف»..... 176

یک. برای مبالغه، تأکید و کثرت دادن بار عاطفی..... 176

دو. پسوند اتّصاف و صفت ساز..... 176

ب. بن ماضی + پسوند «دار»: اسم مصدر..... 176

ج. اسم + پسوند «دار»: صفت فاعلی..... 177

د. پسوند «ان»: برای نسبت به مکان و سرزمین..... 177

ص: 216

ه. اسم + پسوند «گاه»: اسم مکان و زمان 177

و. اسم + پسوند «باره»: برای نسبت و اتّصاف 177

ز. اسم + پسوند «گیر»: برای تعیین شغل 177

ح. اسم + پسوند «گر»: برای تعیین شغل 177

ط. تبدیل «ه» بیان حرکت به «گ»، هنگام اتصال به «ی» 177

ی. اسم + پسوند «بند»: برای بیان صفت فاعلی و شغل 177

ك. اسم + پسوند «ك»: 177

يك. برای تحییب 177

دو. برای بیان تصغیر 177

ل. پسوند «تر»، و «ترین»: برای ساخت صفت برتر و عالی 178

م. بن مضارع + پسوند «نده»: صفت فاعلی 178

ن. اسم + پسوند «وار»: برای بیان دارندگی و شایستگی 178

س. اسم + پسوند «واره»: برای بیان شباهت 178

ع. اسم + پسوند «ناك»: صفت 178

ف. پسوند «ه» 178

يك. بن مضارع + پسوند «ه»: اسم 178

دو. بن ماضی + پسوند «ه»: صفت فاعلی 178

سه. بن ماضی متعدّی + پسوند «ه»: صفت مفعولی 178

فصل یازدهم: دگرگونی واج ها

1. ابدال واج ها 181

نمونه هایی از ابدال صامت ها 181

2. تخفیف واج ها..... 182

الف. تخفیف مصوّت ها..... 182

یک. تخفیف و تبدیل مصوّت بلند /آ/ a به مصوّت کوتاه /ا/ 182..... a

دو. تخفیف مصوّت بلند ایی /i/ به مصوّت کوتاه /ا/ 182..... e

ص: 217

سه. تخفیف مصوّت بلند ایی/i به مصوّت کوتاه ا/ 182..... o

چهار. تخفیف مصوّت و/ W در میان کلمه..... 183

پنج. تخفیف مصوّت بلند ایی/i/ 183..... i

ب. تخفیف صامت ها..... 183

یک. تخفیف میانی..... 183

دو. تخفیف پایانی..... 183

3. افزایش واج ها..... 183

الف. افزایش «الف» به اوّل کلمه..... 183

ب. افزایش «واو» به اوّل کلمه..... 183

ج. افزایش «واو» به وسط کلمه..... 184

4. قلب واج ها..... 184

گزارش نهایی و نتیجه گیری..... 185

فهرست منابع و مآخذ..... 193

فهرست تفصیلی مطالب..... 197

ص: 218

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

